« معارج الملكوت »

یا امیر المؤمنین علی
علیه السلام ان ... فصاحة
من عرف ... فقد علم
... نفسه فقد عرف
... بربه ...

قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم

رأیت ربی بربی   رأیت ربی بصورة امرد شاب قطط

رأیت ربی بصورة فرس

۱۳۲

یا ابا صالح [illegible]





سواد نامه والا مضمون پدر جهان داور شاه به پدر بهره ور بانو ... سلطنت جهان دار شاه
نوشت

رب یسر و تمم بالخیر بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از ادای مراتب نغمه پردازی حمد و سپاس ایزد جهان آفرین که زبان خامه
سحر نگار به هنگام نوشتن جلالت نامش از غایت عجز نشق(?) میکرد
و گوهر طرازی نعت و ثنای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که در فسحت آباد ستایشش
سخن از غایت نارسائی خویش در خطوه نخود(?) دسته ریحان تحیت دعا که
بر ولعه(?) آب و هوای محبت و یکرنگی نشو و نما یافته گلشن اتحاد و یگانگی است
نثار ساحت انجمن قدسیه اساس جهانبان فریدون فر کیخسرو و خجسته سیر(?)
زینت افزای اورنگ سلطنت و کامرانی مبلغ بخش دیهیم خلافت و جهانبانی
طرازنده بزم دولت و فرمان روائی افرازنده علم جهان گیری و کشور ستانی نیرو
بازوی عظمت و بختیاری عضادت(?) اسطرلاب ابهت و کامکاری فهرست جریده

والا شکوهی طغرای منشور حق پژوهی فرد شاه قول طالع فیروز جنگ
کلبعلی ایرم روضهٔ فیروز رنگ که فضای اشهب جلادت خرام خامهٔ دوستی شمهٔ
در عرصهٔ مدعا طرازی جولان داده می آید اگرچه در نهمت بمقتضای رسم و
آیین صورت پرستان متحرک سلسلهٔ رسل و رسایل گردیده ذریعهٔ ارتسام
نقوش خلت و وداد و واسطهٔ انضباط عقود صداقت و اتحاد است در شأن
صورت صورت نبسته اما بحسب باطن در آگاه دلان معنی شناس اساس کار
بر آن است قواعد مصادقت و موالات مبانی محبت و مواخات بر وجه
استحکام ممهد و مشید گشته هوای یکجهتی و الا همتی با ابتسام لذت
تفقد و استشمام نفحات محبت مصروف است و توجه باطن فیض مواطن
باستحکام پیوند معنوی و ارتباط روابط حقیقی در عبارت است لذا شرح
قلوب و ائتلاف ارواح است در جواهر شناسان حقایق و واقفان اسرار
دقایق لیکن را مخفی نمی ماند در عالم و شهود افضل تر از آن نسبت

حسن تحقیق نه پذیرد بر وجه اتم مبذول یقین که نیات ایمنی در آینهٔ ضمیر انوار و مرآت
باطن صفاگستر این فلک شکوه ثریا جاه انعکاس پذیرد صور تحقق و دوام دولت
به غوایت سیم مرتسم و منقش خواهد بود لیکن لازمهٔ کار با عوام است
و این طایفهٔ ظاهربین صورت شناس اصلا بمعنی کار نیست معهذا
طبع اتحاد پرست معود دوست این نیازمند درگاه آلهی خواهان شده
در انتظام سلسلهٔ محبت و یکرنگی و استحکام روابط مصادقت و یکجهتی طرفین
بر آنها روزگار بظهور میپیوندد موحد حسن شد هر این امر دلپذیر الجیان
در معانی صدق و سداد جلوه پیرای تحقیق است مفهوم خاص و عوام گردد
و رفعت پایه و وسعت متانت و بنای حقیت این سلسلهٔ عالیه تا انقطاع رشتهٔ
لیل و النهار در عرصهٔ روزگار مستمر و پایدار بود دستور العمل سلاطین نامدار
و خواقین عالیمقدار باشد بنا علیه خلاصهٔ دودمان عقیدت و اخلاص
سرگروه ارادت منش حقیقت شناس نتایج کاخ جان فشانی

رموز مزاج دانایان را از عهد رضاعت تا زمان شباب در ظل عنایت
خسروانه پرورش یافته در خدمت حضور همایون به معیار عیار نقد قابلیت
شرف ترتیب پذیرفته بدانگاه آن اورنگ آرای جهانبانی ارسال داشته
تا بوسیله اغزی حقیقت مصادقت و یکتائی بالعنوان در محفل خلد طراز
بشرف ادراک آن فایز شده است معروض داشته و بعضی در بیان
او تفویض گشته متعوب نمود و مشید از این و الکا آن مرکز دایره خلافت
و دلدادگی چنان است که پنجه عروس متمکن بالجمله لطافت رنگین فرموده
تا آب یاری عنایت و عاطفت چمن ترکیب بالنضارت آب و طراوت
مزید بخشید و بمصقل تفقد و مهربانی زنگ مغایرت از سنجات دل زدوده
مرهون منت و گرد احسان فرمایند و بنیان دیر بسته اساس
بنیان و الکا محبت را بآئین تازه و طرز نوائین استحکام و برصیدر
آرایان انجمن دانش و چمن پیرایان باغ فرهنگ بر ضمیر منیر شان

بمحقق

حقیقت تمامت پوشیده نیست که در نشاء کمون و [illegible] بر صفحه ابداع
و تخته ایجاد خبر یکتائی و اتحاد گزین تر نقشی از قلم رسام ازل
بر مبدع نقوش موجودات کونی است صورت نبسته و بنی نوع انسان از
سر او از ترین نتیجه غیر از وفاق بنا آمده هرگاه این نسبت ولا
در سایر الناس مورث هزاران خیر و سعادت است پس مبدا است
که در میان پادشاهان فلک اقتدار و کیهان خدایان عالیمقدار که
بهترین آفرینش و خاص ترین نتیجه تکوین الهی اند و موجب
حقیقی این طایفه علیه بر مکنونات و سایر ممکنات بعد از
انبیاء علیهم الصلوة برگزیده به چه پایه از حسن خواهد بود مطلب از تمهید مقدمات
سعادت الکین و غرض از تشریح این مقولات تحقیق [illegible]
که الکا [illegible] والفضول [illegible] قانون [illegible]
[illegible] مشام [illegible] جان [illegible]

وقطعاً بر صورت شان ابواب معنی مفتوح گشته درچنین امر جلیل
دخل کردن وسیله رشد خود انگاشته در عرصه تکلم درآمده و عجب ظاهر
خود را بلباس خیر بکار فی الحقیقت اقوال شان منافی افعال است و بیتی
ساخته چهره شاهد این امر دلپذیر را در لباس لیلای حسنا زیب
بعکس وانمایند لیکن چون عالی شان این معنی را بقیاس نا[illegible] خاطر
همایون گران آمده خود بنفس نفیس فطری و کیاست جبلی در خلوت کده
خاطر قدسی مناظر جلوه تمیز بخشیده بچشم انصاف بین و دیده حقیقت
گزین تماشا فرمایند تا باحسن وجوه مرتبه جلالشان بمحل ابراز رسیده
چاشنی این نشاء سرخوشی بخش عالم کام دلها حلاوت پذیر اعزاز بخشد
دیگر باب امر علیه معتقبان انوار قرب آن افسر فرق خلافت رسیده
هر در کشور متعلقه ممالک قلمرو این دولت محبت جمیع سرحد سپاهان
را از آباء و اجداد اسیر خط فرمان نهاده نقطه ولد لزوم [illegible] و نقبا

و می بر همت نی رفته باغوای بعضی کوته بین بار نخوت و استکبار
در سنه موهوم تزیین افعال است در دماغ جاه شان پیچیده جاده بابیه ز
ضلالت و غوایت گشته سر بشورش بگشته بگو و جبهات شان محدود
مهمات نتمام دشوار تقصد سالمناصی و ملجا خود اندیشیده دست تطاول
بمال و اتباع سکنه بلدان و امصار متصل گشته حدود دیار کفره دراز
گشته سایر خویش بگاپوی نموده از آنجا که مقتضی فطرت و جرأت خلایق
در بدایع ودایع ایزدی مرتبه و تادیب مدبر گشته گمراه بر ذمه همت
علیا لازم است فوج قاهره از بهادران عساکر منصوره سرکوبی از
امرایان عالی شان منیع المکان تعین فرمودیم چون فتوحات
غیبی و فیوضات لاریبی و عنایات سبحانی و تائیدات آسمانی پیوسته
شامل حال اولیای دولت ابد طراز است و شمیم نصرت فیروز
در بار بر پرچم لوای اقبال ابد اتصال جسوار و در اهتزاز لهذا دراندک ایام

بنوعی پایمال ستم سمند دولت شکر ظفر پیکر و جنود نصرت ورود
گشته که باعث جرئت دیگر نوربختان بد سرانجام شد و از نیروی
انجبار دولت جاوید طراز و استمالت تائیدات سماوی نسبت باولیای
این خاندان هدایت آثار دولتشان جهانبان کوه آری هرگز بپا
های درگاه صمدیت و بزرگ کوه های بارگاه احدیت کمر خلاف بسته
بغرور باطل بلند پروازی نماید همان اعمال ذمیمه و بال جانش گردیده
تیر پرتاب زده کاک رد بمقتضای صدق است و یک نکته تبطل این کلمات
محبت سمات اتفاق انشاء الله العزیز سلسله [illegible] نظام تازه
و مبانی اتحاد استحکام بی انزاع باید تر [illegible] چنانست که فروغ بخش ناصیه
دولت و اقبال نیر مراسم محبت و یکانگی مرعی داشته بر جلایل احوال و
شرایف اوقات خود و نظام سلسله مقاصد صوریه و آثار معنویه و
اعتلای پایه دولت ظاهر و باطن و سرانجام موالی عدل و داد و استیصال

ارباب

ارباب فتنه و فساد تمهید قواعد امن ممالک و تشیید مبانی جزوه سعادت و
ترفیه احوال کافه برایا و فیضان انوار عاطفت بر جمهور انام و علامه عما
وارتفاع مراتب دین قول و استیفای مراتب فتح و ظفر طراز آستین
خلافت و شیوه رضیه انجمن آرایان سلطنت و جهانداری ایشان منید
درگاه احدیت [illegible] که فحوای محبت [illegible] ذریعه استقرار
[illegible] مرضیه تقوی و وسیله استعلای مراتب [illegible] حصول مقاصد سنیه
و حصول [illegible] درضمن [illegible] میگردد [illegible] باشند زیاده برین
ابلق سبک خرام خامه در میدان اطناب رخصت جولان ندهد افتاب
سلطنت و کامرانی نیر اوج عظمت و جهانبانی برگزیده درگاه
سبحانی [illegible] در جواب در جواب
بعد از حمد و سپاس ایزد پاک و ستایش [illegible] صاحب لولاک صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] خاطر
قدسی ناظر [illegible] حدیقه خلافت و مسند آرای انجمن سلطنت

مربع نشین چار بالش جهان آرزمندت آفرینش و ساله محبت و کام فی
پیرایه ده اکلیل و اورنگ دیباچه دانش و فرهنگ سلاله سپهر
جهان و آرای جلایل عهد خلافت و نام آوری انکه گلدسته صداقت و وفا
یعنی نامه محبت شمامه که هر نقطش صحیفه ایست تا بر عنوان محبت
تزیین اوقات هر گونه کلفت بهجت و انبساط گرد و دست ترف
نزول یافته خاطر همایون را متفرح و منبسط گردانید کلمه چند مبنی بر توفیر
محبت و وداد حسن رقم پذیرفته بود لنفرف مطالعه جناب [illegible]
پیام رسانی فصاحت بیان رسول در لوای آن تاکید رفته بود که بجهت سمع
سامعه باریافت این نیایش کر جناب قدس کبریای الهی از بهارستان
عنایت نامتناهی جیب جمیع گلهای دانش دسته دسته ریاحین خرد
بلاد طبع اندوخته در خور همت بلند و حوصله فراخ ازمینه مدارات
ازلیه سرافرازند حقیقت و الحال است لهذا [illegible] حسب خوش

خو گشته می سپه شبانه روزی خویشتن چه از معاش و چه از معاد
در دفتر گشته خرد معنی شناس به تنقیح رسانیده فریفته سخنان
ابله فریب اصحاب اغراض نمیگردد و در میان باطل و حق و کهربای تفرقه
نه نهاله مباشر امر که باعث خاموشی کهنه خانی و موجب گفتگوی عوام الناس
نی شود الحق شایان شان والا کرده قدسی شکوه روشناس عالم آنند
وجهان آفرین در دایره تکوین مرکز وار از سایر دوایر کون ممتاز
و مستثنی ساخته مرجع انام گردانید آن است که در هر کاری که خواهند خوض
کنند نخست باید که پرکار وار که نقطه تامل ثابت گردانند و صوب دفعالکی
دریچه عقل سنجیده آنگاه دست بر عملها در هر سو کشیده استعمال آرند و اگر خود
ازخود خواهد دان و عقل صواب اندیش بهره تمتع داشته باشند عقول وزرا به پرداز
عاقبت بین ضمیمه عقل خود گردانیده بلکه استعانت و استمداد کرده اصلاح
صوالب دید آنها نقوش مطالب عالیه و مآرب سنیه بر صفحه اظهار مرتسم سازند

٢٩١٣١٨

١٢٥٥٠٠

٢٩٣٢٠	١١ ٧	٨ ٢	١٤ ٩ ١ ٦
	٢ ١	١٠	١٣ ٣
٢٩١٣١٨	٢٩٣١٩		
٢٩٣٢٢	٢٩٣٢١		

که شایسته تحسین کرده ودر حصول اکثر تغییر مدخل نباید کو معلوم کشته

سخن لذدل برزبان آورلون وزبان دلکون دانایان خرده بر ودر تجویز

نکرده اند و بغایة شک نتیجه امور نا مستحسن نخر خجالت و انفعال نباشد

اید موجب توفیق رهنمون ومعقل یاور کنار اقشار خلافت لذ آسمان

خلوع طالع و لامع با طاهر ختم تحریرش بتاریخ هشتم شهر جمادی الآخر سنه

سبع و سبعین ومائة بعد واحد الف در معنی ۱۱۷۷ هجری حضرت

رسالت پناه صاحب لولاک لما خلقت الافلاک و وما ارسلناک صلی الله علیه وآله وسلم

الا رحمة للعالمین وواله طه و یس صلی الله علیه وآله وسلم

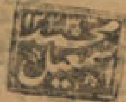
هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه‌کارم

[illegible]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ
يَوْمِ الدِّينِ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

هر وقت صبح بود [illegible] بخواند [illegible] روز
[illegible] صبح بخواند [illegible] روز [illegible]
[illegible] والله اعلم بالصواب
[illegible]



حمد خدای قادر ذوی الاحسان
ونعت مرسل عرب [illegible] الامتنان [illegible]
آسیت که از وی [illegible] انسانی و هو صلیه [illegible]
وصف آن قادر [illegible] و قضا و قدر [illegible]
[illegible] وجهان شفاعت [illegible]
مرسل وجهان و قوت ارحمان [illegible]
سعید جهان [illegible] روضه لطف و قوت [illegible]
شد
ثنای [illegible] آن سعدی [illegible]
گل باغ لاله احمد [illegible] ذی اقبال
صاحب قدر و جاه ذی [illegible]

دنیا [illegible]

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا حمد سرمدی
مر حی قدیم را سزاست که خلق کرد نفوس ناطقه را بالحکمة البالغة قبل از اجساد
بچهار هزار سال و شکر ابدی قادر بی انباز را سزاست که تکوین نمود صور مختلف الا
شکال را بقدرت کامله بی ملال و ثنای نامحصور بصیر را در خور است
که بینا کرد انسان را بفیض قدیم کنت کنزا مخفیا بعقول و شهود و سپاس بی
قیاس سمیع را ینبغی است که شنوائی داد بشر را تا کلام فخلقت الخلق لان
اعرف را مخاطب تواند بود و ستایش بیحد مرید را باد که هر معلول را علت
و هر صورتی را مواد داشت و وصف لاحد کلیمی را مسلم که آدم را مظهر و
هر مظهر را مبتغی متکلم و هر مبدا را معاد داشت و نعت لانهایت بر عالم
مصالح حق و باطل که برگزید حضرت خاتم انبیا را بآیات محکمه و براهین واضحه
از برای تحمل اسرار راجحه و الخلق سری و انوار ظاهره و الخلق نوری بجهة
تبلیغ احکام معاش عالم کون و فساد و جمیع احوال مبدا و معاد تا هر مکلفی
او را بنص الطاعة تبیان نموده باو و بعترة طاهره او علیهم السلام و بنائیان
و متابعان او اقتدا کند و بتحصیل مسائل دینیه اشتغال نموده از حدود احکام

شایع

شایع و احکام شرایع او تجاوز ننماید و حکمت شرع شارع را علم الیقین
دریابد و فایز گردد بدرجات اعلی و الا خاسر و زیان کار شود چه بدیهیست
هر کسی موافق اعمال حسنه و افعال سیئه خود عاجل و آجل عدلا نتیجه خواهد دید
و ما الله یرید ظلما للعباد اما بعد چون این خاکسار رهمقدار گرد پای مومنان
سلطان المحبین خاموشیان ابداه الله الکریم المنان روحه بالبقاء و البرهان
در علم کلام باقتباس کتاب ملک علام و سنت نبی کافه انام و احادیث
ائمه علیهم السلام رساله مسمی بعقبات الآخرة بعبارت عربی تحریر نموده و بیمن
توجه خاطر فیاض ملکوتی و کوشش افاضات انوار لاهوتی و منظور انظار
عنایات ربانی و محفوف الطاف هدایات سبحانی سدید الفعال حمید الخصال
التائب بالله الرمد المشمول بنور الصمد حضرت شاه محمد الشهیر بخاموش
ادام الله تعالی ظلال هدایته الی بقاء الدهور و النقوش بتنظیم نثر علوم دینی
و تنسیق نثر معارف یقینی بفارسی مصروف بود و هذا من فضل ربی و ان سنة
بحسب الاشارة مجیب امتثال امر مطلوب که علم فطرت الله و آفرینش عالم است
و علم دنیا که معاش و کسب فضایل است و علم آخرة و معاد که ضروری المعلوم است از روی
آیات محکمه و روایات متفقه حضرات ائمه سلام الله علیهم استنباط نموده در قید کتابت

مضبوط گردانید بموافق کلام عالم اولین و آخرین حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله وسلامه علیه و آله اجمعین که رحم الله امرأ عرف من ا
ین و فی این و الی این بود این رساله را در سه کلام بیان نمود و مسمی بمعارج
الملکوت گردانید در تاریخ سنه هزار و شصت و شش والله ولی الرشاد
ومنه المبدأ والیه المعاد و معنی حدیث شریف و بیان لطیف چنان است
که رحمت کناد حضرت عزت عم نواله بر بنده که شناسد خود را که از کجا
آمده است و در چه جا است و باز بکجا خواهد رفت زیرا که بر مکلفان دین
مبین و طالبان اهل یقین واجب و لازم است که از علم از مبدأ فطرت
که حقیقت او روحست و علم کون و فساد که عالم ظاهر است و علم معاد که اشاره
بعالم ثانیه است داشته باشند والا در زمره اولئك كالانعام بل هم اضل
سبیلا در آیند کلام اول که متن این است در آفرینش عالم است و عالم
خبر است که شناخته میشود با و هستی ذات باری تعالی و آن بر سه قسم است
اول عالم عقل است که کان الله ولم یکن معه شیئا یعنی بود حضرت صمدیت جل شانه
موجود و حی بذات خود و عالم و قادر بهستی خود و نبود با او غیر او و هیچ
چیزی و چون خواست که شناسا گرداند ذات محمدی را مخاطب ساخت بنور خود

وعالم را پیدا کرد

وعالم را پیدا کرد از نور پاک او صلی الله علیه و آله که عبارت از آن عقل است
و از و جوهری آفرید سفید و لطیف و درخشنده پس حضرت عزت از هیبت جلال
احدیت خود بران تجلی نمود آن گوهر تاب تجلی نیاورد و بلرزید و بگداخت نصفی جوهر
آب شد و نصفی آتش پس آب از آن آتش گرم شد و بجوش آمد و چند هزار سال
بجوشید تا بخاری و دودی از آن جوش متصاعد شد و خرگاه منوری بفرمان
واجب الوجود از آن دود بوجود آمد و نه شقه شد و هر شقه مانند حقها در میان
هم متحیر گشت و شراری که با دود صعود نموده بود جرم کواکب گردید و از
جنبش زبانه آتش و دود و بخار آن چهار باد آفرید باد صبا و دبور و جنوب
و شمال بر آن آب از چهار طرف وزیدن گرفتند و موج در آوردند و از آن
موج کفی حاصل شد یکجا جمع گردید که اکنون حرم کعبه است و همان کف را بر روی
آب پهن گردانید که ربع مسکون است و اما عقل نوریست از انوار حضرت یزدان
در دل انسان فرق کننده میان حق و بطلان زیرا که عالم است بحسن و قبح
اشیا و کمال و نقصان آن چه در اعتقادات معقولات و در چه معاملات محسوسات
کما قال النبی صلی الله علیه و آله العقل نور فی القلب یفرق بین الحق والباطل و عقل
ذو وجهین است کلی و جزوی اگر رو بطرف ملکوت کرد و تمام همت خود را بان

بست کلی است و اگر روی بطرف ملک کرد و همگی همت خود را صرف دنیا نمود
جزئیت و عقل جزئی پادشاه روی زمین است در صورة کمال و خرابی روی زمینست
در صورة نقصان بخلاف عقل کل که کمال دارد اما نقصان ندارد و نقصان او بحسب
تفاوت بهم آنحضرت است که کمال هر کسی باعتبار مقام وی بود و کمال او را حد و نهایتی
نیست بدانکه البدیع که عقل کل است مخصوص بحضرت رسالت پناه خاتم انبیاست
پس هر کسی بقدر خور استعداد ازلی ازین عقل نصیبی دارد حتی اولوا العزم زیرا که
امر نبوت که از ارکان توحید است باین عقل بکمال میرسد و حواس ده گانه
کارکنان عقلند و تقسیم عقل را در کتاب سیر سینجلی بتفصیل ذکر کرده شده است
دوم عالم نفس است که آنرا عالم ملکوت گویند قال رسول الله صلی الله علیه و آله
اول ما ابدع الله تعالی هو النفوس المقدسة المطهرة فانطقها بتوحیده ثم خلق
بعد ذلک سایر خلقه یعنی اول چیزی که حضرت عزت از بدایع حکمت خود ایجاد
فرمود صورت نفوس مقدسه مطهره است پس ناطق و گویا گردانید آن
نفوس را بوحدانیت خود بعد از آن سایر اجسام را پیدا کرد و نفس جوهریست مجرد
که در ذات خود محتاج بماده نیست مگر برای فعل و اثر علاقه او را در اجسام تدبیر
و تصرفست داخل نیست و خارج نه و همین را نفس ناطقه گویند و شرح نفوس را آنحضرت

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین علیه السلام بتمامه بیان کرده اند چنانکه کمیل رحمه الله سوال کرد
از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که ای امیر مومنان میخواهم که بشناسانی بمن
نفس مرا آنحضرت فرمودند که ای کمیل کدام نفس را میخواهی که ترا بشناسانم
گفتم ای مولای من آیا نفس یکی نیست گفتند ای کمیل بدرستیکه نفس چهار است
اول نامیهٔ نباتیه که عبارت از نفس طبیعی است دوم حسیه حیوانیه که عبارت
از نفس حیوانیت سیوم ناطقهٔ قدسیه که عبارت از نفس انسانی و روح قدسیست
چهارم کلیه الهیه که عبارت از لطیفه ربانی است و هر یک ازین نفوس اربعه را پنج
قوت و دو خاصیت است پس نفس نامیه نباتیه را پنج قوتست جاذبه و ماسکه
و هاضمه و دافعه و مربیه و دو خاصیت بالیدن و نقصان پذیر رفتن و منشأ
این نفس یعنی محل آن از جگر است و نفس حسیه حیوانیه را پنج قوتست سامعه و باصره
و شامه و ذائقه و لامسه و دو خاصیت رضا و غضب و منشأ این نفس از
دل است و نفس ناطقه قدسیه را پنج قوتست فکر و ذکر و علم و حلم و نباهت
که عبارت از فطانت و زیرکیست و این نفس را منشأ نیست چه این روح منزه از مکان
و احساس است و در حقیقت منشأ آنرا یاد نکرده اند بلکه قوتیست از عالم قدرت مایل
بعالم ملکوت و این نفس مشابه ترین چیزها است بنفوس ملکیه و او را دو خاصیت زهد

قوتست
وحکمت ونفس کلیه الهیه را پنج باقی بودن در وقت فنا وخوش بودن در زمان
شدت وعزیز بودن در ایوان مذلت ودرویش بودن در حالت توانگری
وصابر بودن در محل بلا واورا دو خاصیت است رضا وتسلیم ومبدا این
نفس از حضرت عزتست وبازگشت او نیز باو است تعالی شانه چنانکه در کلام مجید
خود فرموده که ونفخت فیه من روحی یعنی چون راست کردم هیئت آدم را ودمیدم
در وی نفس خود را یعنی سرایت فرمودم صفت حیات خود را که الی صفت ذات منست
ونیز فرموده که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة یعنی ای نفس آرام گرفته
بذکر من بازگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که پسندکننده وپسندیده وعقل
میان این نفوس واسطه است که بتوسط او ادراک حقایق موجودات وامور
کلیه وجزئیه واکتساب فضایل وازاله رذایل تحصیل مینمایند سیوم عالم جسم است
واو آنست که قابل اشاره حسی بود طولاً وعرضاً وعمقاً واین را عالم ملک گویند
ودرین سه موجود است موجود اول در آفرینش عناصر است چون افلاک وانجم
بحرکت در آمدند از ایشان کیفیتی وحرارتی ظاهر گشت چون آن حرارت وگرمی
نامحسوس بود آنرا طبیعت گفتند وچون آن گرمی زیاده شد بذرات در گرفت
وبخاری از ان برخواست وشعله زد جرم آتش مرئی ومحسوس شد جسم وعنصر
آتش

آتش نامیدند واز گرمی وخشکی آتش هوا ظاهر گردید واز هوا آب پیدا شد و
از آب خاک پس عنصر چهارگانه حاصل شد آتش را گرم وخشک کرد خاک را
سرد وخشک بنسبت خشکی خاک را با آتش نسبتی شد آب سرد وتر است بنسبت سردی
آب را با خاک مناسبتی پدید آمد آب را سرد وتر ساخت هوا را گرم وتر ساخت
بنسبت تری هوا با آب نسبت یافت وبنسبت گرمی با آتش چون میان ایشان
ازدواج والتیام خاست نتایج ظاهر گردید ومردم عناصر را امهات نام
کردند ونتایج را موالید موجود دوم در آفرینش موالید ثلثه است اول
معدنیات وعدد انواع آن سیصد وشصت است از آنجمله زر ونقره ومس وآهن
وقلعی وسرب وسیماب است واین معادن اول موالید است وهر یکی از جواهر
سبعه از برای مصالح این عالم کبری خاصیت دارد دوم نباتات واین غیر
محصور است چون درختان سردسیری وگرمسیری وبستانی وغیر بستانی سیوم
حیوانات وعدد انواع آن یکهزار وچهارصد است پس عدد انواع حیوانات
بحری هفتصد است وعدد انواع حیوانات بری ششصد واینها را مخلوقات
گویند که در تحت امر کن در آمدند موجود سیم در خلقت حضرت ابو البشر است
علیه السلام حضرت حق تعالی خواست که آدم را بیافریند جبرئیل را فرمان داد که

از تمام روی زمین یکقبضه خاک بیارد چون جبرئیل خواست که خاک از روی زمین
بردارد خاک گفت بپناه میگیرم از تو بخداوند که از برای این کار در گذری چه میشاید
که از من شخصی آفرینند مانند بنی الجان که بر شیوهٔ نافرمانی اقدام نماید و بدان
سبب معذب گردد و من طاقت غضب الهی ندارم جبرئیل از روی ترحم باز گشت
همچنین میکائیل و اسرافیل نیز باز گشتند تا فرمان بعزرائیل رسید او نیز خواست
که قبضهٔ خاک بردارد خاک باز همان عذر پیش آورد عزرائیل التفات بگفتهٔ
او نکرده از روی قهر و غلبه یکقبضهٔ خاک مختلف الالوان والصفات را
از تمامی روی زمین فراهم آورده بحسب الفرمان درمیان مکه و طایف گذاشت
و چون آن خاک درمیان مکه و طائف قرار گرفت سالهای فراوان از سحاب
عنایت باران رحمت بروی باریدن گرفت و حضرت عزت بید قدرت
بتخمیر طینت آدم علیه السلم پرداخت که خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا و چون
صورت آدم باتمام رسید روح خود را در وی دمید آدم برخاست و عطسه زد
والحمد لله گفت حضرت عزت از شکرگذاری آدم فرشتگان را فرمود که ویرا سجده
کنند پس جمیع ملائکه سجده کردند مگر ابلیس که گردن کشی کرد و از جملهٔ راندگان گشت
وحق تعالی فرمود که ای ابلیس چه چیز منع کرد ترا از سجده کردن با آدم چیزی که من خلق
کرده باشم

جان

کرده باشم از دستهای خود گفت من بهتر از ویم از بهر آنکه بیافریدی مرا از آتش
و اورا از گل و فضیلت آتش بیشتر است از خاک پس حضرت عزت فرمود
که بیرون شو از بهشت که تو از جملهٔ راندگانی و بر تو است لعنت من تا روز
قیامت و چون ابلیس خطاب لعنت شنید گفت خداوندا چندین هزار سال
مشغول بعبادت تو بودم بیک سجده که آدم را نکردم از جملهٔ راندگان گشتم
و حال آنکه تو ارحم الراحمینی و اجر هیچ بنده ضایع نمیکنی پس خطاب از حضرت
عزت در رسید که چه میخواهی بخواه ابلیس گفت مهلت ده مرا تا روز قیامت
باغوای بنی آدم که بسبب او رانده گشتم حق تعالی فرمود که مهلت دادم تا روز
قیامت اما بر دوستان من ترا دستی نیست و چون مسجود ملایکه مخلوق شد
حضرت عزت برو خواب انداخت و حوا را که از بقیهٔ ضلع الیسر او ساخته بود
در پس او نشاند تا زن تابع مرد باشد و چون آدم بیدار شد گفت دور شو
از من و چون نیک نگریست و نظر بر جمالش افتاد گفت تو کیستی حوا گفت
من خلقی ام از خلق خدای که حق تعالی مونس تو گردانیده است و از این سخن
محبتی در دل آدم پیدا شد فرمود یا رب ما هذا الخلق الحسن الذی قد آنسنی قربه
ای بار خدایا این چه صورت نیکو است که مونس من شده نزدیکی او حضرت عزت

فرمود که ای آدم این امه منت میخواهی که با تو باشد و مونس تو بود و تابع امر تو
گردد آدم گفت نعم این شکر گذاری تو بر من همیشه خواهد بود پس بعد از خواستگاری
و خطبه حوا را با آدم تزویج کرد و مهرش تعلیم معالم دین مقرر گشت و در کتب تواریخ آمده است
که اول فرزند آدم علیه السلام قابیل بود با توام خود اقلیما و دوم هابیل با خواهر خود
لیوذا همچنان بیست پسر و بیست دختر بواسطه از آدم بوجود آمد و در روضة
الصفا خوندمیر است که شیث پیغمبر علیه السلام نبیره آدم است و پدر شیث صلی نام داشت
و پسر شیث انوش نام داشت و چون قابیل هابیل را بکشت خدای تعالی عوض هابیل
شیث را بوی ارزانی داشت پس باعتبار خلافت و وصیت اول فرزند او
شیث است که او را هبة الله خوانند بعد از آن یافث و در من لا یحضره الفقیه آمده است
که برای شیث حق تعالی حورا از نزله نام از بهشت فرستاد و با شیث عقد بستند و
حورا دیگر منزله نام فرستاد که با یافث نکاح کنند بعد از آن پسر شیث را
بدختر یافث عقد کردند همچنین جمیع صفوة انبیا و اولیا از اینها متولد شدند
نه آنکه خواهر و برادر حقیقی را باهم عقد بسته باشند و این خلاف واقع و معتقد است
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتیست که حضرت عزت جل شانه برای آدم حوری را
فرستاد از جنة پس مردم جمیل و خوش خلق از نسل حوارند و مردم بدشکل و بد
خلق

خلق از بطن اجنة الجانند کلام دوم که فی این است در معاملات عالم کون
و مکانست که آنرا دنیا گویند و دانستن آن مهم است زیرا که علم اولین و آخرین
و احکام شارع علم الیقین و معارف حق الیقین و جمیع حسنات و سیئات مکلفین
درین نشاء حاصل است پس بر طبق ستة ایام درین نزهتگاه ناظران و بندر
معاش تاجران و محنت کده خادمان و بیت الاحزان رنجوران و زندان
مومنان و بهشت کافران شش فایده مستفاد میگردد ای عزیز نیک تامل
کن که از آمدن تو درین دنیا مقصود چیست و ازین مسافرت تو مطلوب کیست
پس مراد همانست که از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست که من جمع ست خصال
لم یدع للجنة مطلبا و لا عن النار مهربا اوله عرف الله فاطاعه و عرف الشیطان فعصاه
و عرف الدنیا فرفضها و عرف الآخرة فطلبها و عرف الباطل فاتقاه و عرف الحق
فاتبعه یعنی کسی که از دنیا جمع کرد در خود شش خصلت را نگذاشت او از برای
بهشت هیچ مطلبی را یعنی همه کارهای نیک کرده باشد و نگذاشت او از برای دوزخ
هیچ گریزگاهی یعنی هیچ فعل ناشایسته نکرده باشد اول آنکه بشناسد خدا را
پس فرمان برداری او کند دوم آنکه بشناسد شیطان را پس نافرمانی وی کند
سیم آنکه بشناسد دنیا را پس ترک دهد او را چهارم آنکه بشناسد آخرت را پس طلب

نماید آنرا **پنجم** آنکه بشناسد باطل را که منکر است پس پرهیز نماید از آن **ششم** آنکه بشناسد حق را
که معروفست پس در پی او شود **فایدهٔ اول** در معرفة الله است یعنی شناختن ذات
وصفات باریتعالی است و آن موقوفست بشناختن وجود مؤمن کامل پس شناختن
واجب الوجود موقوف بر شناختن ممکن الوجود باشد بدلیل قاطع و برهان ساطع
که من عرف نفسه فقد عرف ربه است و درین محل حضرت سید محمد حسینی قدس الله
سره العزیز ضمیر نفسه را راجع بمحمد گردانیده و گفته من عرف نفسه ای نفس محمد
و نفس محمد علیه السلام منزه است از اوصاف ذمیمه و ما آنکه نفس خود را همچون نفس محمد صلعم
مزکی و مصفی نسازند در معرفت خدای بینا نگردند **و معرفت** خدای آنست که
فرمود علیه السلام کان الله ولم یکن معه شیئا یعنی بود خدای و نبود با او هیچ چیزی
وحق تعالی پیش از خلقت موصوف بصفة علم وقدرة وارادة وکلام وسمع وبصر
وحیات وبقا بود که اینها را امهات صفات گویند وصوفیه تحمل وجود را نیز
از امهات صفات گیرند و آن هستی ذاتست وصفات عین ذاتند وبعضی صفات
را اضافی نیز گویند مثلا وقتیکه خلق کرد و رزق داد خالق و رازق گفتند همچنین صفة
وجود هر مخلوق دال بر صفة وجود خالق است چنانکه عقل را آفرید بعقل خواندند
وچون نفس کل آفرید باعث شد وچون طبیعت کل آفرید باطنش گفتند وچون جسم کل
آفرید

آفرید حکیم نامیدند وچون شکل کل آفرید اسم ظاهر نمودار شد وچون نفخت فیه
من روحی او بفعل آمد محیی یافتند وقس علی هذا الصفات الباقیات و هر که
معرفت خدا را چنین حاصل کند پس باید که اطاعت فرمان او کند و فرمان او
فرمان نبی اوست و فرمان نبی فرمان اهل بیت اوست و فرمان اهل بیت
علیهم السلام فرمان نائبان ایشانست که متصف بصفات ایشان باشند کما
قال علیه السلام ولدی من سلک طریقی **فایدهٔ دوم** در شناختن شیطان و
صفات اوست **بدانکه** حق تعالی فرموده کان الشیطان للانسان خذولا
و هست شیطان مر آدمی را فرو گذارنده و گمراه کننده که آن در تن انسان
نفس اماره است چنانچه پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه وآله فرموده که بهترین جهاد آنست
که کسی با نفس خود کند که در میان دو پهلوی اوست و این را جهاد اکبر گویند و
وصفات او هوا و هوس و وسوسهٔ دل و حب دنیا و تفاخر و کبر و ریا و ظلم و دروغ
و حسد و عجب و قساوت و شهوت و خیانت و طمع و شح و طول امل و غضب
و عداوت و گمان بد و مکر و خدعه و کفر و نفاق و حرص مال و زینت است پس باید که
از اینها محترز باشند **فایدهٔ سیم** در شناختن دنیا است و درین دو شغل است
شغل اول دنیا بمعنی آرزو و محبت چیزهاست چنانچه مشاهده است از روی مال و جاه

ولباس و اطعمه و اشربه که هیچ کسی نیست که در پی آن نباشد خواه مفلس و خواه توانگر
و خواه متوسط الحال و حال آنکه دنیا عبارت از اینها نیست بلکه آرزوی چیزها است
بسا باشد که بوسیلهٔ این چیزها تحصیل آخرت نیز میسر شود **بیت** یکلحظه چراغ آرزو تا یفکن
قطع نظر از جمال هر یوسف کن ای عزیز متاع دنیا از برای سه چیز خواست غنا
و عزت و راحت پس هر که قناعت کرد مستغنی شد و هر که زهد ورزید عزت یافت
و هر که بقسمت خدا راضی شد راحت و هر که همت خود را با آرزوها بست او از
درد و غم هرگز نرست **بیت** بی نیازی ناز بازی میکند نو نیازی جان گدازی
میکند چنانچه در حدیث آمده که دنیا بر مثال دریای شور است طالبش تشنه
هرگاه که تشنه بیاشامد از ان چیز تشنگی زیاده میشود و اورا تشنگی باز بیاشامد تشنه تر
گردد تا آنکه بمیرد بسوز آتش آرزوی و محبت بر دو قسم است محبت الله و محبت
ماسوی الله که آرزوی دنیا و دولت است و محبت در دل است و دل بر سه قسم است
قلبیست مشغول بدنیا پس حظ او است دنیا و قلبیست مشغول العقبی پس بهرهٔ اوست
عقبی و هم دنیا و درجات اعلی و قلبیست مشغول بمولی پس نصیب اوست مولی
و عقبی و دنیا و کسانیکه محبان خدا اند انبیا و اولیا و اوصیا و متابعان ایشانند
و ایشان دنیا را بمنزله خلا و مستراح دانند و آن بقدر احتیاج ضرور است
ودیگر آنکه

و دیگر آنکه حضرت گیسو دراز قدس سره فرموده که دنیا و آخرت بمثابه خادمان
معشوقند پس قبول خدمت از دحام نزدیک محبان خدا عیب باشد بلکه محبت
با اینها حرام است و کسی که محب خدا باشد طاعت و ترک و مهر و اخلاص و یگانگی و
کرم و سخاوت و اطمینان خاطر در وی زیاده گردد و همه کس را بمثل خود
داند و کسی که محب دنیا بود تفرقهٔ دل و حرص و بخل و حسد و عداوت و تکبر و
قهر و طول امل و غم و اندوه در وی زیاده شود و از خدا دور افتد **شغل دوم**
در کیفیت زندگانیست و آن عبارت از شغلها است که وجه معیشت مردم خود را
دران میگذرانند و اگر تو در شغل عشرت و لذات مأکولات و مشروبات
و ملبوسات و مناکح باشی این خود صفت حیوانات است پس بقدر قوت بنیه
و حیات حکمت را بکار بری و جمیع لذات نفسانی در پنج چیز میسر و منحصر اند
در دیدن و شنیدن و چشیدن و بوئیدن و کنار گرفتن و جماع کردن
و از لذات روحانی صحبت مؤمن کامل است و متصف شدن بصفات او
چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یسعد الرجل بمصاحبة السعید زیرا که
یکساعت در صحبت مؤمن کامل بودن بهتر است از عبادت صد سال در خلوت
و اگر در شغل عشق مجازی باشی تو دانی که عاقبت ندارد و اگر در عشق حقیقی باشی

زهی راهی نزدیکتر بحق و زهی شرف مطلق و عشق حقیقی عبارت از محبت و
جود مومن کامل است و حقیقت تصوف همین است بیت هر کجا در دو جهان
عاشق روشن تر است ۵ در سویدای دلش از غم او سودا است ۵ و اگر بصنعت
دنیا مشغول کرده است بهترین آن معلمی و کتابت و تجارت و حدادی و درود
گریست بشرط صدق معامله که در شغل روزگار سعی جمیل محمود است و در باب
صدق معامله پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که خذ من الدنیا ما صفی و من العیش
ما کفی و من الاخوان من وفی و دع الظلم و الجفا فان العمر قصیر و الناقد بصیر
و الی الله المرجع و المصیر از کلام بلاغت نظام حضرت خیر الانام چهار چیز
مستفاد میگردد اول آنکه برگزین از دنیا برای دین خود چیزی را که پاک و روشن
و خلاصه باشد چون راستی و عبادت و حسن خلق دوم آنکه اختیار کن از اسباب
زندگانی بمقدار کفاف چون قناعت سیم آنکه فرا گیر از برادران کسی را که وفا کند
در دین و دنیا چون مومن کامل و یاران مخلص چهارم آنکه بگذار ظلم و جفا را
زیرا که این صفت از راه حق دور می اندازد پس در بستی که عمر کوتاه است و کسی که
حافظ حدود است او بینا است و بسوی حق تعالی است بازگشت همه اگر در شغل علوم
باشی انفع و اهم آن علم دین که فقه و تفسیر و حدیث است تحصیل نمائی بدانکه خلق بر
گونه است

گونه است بعضی زنده اند و بعضی خفته و بعضی مرده هوشیاران بحکم الا ان اولیاء الله
لا یموتون از داری بداری نقل کنند و زنده جاوید گردند و خفتگان بحکم
الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا بیدار شوند در آخرت و حسرت و ندامت بر زنند بر
اعمال خود و مردگان بحکم اموات غیر احیاء در تیه جهالت و بیابان ضلالت گرفتار
گردند بانواع عقوبات و هر که زنده گی بموافق قول موتوا قبل ان تموتوا نمود و از
خواب غفلت برخاست و رستگاری یافت و در فرقه نجات یافتگان داخل شد
نوح علیه السلام را ملک الموت پرسید که دنیا را چون دیدی گفت بمنزله سرائی که دو در
از آن در در آمدم و ازین در بیرون میروم فایده چهارم در شناختن آخرت است
و آن عالمی است مستمر و پاینده که هر چه درین نشاء کرده اند در آن نشاء نتیجه آن
خواهند دید و در آن خواهند بود ابد الآباد پس آنچه در آن نشاء بکار می آید کسب
فضائل و اعمال حسنه است و این ممکن و میسر نیست مگر درین عالم زیرا که عالم کسب
همین عالم است پس تجارت اخلاق نیکو کن و کسب حیثیت بجد مست از تجار آن
معلم و خازنان اسرار و عارفان تحمل بدست آر و هر روز بجهوله از معالم دینی
معلوم کن و بآن عامل باش و اگر نه فردا پشیمانی شوی چنانکه فرمود علیه السلام
من ساوی یوماه فهو مغبون یعنی کسی که مساوی باشد دیروز او با امروز او پس او

در علم سلوک تاوان زده است در آخرت پس هر صبح و شام در عبادت و ذکر
و مراقبه مشغول باش و در فضایل کوش و ترک رذایل کن و آزار کس مجوی که هیچ
گناهی بدتر از مردم آزاری نیست و با نصاف ناظر باش و بمعاینه حاضر تا توانی
دلی بدست آر که هیچ کاری بهتر ازین کاری نیست بیت بدست آوردن دنیا هنر
نیست * یکی را اگر توانی دل بدست آر * چشم و دل و زبان را نگاه دار و
در مناهی و محارم الله قدم مگذار و تصرف نمای تا در آخرت پشیمانی نخوری
فایدهٔ پنجم در شناختن باطل است و آن معتقد نخر فرموده حضرات ائمه علیهم السلام
و اولیا را ایشان بودن و پیروی ایشان کردنست یعنی بر خلاف قانون شرع
سلوک کردن و تابع شیطان بودن که عبارت از نهی منکر است پس از اینها
احتراز باید نمود که ثواب ترک ذرهٔ ازین مناهی بیشتر از ثواب لزوم اکثر حسنات
کما قال علیه السلام ترک ذرة مما نهی الله تعالی خیر من عبادة الثقلین یعنی ترک کردن
ذره از آنچه نهی کرده است خدا تعالی بهتر است از عبادت کردن جن و انس
فایدهٔ ششم در شناختن حق است و آن امر معروف بجاله و دانستن این وابسته
بهدایت یافتن و متابعت کردن علما ربانی است که شناسندگان دلند و دل
جایگاه ظهور حق است و کسی که به تبعیت اهل دل بدل سوی عالم شهادت برو مکشوف گردد
انگاه

انگاه حق گوئی و حق دانی و حق شناسی و حق بینی حاصل شود پس ادای حقوق
مثل حق خدا و رسول خدا و ائمه هدی و مرشد و والدین و برادران و همسایه
و مؤمنین و مسلمین کوشش نماید و خوشنودی ایشان حاصل کند که حق شناسی عبارت
از اینهاست که حد حق هر کسی بداند تا اجر عظیم یابد چنانچه پیغمبر علیه السلام فرمود من سعی فی
حاجة اخیه المسلم فکانما عبد الله عز و جل تسعة الاف سنة صائما نهاره قائما لیله یعنی
کسی که سعی کند در روا گردانیدن حاجت برادر مؤمن پس چنانست که عبادت کرده باشد
خدا را نه هزار سال که روز بروزه بوده و شب بنماز گذرانیده باشد کلام کرام الا
این است در بیان موت و مقر ارواح و احوال قیامت و بعث و نشر و بهشت و دوزخ هست
ای عزیز امید حیات از قدم تا قدم دیگر معلوم نیست و لیل و نهار شتابی مینمایند و درهم
اعمال که کل نفس ذائقة الموت ترتیب چشنده مرگست و تو امل دور و دراز در پیش گرفته
و خطبهٔ ازل و ابد بر خود میخوانی و مشغول این و آنی بنگر که آدم صفی با چندین صفوت
و کرامت بکجا شد و نوح نجی که نوحه گر و واعظ عصر بود بکجا رفت و ابراهیم خلیل که
صاحب خلت بود و عیسی که صاحب یحیی الموتی است و کلیم که صاحب کلام و پیام است
و یعقوب که مادهٔ محنت و آلام است و ایوب که مادهٔ بلیه و اسقام است
و سلیمان که خداوند شوکت و سلطنت است و داود که صاحب ذکر و تنیت

اینهمه بکجا رفتند و حضرت رحمتی پناه که باعث لولاک مقصود سما و سماک بود با وجود
این همه حالت و قربت کو بندان سرور نزدیک برحلت میگریست صحابه گفتند ای
سید و سرور از مرگ میترسی و میگریی و بتحقیق که آمرزنده است خدا تعالی گذشته
و آینده ترا فرمود که کجاست هول اطلاع بر فوت و مشاهده ملک الموت و
تاریکی لحد و تنگی قبر و هولهای قیامت یعنی اینهمه را باید دید پس نیک تامل کن که
ترا نیز این راه در پیش است و هیچکس را ازین راه گریزی نیست ای جان عزیز
مردن آسان نیست بلکه ازین سر تا آن سر اصد هزار هول است اولا از
قبضه ملک الموت جستن و سوال منکر و نکیر را جواب گفتن و از قیامت و و
قایع آن رستن تا آنکه بدوزخ یا بهشت پیوستن چنانچه بیان اینها عنقریب
مذکور میگردد در بیست موقف موقف اول در بیان موت است و آن استکمال
مومن است که روح او را از قید بدن و تحصیل رنج میرهانند و از مقام ادنی
بمقام اعلی میرسانند چنانکه مار از پوست خود برآید و بعضی دوستان خدا را
مرگ نقل از مکان صوری بمکان معنوی بود الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
یعنی مرگ پلیست که میرساند دوست را بدوست و کسانیکه حب جاه و مکان
صوری و آرزوی لذات جسمانی داشته باشند سکرات ناخوشی باشد تمام

ازین عالم

ازین عالم مفارقت کنند که الذی خلق الموت والحیوة حضرت عزت مرگ را
آفرید بر صورت کبش املح و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد
الا که بمیرد و حیات را نیز خلق کرد بر صورت مادیان ابلق و او بر هیچ چیز مرور
نکند و رایحه او بهیچ چیز نرسد الا آنکه زنده شود و بهمه حال شربت مرگ شربتی است
که هر زنده را باید چشید و ضربت مرگ ضربتی است که هر وجودی را خواهد رسید
سلطنت سلطانان ضربت او را دافع نه و صولت قوی دستان خدنگ او را
مانع نه اگر رصخ بر این جای بسازی طپانچه قهر او نگونسار در اندازد و اگر در زیر
زمین هفتم حصار آهنین و روئین سازی صرصر قهر مرگ برون آرد که اینما
تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة یعنی هر کجا باشید در یابد شما را
مرگ و اگر چه باشید در حصارهای محکم قطعه نگر در خلق گورستان فکنده زنگی
تیر قضا جمله سیرها بسا شاهان همه رو نیدند در خاک گر ایشان در جهان ماند
اثرها غرضکه حق سبحانه تعالی خلق نکرده است هیچ یقینی را که شک نکنند در او مانند
مگر یقین موت موقف دوم در انواع قبض ارواح است اول در بیان قبض
ارواح انبیا و اولیا است علیهم السلم چون برسد وقت انقطاع ایشان از
دنیا و اقبال بعقبی نازل میشود ملک الموت به نیکوترین صورت و لباس

با اصحاب خود که ملایکه سفید روی همچون آفتاب درخشان و ماه تابان باشند
و خواهند بود با ایشان اکفان و حنوط بهشت پس آن ملایکه جانب راست و چپ
صف زنند و ملک الموت در مقابل ایشان بایستد چون عبد ذلیل پیش مولی جلیل
و سلام کند و هدیه سلام از ملک علام اعلام نماید و بشارت دهد بنعمتهای
ابدی و تحف ذوق سرمدی و مژده انتظار حوران بهشتی بعد از آن باز
خواهد بجهة دخول مکان مقدس ایشان و چون در آید مخیر سازد بنقل و عدم
انتقال اگر ایشان راضی شدند بآن پس قبض ارواح مطهره ایشان همچون
بوئیدن طیب و گل و سیب کند و فی الحقیقه ایشان نمی میرند بلکه نقل میکنند
از داری بداری و از صورتی بصورتی و از هیئتی بهیئتی و حضرت آدم علیه السلام
گفت خداوندا از مرگ میترسم مرگ را بمن نمائی پس ندا رسید که ای آدم مرگ
بر انواع است اما وی را در نیکوترین صورتی بتو بنمایم که کمترین گناه کاران را
بود پس فرمان رسید که ای جبرئیل و میکائیل بروید و آدم را یاری دهید
بر دیدن او مرگ را ایشان بیامدند مرگ را بر آدم نمودند بر صورت کبش
املح شاخ باز کشاده یکی بمشرق و یکی بمغرب دهن و چشم باز کرده دنیا در پیش وی
چون دانه آدم بترسید و بیهوش بیفتاد چون بهوش آمد ملک الموت را دید که
قبض

که قبض روح وی میکرد گفت یا ملک الموت همه فرزندان مرا همین حال خواهد بود
گفت آسان ترین مرگ است که بتو نمودم اما بر عاصیان دیگر صفت و مرتبه صعبتر این
ازین خواهد بود دوم مومنان اند و ایشان بچند قسم اند چون برسد بعضی از ایشانرا
روزی که آخر ایام دنیاست و اول ایام آخرت بصورت مثالی نموده میشود مال
او و فرزندان او و عمل او که در ایام زندگانی کرده است پس در آن وقت نزع
روی بمال خود کند و گوید بزبان حال که بتو رغبت تمام داشتم و بواسطه حصول
تو حرص و بخل بسیار میورزیدم اکنون مرا بر تو چیست در الحال چه کار من می آئی
مال میگوید که بگیر از من کفن خود را که زیاده ازین بر من چیزی نیست بعد از آن
روی بفرزندان کند و گوید بخدای قسم که شما را دوست میداشتم و همیشه حامی شما
بودم درینوقت مرا بر شما چه چیز است و چه مدد توانید کرد ایشان گویند که
میرسانیم ترا بقبر و پنهان می کنیم ترا در آن پس روی بجانب عمل خود کند و گوید
والله من بتو بی رغبت بودم و تو بر من گران بودی بتو قیام نمی نمودم اکنون
مرا بر تو چیست و از تو بمن چه رسد عمل گوید که من قرین و مصاحب توام در قبر تو
و در روز بر آمدن تو از قبر و با تو خواهم بود تا من و تو بموقف عرض پروردگار
در آئیم پس می آید آن صورت در برابر او بر وجهی که بهترین مردم باشند بجانب توی

وخوش آینده‌ترین ایشان باشد بحسب صورت وحسن منظر ونیکوترین ایشان باشد
بحسب لباس فاخر وبگوید که بشارت باد ترا براحت ابدی وسعادت
سرمدی ومقدم تو بهترین مقدمها است پس او گوید بآنصورت تو کیستی
که این بشارت میدهی وباین غایت در مقام خیر خاطر ما حیرت زده کان
درمی آیی او گوید که من عمل صالح توام که باین صورت در آمده ام تا من رحلت
کن از دار دنیا بسوی بهشت بعد از ان حاضر شود ملک الموت ونبی وائمه
صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین ومی بیند مومن ایشان را بحیثیتی که
دوست میدارد وخوشحال میشود ومکشوف میگردد براو پردهای عالم ملکوت
وچون جان بحلق رسد مینمایند مکان او را در بهشت بهتر ازین دنیا واو
از غایت فرح خواهد گفت که رد کنید مرا بدنیا تا خبر دهم باین نعمتها اهل
خود را پس خواهند گفت او را که حالا بدنیا راه نیست بعد از ان رحلت کند
وبعضی را چون عزرائیل بقبضهٔ قهر جان او را تا بسینه آرد جان از سینه که محل
معرفتست بر نیاید خطاب حضرت عزت در رسد که این جان را سلام ما بگوئید
که بسماع لطف ما بیرون آرد وچون مومن سلام حق شنود چنانکه مرغ از قفس قالب
بیرون آید وبعضی مومنین مکروه دارند مرگ را چنانچه در کلام قدسیست که

ماترددت

ما ترددت فی شیٔ انا فاعله کترددی فی وفات المومن یکره الموت وانا اکره
مسائته ولا بد منه یعنی ناخوشنود نمیشوم در هیچ چیز که من فاعل آن چیزم همچون تردد
وناخوشی که در وفات بندهٔ مومن دارم زیرا که او مکروه میدارد مرگ را و من
مکروه میدارم بد آمدن او را وحال آنکه ناچار است او را از مردن بجهة آنکه خوبی وراحت
او در آنست کسانیکه حب دنیا وآرزوی چیزهای آن دارند موت را همچون قطب
تدویر آسیا در صدقهٔ چشم مبینند وفریاد بر آرند واضطراب نمایند واز رنج وسختی جان
کندن ساق بر ساق مالند که والتفت الساق بالساق دست وپای زنند
وچشمها بگردانند وسر بجنبانند واز پهلو به پهلو غلطند واین حالت کفارهٔ گناهان
میشود وسکرات عبارت ازین است که تمام همت خود را مصروف بچیزهای دنیا
کرده تعلق خاطر بآن داشته باشند سخت میشود ایشان را حسرت وندامت نزد مفارقت
از دنیا بیت نباید بستن اندر چیز خود دل ◦ که دل بر داشتن کاریست مشکل ◦
سیم دشمنان خدا اند چون برسد وقت جان کندن ایشان حاضر شود
ملک الموت بصورت مهیب سیاه فام وموهها بر بدن برخواسته ورخت
سیاه وچرکن در پوشیده بدبو بود از دهن وهر دو پرهٔ بینی او شرارهای
آتش ودود بر می آمده باشد پس ایشان را سخت دشوار آید نقل کردن ازین منزل

مانوسه خود بوحشت سرای غربت و بعذاب دوزخ و بعضی کفار و فساق را
مرگ چون مقنعه کهنه که بر درخت خار دار انداخته بکشند بود و بعضی را این چون
گزیدن هزار هزار مار و کژدم بود و می آید عمل ایشان بصورتی که بدترین
صورتها باشد و زشت ترین ایشان بود بحسب هیات و بوی ناخوش پس
بگوید بایشان که بشارت باد شما را بطعام زقوم و شراب حمیم و غم طویل
و عذاب مخلد حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا
فیما ترکت یعنی تا وقتیکه بیاید یکی از ایشان را مرگ گوید از روی حسرت ای آفریدگار
من باز گردان مرا بدنیا شاید که بکنم عمل شایسته در آنچیزی که بگذاشته ام کاماتست
و بعضی را اموات فجاء بود و آن تخفیف سکرات است و ازدیاد رحمت بر بنده مومن
فقیر و حسرت و ندامت بر توانگر و کافر پس قدوم محسن پیش حضرت حق تعالی مثل
غایبی بود که نزد اهل خود رود و رفتن مسئی نزد حق تعالی مانند بنده گریخته باشد
که گرفته پیش مولایش آرند شرمنده و متاسف بود چهارم اجل بهائم است
در حدیث آمده که بدام صیادی در نمی آید هیچ صیدی و حیوانی نه در بر و نه در بحر
مگر آنکه ترک ذکر از وز کند پس حیات حیوانات در ذکر خدا مشغول بودنست
و چون ترک ذکر نماید صورت ملک الموت را ببیند و بمجرد دیدن قبض نفس ایشان
شود

شود و این همه که مذکور گردید بیان مرگ طبیعی بود و موت ارادی موتوا قبل
ان تموتوا است آنکه اولیا دارند و دو میرانیدن و دو احیا که امتنا اثنتین
و احییتنا اثنتین است تشخیص این اختلاف علامات و اصح آن میرانیدن اول
در دنیا است و میرانیدن دوم در قبر نزدیک بقیامت و احیای اول در قبر
و احیای دوم در وقت بعث زیرا که زنده شدن بعد مرده بودن بود
و مردن بعد زنده بودن مرصاد در علامت موت است چون حاضر شود مومن را
مرگ رنگ رویش سفید شود و بینی بالا کشد و پیشانی عرق کند و از هر دو چشم او
آب رود و چشمانش منجمد گردند و در آنوقت ابلیس با ذراری خود بیاید برای
سلب ایمان و امر کند بکفر و شک اندازد در دین وی پس درینحال تلقین
شهادتین و کلمات فرج کنند زیرا که در آخر وقت هر که متکلم بکلمه لا اله الا الله
بود او در بهشت رود و چون حاضر شود مرگ کافر را کف از دهانش سیلان
کرد و مثل خر فریاد کند و لگد زند و اضطراب نماید مرصاد از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم پرسیدند که ملک الموت در یکساعت چگونه قبض ارواح میکند
و حال آنکه بعضی در مغرب و بعضی در مشرق اند حضرت علیه السلم فرمودند که او
میخواند ارواح را پس اجابت مینمایند و تمام عالم در دست او بمثابه درهمی است

که در دست شما باشد میگردانند و چنانچه میخواهد مرصاد قوله علیه السلام الرفیق
ثم الطریق پس مسافران عالم ملکوت باید که رفیق خود را بدانند و آن عمل نیکو است
و این دو قسم است تزکیه نفس و توجه تام که عبارت از محبت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام و برآمدن از ذمایم و سعی نمودن در عمل نیکوی
بقدر قوت طاقت بشری قال امیر المؤمنین علیه السلام من ایقن بالمعاد فقد استکثر
من الزاد یعنی کسی که بیقین داند احوال قیامت را زیاده میکند زاد آخرت را
و کسی را که در فعل قبیح مشغول بود مثل دزدی و شرب خمر و زنان و در همان کار
قبض روحش شود پس دران عالم آن عمل بشرت مهلک رفیق او خواهد بود ابدا
و این حالت زایل نگردد از فاعل هرچند که او عالم باشد پس حسن و قبح عمل رفیق
او باشند در آن عالم موقف سیم در بیان احوال روح است که بعد از مفارقت
بدن بکجا میرود و اگر مؤمن است میبرند روح او را ملایکه رحمت باعزاز و اکرام
تمام تا آسمان چهارم و ندا میکند منادی که بنویسید نام این بنده را در اعلی
علیین بعد از ان رد میکنند آن روح را بزمین پس می آید آن روح و می ایستد
بالای جسد خود و می شناسد که هر کسی با جسد او چه صنعت میکند و می شنود
کلام مردم را که چه میگویند و می شناخته باشد غاسل خود را و سوگند میداده باشد
حاملان خود را

حاملان خود را که بشتاب برند از شوق نعمتهای بهشت و اگر کافر بمیرد می برند
ملایکه عذاب روح او را تا آسمان دنیا و درهای آسمان بسته باشند پس امر شود
که بمضجع او برند و قبر او بر او تنگ گردانند و نیز میشناخته باشد غاسل خود را
و سوگند میداده باشد حاملان خود را که نگاه دارند و بشتاب نبرند از ترس عذاب
دوزخ و در انجیل است هرگاه که میت را بر جنازه نهند تا آنکه او را بلب گور
برند باریتعالی بخودی خود چهل سؤال از وی بکند سؤال اول این باشد که عبدی طهرت
منظر الخلق سنین فهل طهرت منظری ساعة ای بنده من پاک نمودی خود را بعلم و
صلاح ظاهری در نظر خلق سالها آیا پاک داشتی منظر مرا یکساعة یعنی خالصا لوجهی
کاری کردی که نزدیک من تو پاک نمائی موقف چهارم در احوال ضغطه قبر و سؤال
منکر و نکیر است و در تفسیر گازر است هرگاه که بنده مؤمن را در گور نهند حق تعالی
فرشته را فرستد تا او بیاید و بر وی سلام کند و بگوید همین ساعت دو فرشته
سیاه ببالین تو خواهند آمد تا ترا از دین و اعتقاد پرسند باید که نترسی از
ایشان چنانکه در دنیا داشتی جواب دهی از خدا و رسول و امام و کتاب این بگوید
و برود و برا ترا و ملکین بیایند و چون شخص را در قبر بسیار زنند بیاید ملکی پیش از
منکر و نکیر و او را بنشانند در حالتی که اهل او نوحه میکرده باشند که و استیداه

واشرفناه وااميراه ملک بگوید که بشنو اهل تو چه میگویند تو سید و شریف و امیر
ایشان بوده و نمیدانستی که این حال در پیش است پس او از روی شرمندگی
با خود گوید ای کاشکی ایشان ساکت بودندی تا من این خجالت نکشیدمی بعد از آن
قبر برو تنگ شود و کافر را بفشارد تا بحدی که همه اضلاع او مختلف گردد و ریزه
ریزه شوند و او فریاد برآرد وااکبر عظماه وااذل مقاماه واموضع مداماه
و پیغمبر علیه السلام فرمودند که اگر میدانستند بنی آدم چگونگی عذاب قبر را هرآینه زندگانی
نمیکردند در دنیا نعوذ بالله من عذاب القبر مرصاد چون دوست خدا را بقبر سپارند
و مردم باز گردند هنوز او آواز کفش ایشان می شنیده باشد که آیند ملکان
در حالتی که می کشیده باشند از دنبال خود مویهای خود را از نهایت درازی و
می شکافته باشند زمین را از شدت زدن پاهای خود بران و آواز ایشان مثل
رعد غرنده باشد و چشمهای ایشان مانند برق درخشنده پس بگویند با او که
من ربک و ما دینک و من نبیک و من امامک و ما کتابک یعنی کیست پروردگار
تو و چیست دینی که اختیار کرده و کیست پیغمبری که باو ایمان آورده و کیست امام
تو و کدام است کتاب تو او گوید در جواب که خدای سزاوار پرستش پروردگار
من است و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است صلوات الله و سلامه علیه و آله

وامام من رضا

و امام من علی و یازده فرزند او علیهم السلام و کتاب من قرآنست پس دعا کنند
فرشتگان مر او را و گویند ثبتک الله فیما یحب و یرضی یعنی برقرار دارد خدای تعالی
ترا در آنچه دوست میدارد آنرا و رضای او بآن مقرونست بعد از آن وسیع
میسازند از برای او قبر او را باعتبار اعمال صالحهٔ او و مرتبه ادنای آن هفت گز
وسعت است و مرتبه وسطای آن هفتاد در هفتاد و مرتبه اعلای آن تا مد نظر بود
پس میگشایند بواسطهٔ رحمت او دری از قبر او بسوی بهشت و میگویند بخواب با آسایش
و با دیدهٔ خنک و خواب کن خواب جوانان بنعمت پرورده شده و بعضی را حسنات
مانع از عذاب گور باشد چون ملکین عذاب از طرف بالین مؤمن فراز آیند
نماز او راه ندهد و از جانب راست زکوة او و از جانب چپ روزهٔ او و از پایین
افعال خیرش پس ملکین عذاب گویند چه گوئی در حق محمد صلی الله علیه و آله مؤمن گوید
او پیغمبر خدا است صادق و بر حق ملکین دعا کنند که برین بودی و برین مردی
و برین حشری و اگر دشمن خدا را بقبر در آرند بیایند نزد او منکر و نکیر وبکنند
ازو کفن او را و بگویند که کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر و امام
تو و کدام است کتاب تو پس او اعتراف بجهل خود نموده در جواب بگوید که
نمیدانم ایشان در مقام نفرین او در آمده بگویند لا دریت و لا هدیت یعنی

هرگز ندانی و هرگز راه دانستن نیابی بعد از آن زنند بر سر او بگرز آهنی که با آتش
باشد ضربتی که دنیا فرسوده باشد حضرت عزت حیوانی را الا که بتضرع و اضطراب آید
از شنیدن آواز آن سوای انس و جن که حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان نیست
بعد از آن بگشایند از برای زیادتی عذاب او دری از قبر او بسوی دوزخ
و بگویند بخواب بدتر حالتی و تسلط دهد خدای تعالی بر او مارها و کژدمها و سایر گزندگان
زمین را که میگزیده باشند او را تا وقتی که بر انگیزد خدای تعالی او را از قبر او و تمنا
و آرزو میکرده باشد که زودتر قیامت شود و خدای تعالی مسلط میسازد بر کافر
نود و نه مار بزرگ که اگر یکی از آن ماران نفس بر زمین دمد دیگر زمین هرگز
گیاه نروید مرصاد چون شخص را در گور نهند و عذاب کنند همسایگان او آواز
دهند که ای مختلف تو باز پس ما بودی و ما پیش از تو بیامدیم و اعمال ما منقطع
شد تو مهلت یافتی چرا متنبه نشدی و کارهای نیکو نکردی و همچنین از همه
گوشها فریاد کنند که ای فریفته بظاهر دنیا چرا عبرت نگرفتی از کسی که پیش از تو
برفتند مرصاد سوآل در قبر از اعتقادات بود چون توحید و نبوت و امامت
و دین و کتاب پس هر که جواب باصواب داد رستگار شد و بروح و ریحان
بهشت عنبر سرشت رسید و کسی که جواب باصواب نداد پس جای او راست نزول

حمیم

حمیم و تصلیه جحیم و در اکثر روایات آمده که تمام پرسش در قبر بر مؤمن
محض و کافر محض است و باقی عوام را نمی پرسند تا روز حشر زیرا که اینها قابلیت
سوال و جواب ندارند اما معذب خواهند بود مرصاد در عذاب قبر اختلافست
بعضی گویند که عذاب روح تنها است و بعضی بر آنند که روح و تن است معاً
چنانکه در قیامت خواهد بود و حال آنکه او خود را بی جسم میداند چنانچه در
عالم رؤیا مشاهده است و در خبر است که در قبر روح را ببدن تا تهیگاه
در می آرند و بنشانند و سوال کنند خواه آن شخص را سباع خورده باشد و خواه ماهی
بلعیده بود و خواه در آب غرق شود و خواه در آتش سوخته و خواه در هوا بر دار
کشیده بود قبر او همان شکم ماهی و سباع بود و هوا و آب و آتش لذلک قبر
آدمی شوند و شخص رسیده میشود مرصاد عذاب قبر غذا است در برزخ و آن امریست
میانه موت و قیامت بدلیل آیه کریمه النار یعرضون علیها غدواً و عشیاً و تقوم یوم
الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب یعنی فرو گرفت آل فرعون را آتش
عرض کرده میشوند بر آن آتش بامداد و شبانگاه و روزی که قیامت قایم شود گویند
فرشتگان ایشان را که در آرید ای کسان فرعون در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است
و از حضرت امام همام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که هذا فی نار البرزخ

قبل القیمة اذ لا غد و ولا عشی فی القیمة یعنی این عرض بامداد و شبانگاه بر آتش
در برزخ خواهد بود پیش از قیامت زیرا که بامدادی و شبانگاهی در قیامت نیست
و همچنین روح بهشت که در قبر می بینند آن نیز در برزخ است موقف پنجم در مقر
ارواح مؤمنان و کافران و اطفال ایشان و حیوانات است تا روز بعث بدانکه
مقر هر کسی قبر وی بود که آنرا عالم برزخ گویند مگر انبیا و اولیا که در قبر زیاده از
سه روز نمی باشند کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا اکرم علی الله تعالی من
ان یترکنی فی التراب اکثر من ثلث لیال یعنی من عزیزترم نزد خدا تعالی از آنکه بمانم
گرداند مرا در خاک زیاده از سه شب پس ارواح انبیا و اولیا علیهم السلم بعد از
مفارقت با علی علیین که جنات عدن است روند و لحوم و عظام اصلی ایشان نیز
بعد از روز سیم بتعظیم تمام باسمان برند و سیر ارواح شهدا در وسط فردوس
بود و سیر ارواح مؤمنان بقدر مراتب درجات تا با علی علیین بود که زیر عرش است
و سیر بعض مؤمنین در حجرات و اشجار بهشت بود بر صورة بدنهای ایشان میخورند
و می آشامند از طعامها و شرابهای بهشت که در آسمان چهارم است و میگویند
ربنا اتمم لنا الساعة و انجز لنا ما وعدتنا و الحق آخرنا باولنا یعنی بار خدایا استوار
کن قیامت را برای ما و وفا کن برای ما چیز زیرا که وعده داده بودی بما و الحاق کن

آخر ما را

آخر ما را با اول ما که آن وعده بهشت است و بعض مؤمنین که دیون و مظالم
بر ذمه ایشان باشد سیر ارواح تا باسمان دنیا بود در هوا و بیشتر راه نیابند ایشان
تا ادای دیون و رد مظالم نشود و ارواح مسلمانان فاسق در قبر معذب خواهند
بود قال النبی صلی الله علیه و آله ان للارواح بعضها یکون فی برزخ الارضین
و بعضها تحت العرش و بعضها فی الجنة و بعضها سائر حیث شاء بقدر سعیه و عمله
فی الایام الحیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که ارواح بعضی در قبور می باشند
که برزخ است و ارواح بعضی زیر عرش و ارواح بعضی در بهشت و ارواح بعضی سیر کنان
میشوند هر جا که میخواهند بقدر سعی و عملی که در ایام حیوة خود کرده اند و در مقصد اقصا
غرض نفسی است که ترقی سالکان از نه مرتبه بیش نیست و این نه مرتبه اهل علم و تقوی
است اما هر کدام مرتبه که آخر است علم و تقوی او بیشتر است نسبت با اول چنانکه
علم و تقوی مجلس بعلم و تقوی خاتم الانبیا علیه السلم نرسد هر کدام مرتبه که آخر است
اعلا تر و شریف تر است و مقام روح مؤمن بعد از مفارقت بدن باسمان اول بود
و روح عابد باسمان دوم و روح زاهد باسمان سیم و روح عارف باسمان
چهارم و روح ولی باسمان پنجم و روح نبی باسمان ششم و روح رسول باسمان هفتم
و روح اولوا العزم بفلک هشتم و روح خاتم الانبیاء علیه السلم بعرش پروردگار

بازکردد **مرصاد** اهل بهشت یکدیگر را می شناسند و از حال یکدیگر می پرسند چنانکه
روح شخصی از دنیا بهشت رود ارواح با یکدیگر میگویند ساعتی بگذارید که از
هول عظیم آمده است بعد از لحظه پرسند او را که فلانی چه میکند و فلان کس در چه کار است
پس اگر گوید که فلانی را زنده گذاشته ام امیدوار و منتظر او باشند و اگر گوید
که او نیز مرد ایشان بگویند قد هوی یعنی در دوزخ رفت و در روایت کرده است
ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که گفت پرسیدم از ابی عبد الله
جعفر بن محمد صادق علیهما السلم احوال ارواح مومنان پس گفت آنحضرت
که ارواح المومنین فی الجنة علی صور ابدانهم لو رایته لقلت فلان یعنی ارواح
مومنان در بهشت اند بصورت بدنهای خود که اگر ببینی آنها را هر آینه
خواهی شناخت و خواهی گفت این فلانیست یا بنامی که داشته است
خواهی خواند و خواهی گفت ای فلان **مرصاد** ارواح کفار و فجار در برهوت
معذب کردند و آن موضعیست در دوزخ و گفتار این باشد ربنا لا تقم ایشان
لنا الساعة و لا تنجز لنا وعدتنا و لا تلحق آخرنا باولنا یعنی بار خدایا ظاهر
و قایم مکن برای ما قیامت را و وفا مکن برای ما آنچیز را که وعده تعذیب
کرده بودی و الحاق مکن آخر ما را با اول ما که وعده دوزخست و ارواح مشرکین
منافقین را

منافقین را در سجین برند و آن صخره ایست مجوف در زیر زمین هفتم که جای
ابلیس است چنانچه در تفسیر کاذر آمده که چون جانهای کافران را باسمان
برند آسمان قبول نکند و بر زمین آرند زمین نیز قبول نکند فرو برند بزمین دیگر
او نیز قبول نکند همچنین میبرند تا زمین هفتم از آنجا بسجین برند و آن سر حد ملک
ابلیس است جای متوحش که در آنجا بجز شیاطین دیگری نباشند **مرصاد** ارواح
اطفال مومنین ملحق باباء ایشان بوند و همچنین ارواح اطفال مشرکین
حکم آباء خود دارند و ارواح اطفال شیرخواره مومنان را در بهشت برند
نزدیک ملکی که بصورت درختست و او را سر تا پای پستانهاست و اطفال
ازان شیر می مکند و بان مشغول می باشند تا روز قیامت و در خبر است که ارواح
اطفال محبان حضرت امیر المومنین علیه السلم در کنف حمایت حضرت ابراهیم علیه السلم
پرورش یابند و ارواح اطفال سادات عظام که مادران ایشان در حیات
باشند تا آمدن مادران ایشان در خدمت حضرت فاطمه علیها السلم
پرورده میشوند **مرصاد** ارواح حیوانات هر جا که خاک آنهاست متوطن خواهد
بود و باسمان بردن و رد کردن نیست و کذلک ثواب و عقاب **مرصاد** در
زیارت کردن ارواح مر اهل خود را پس بعضی ارواح بعد و قرب منزلت هر روز

بپایند و اهل خود را به بینند و بعضی بعد از سه روز و بعضی در هفته یکبار و بعضی
در ماهی و بعضی در سالی و در خبر است که بعضی روح بندهٔ مومن از حضرت
حق تعالی اذن خواهند و حق تعالی دو ملک را همراه او کرده رضا دهد و او می‌آید
بصورت طیری لطیف پاکیزه وقت زوال شمس بخانهٔ خود و آواز کلام
ایشان را بشنود و هر یکی را بشناسد و چون بیند اهل خود در اصلاح حمد و شکر خدا گوید
و برگردد و هرگاه اهل خود را بفسق و عصیان بیند دلگیر و ملول برگردد و چون
به بیند روح کافر اهل خود را بعمل نیک حسرت برد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که ارواح مومنان هر شب جمعه و عیدین بخانهای آبا و اولاد خود
آیند و گویند که ای پدر و مادر ما و اولاد ما رحم کنید بر ما ترحم کنید و خدا تعالی
بر شما چرا که ما خبردار شمائیم و در قبر تنگ غم طویل و حسرت شدید ما را گذاشتید
پس بخیلی مکنید بر ما بصدقه دادن و دعا کردن و خیرات از ایشان هیچ جوابی
نشنوند و مایوس بازگردند مرصاد در زیارت کردن قبور چون کسی بزیارت
مقبره آید اهل قبور مجتمع شوند و انس گیرند با او و چون برگردد ارواح بقبرهای خود
روند و چون کسی بزیارت مشاهد مقدسه انبیا و اولیا و صلحا و مومنان
و شهدا رود بمواضع آثار و مضجع انوار ایشان رفته باشد زیرا که ارواح مقدسه
ازن

ایشان در اعلی علیین است و ملائکه بمراقد ایشان موکلند بمنزله دربانان
و هر که بزیارت مراقد ایشان مشرف شود و سلام فرستد میرسانند آن موکلان
تحیت و ثناء او را بایشان در اعلی علیین و ارواح کفار و فساق و اهل دنیا
نیز مواظبت کنند بزائران خود و چون منصرف شوند وحشت زده در زندان قبر
معذب و ملول بازگردند و گفته‌اند که زیارت قبور روز پنجشنبه بامداد یا بعد از
نماز آدینه یا روز دوشنبه پیش از طلوع آفتاب کنند چرا که ارواح در آن اوقات
البته حاضر میباشند مرصاد هر فعل خیر که بنام میت کنند باو میرسد مثل نماز و روزه
و حج و صدقه و بر و دعا ثواب آن باو و بفاعل آن فعل خیر عاید گردد و میت
از عذاب خلاص شود و همچنین راجع میشود ثواب نیکیها که مومن در حال حیات
خود کرده باشد بعد از وفات او یا فرزند صالح نیکبخت که صدقه دهد و دعا خیر
کند یا مصحفی نوشته که مردم از او منتفع شوند و صدقات جاریه که درخت نشانده
و چاهی کنده و سنت نیکو گذاشته و یا تصنیفی کرده که مردم از آن نفع یابند بیت
نمرد آنکه ماند پس از وی بجای ۵ پل و مسجد و حوض و مهمانسرای ۵ و سید عالم صلی الله
علیه و آله فرمودند که نیست بر میت سخت‌تر از ساعت اول شب که در قبر گذارند پس رحم
کنید موتای خود را بصدقه دادن و اگر استطاعت آن ندارید دو رکعت نماز هدیه

بنام او کنید و بگویید اللهم ابعث ثوابها الی قبر ذلک المیت فلان بن فلان
حق تعالی در ساعت قبر او را وسیع گرداند و بیامرزد موقف ششم در علامات
قیامت و آن ساعتی است که و توحش لا ریب فیها است و در حدیث آمده که پنج
چیز را بجز خدای تعالی هیچکس دیگر نمیداند از انجمله یکی قیامت ان الله عنده علم الساعة
وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای
ارض تموت بدرستی که نزدیک خداست دانستن قیامت و دانستن باران و میداند
آنچه در رحمهاست و نمیداند هیچکس که فردا چه چیز خواهد کرد و نمیداند هیچکس که در کدام
زمین خواهد مرد و بعض از علامتها آنکه هنگام آن ساعت چون روز و روز چون هفته
و هفته چون ماه و ماه چون سال و سال نماید و مردم در نماز کاهلی کنند و اغلب
مردمان از سنن و آداب سید عالم صلی الله علیه و آله انحراف نموده بمتابعت نفس
و هوا روند و اضاعت امانت نمانند و علما را ضعیف شمرند و طالبان علم علم را
برای دین تحصیل نکنند و علم مرفوع گردد و جهل مبسوط شود و اصحاب جهل را بر ارباب
فضل ترجیح دهند و بی هنر را بر خداوندان صنعت تقدیم کنند و اهل الله را خفیف
دانند جهال و اراذل را در کفایت مهمات پیشوای کار و کدخدای روزگار شمارند
قضات و حکام در قضایا و حکم مداهنت نمایند و ظلم را فخر دانند و ملوک جائر
وجاهل شوند

وجاهل شوند و صحبت فجار اختیار کنند و امینان ایشان خائن باشند و حضرت
رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه و آله فرموده‌اند که خواهند بود در آخر
الزمان امرا مثل شیر و علما چون پلنگ و فقها چون گرگ و قضاة چون
سگ و مؤمن چون گوسفند پس چون بود حال گوسفند با ایشان و اشرار را اکرام
کنند و دروغ بسیار گویند و راست پندارند و سخن راست را قبول نمایند
و وعظ و نصیحت را گوش نکنند و بدروغ گواهی دهند و بهتان و گناه و طغیان
بسیار شود و سخن چینان بسیار گردند و نقض عهد نمایند و در کشتن اهل اسلام
کوشش کنند و خونهای ناحق در میان خلق بسیار شود و اولاد در عقوق والدین
کوشند و قطع ارحام کنند و مصاحف و مساجد را بطلا مزین گردانند و
قرآن را بالحان و زمزمه بدیع خوانند و امرا و فقرا فسق و فساد کنند و حرص
دنیا بسیار گردد و ربا و رشوه را حلال دانند و بناها و منارها را بلند سازند
و دین را بدنیا فروشند و با زنان مشورت کنند و زنان بر اسب سوار شوند و
مردم بر منکوحات سوگند خورند و طلاق یاد کنند و مردان زنان مغنیه را
خواهند و عورات بکفایت مهمات معیشت قیام نمایند و مردان اکتفا بر آن
کنند و زنان بزنان پردازند و تاجران در بیع و شرا زیاده ستانند و مردم طالب

نرخ بلند و احتکار شوند و انبارهای غلات مملو سازند و بدرویشان خدا
پرست نیز از ان انعام نمایند و معبران و اطبا و اهل کلام بسیار شوند و بازار قمار
بازان رواج گیرد و مردان در میان امت قلیل و زنان بسیار شوند و اعمار خلایق
کوتاه گردد و وضع حوامل شود و اطفال زود پیر گردند و چندان باران بارد که
منازل و مساکن روی بتخریب و انهدام نهند و آفتاب از جانب مغرب طلوع
کند و بر سمت الراس غروب شود و ماهی سه بار خسوف شود علامت دیگر از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم منقول است که ولایت شام و بلخ بدست طایفه روم
ویران گردد و عراق بدست بنی سفیان خراب شود و ری از زریا خراب گردد
و آذربایجان و اهل طبرستان و بخارا از قحط هلاک گردد و فارس و کرمان و
اصفهان و مدینه از مرگ مفاجات تباه گردد آرمنیه از زمی مناجیق و صواعق
پست شود کوفه از غزو ترکان هلاک گردد و بصره از آب ویران شود مصر از
استعلاء رود نیل دیلم از گرسنگی روم از نزول صاعقه خراسان بزلزلهای مختلف
مرو از تعرض فجار کاشغر از غزو کافران هند طوس را غوریان تباه کنند نیشابور
از باران بسیار موصل از باد سموم مداین را کشتی رسد هراة از مار بسیار بغداد
از آب دجله یمن از وقوع ملخ هندوستان از آبله مکه از تعرض اهل حبش بدخشان

از کارزار خوارزم از آسیب سم ستوران سمرقند از تعرض لشکر چاین مستاصل گردد
و چین و قسطنطنیه از دست مهدی آخر الزمان علیه السلم گشاده شود که و ان
من قرية الا نحن مهلكوها قبل يوم القيمة او معذبوها عذابا شديدا و نیست هیچ
دیهی و شهری مگر آنکه ما هلاک کننده ایم بمرگ و فنا پیش از روز قیامت یا عذاب کننده ایم
بقتل و قحط و جز آن عذاب سخت بعضی از مومنین و صالحین بموت و اکثر کافر و فاسق اند بعذاب
علامت دیگر پیش از خروج دجال مردمان به سال قحط زده شوند و در زاویه محنت و
گرسنگی معتکف گردند و قحط بمرتبه رسد که تمامی بهایم بهلاکت رسند در چنین وقتی
دجال بیرون آید و با وی طعام و شراب فراوان و رخت و قماش و فرش و آلات
عیش و تغنی بی پایان بود و بر او دو کوه بلند باشد یکی در جانب راست و یکی در جانب
چپ هر جا که زر و جواهر و مرجان و مروارید باشد همه در ان کوه راست جمع کنند و برانها
و خانها و کوشکها را بمرصع و جواهر و بجامهای حریر و اطلس بیاراید و بگوید که این
بهشت است آراسته و هر جا که ماران و کژدم و آتش بود بالای آن کوه که در جانب
چپ است پر کند و بگوید که این دوزخ است افروخته و بسیاری از خلایق گرسنه
و تشنه بمتابعت او اقدام نمایند چون دجال اعور ملعون وقت چاشت بر خری
که عرض جثه او هفت فرسنگ باشد و درازی او سی فرسنگ و رنگ او سرخ و چهار

پای او تا زانو سیاه و از زانو تا سم سفید و میان هر دو گوش او هفتاد باع
بود و بر پیشانی او نوشته که هذا حمار الدجال و دجال همچون کوه عظیم سوار او بیرون
آید و بر کوهی نشیند و کنگرهٔ مایل بزند چنانکه آواز او بهزار فرسنگ برسد بار
دوم بخروشد چون رعد و همه ابرار و اشرار روی بوی آرند و او ساحرترین مردم
بود و چند کس را بکشد و باز زنده کند و بهر خرابه که بگذرد خطاب کند که ای خرابه
هر گنج مدفونی که داری بیرون آر بمجرد خطاب او چنان نماید که گنجها بیرون آمد
بعد از آن ادعاء ربوبیت کند و انا ربکم الاعلی گوید و نخست گذر روی بطبرستان بود
پس روی بمشرق آرد و از هفت دریا عبور نماید علامت دیگر خروج صاحب الامر
علیه السلام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که منادی خواهند کرد از آسمان
در شب بیست و سیم ماه رمضان باسم قایم پس مهدی علیه السلام خروج خواهد کرد در
روز شنبه دهم ماه محرم در میان رکن و مقام ابراهیم علیه السلام در حالتی که ابر
بر سر مبارکش سایه گسترده باشد و جبرئیل علیه السلام در پیش آن حضرت منادی میکرده
باشد که ان هذا المهدی الموعود فاتبعوه یعنی بدرستی که این شخص مهدی
موعود است ای خلقان بیائید و تابع او شوید پس از اطراف و جوانب عالم
همه شیعیان حاضر شوند و در عهد مهدی علیه السلام خاتم حضرت سلیمان و عصای حضرت
موسی علیه السلام

موسی علیه السلام باشد و هرچه از آن دو چیز در زمان آن دو پیغمبر معجزه ظاهر میشد
از وی نیز ظاهر شود و یکی از خواص آن انگشتر آنکه اگر بر پیشانی مومن گذارند هذا مومن
حقاً نقش ظاهر گردد و اگر بر جبین کافر نهند هذا کافر حقاً نقش پذیرد و چون ظاهر
شود صفها قرار دهد و بر منبر رود و خطبه خواند و با همه کس معامله و سلوک رسول الله
صلی الله علیه و آله کند و بحطیم رود و میان مردم حکم کند بحکم حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و حضرت داود علیه السلام و هیچ سنتی بدعتی برقرار نماند و بتان باطل و معبودان
عاطل که در دنیا بوده باشند آتشی از غیب در آن افتاده بسوزد و دیگر از علامات خروج
مهدی خروج سفیانست از شام و یمانی است از یمن و کشته شدن سیدی که بنفس زکیه
بمحمد بن الحسن الزکیه مشهور باشد در میان رکن و مقام و چون حضرت مهدی علیه السلام
بکوفه رسد بیست و هفت نفر بیرون خواهند آمد از ظهر کوفه که از کشتگان باشند
پانزده کس از قوم موسی علیه السلام که همه هدایت یافته اند بحق و عدل و هفت کس از
اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانه الانصاری و مقداد بن اسود
و مالک اشتر اینها همه پیش آنحضرت علیه السلام انصار و مددکار باشند و نیز آورده اند
که برای شیعیان خاص منتظر او دیدار خود از حضرت عزت درخواست نماید که اینها را
زنده گرداند تا بشرف ملازمت رسیده در معاونت آنحضرت شهید شوند و از زمین رکعت .

قدم آنحضرت گنجها از زمین بیرون آید و زمین پر از عدل و داد آنحضرت خواهد شد
همچنانکه جور بکمال رسیده بود و اول کسی که بیعت با آن حضرت کند جبرئیل باشد
بعده مردم بسیار بیعت کنند بعد از آن آنحضرت علیه السلم در مکه معظمه مقیم شود تا تمام
شدن ده هزار صحابه بعد از آن بمدینه رود و القصه صاحب الامر با دجال گوید که ای دجال
نمودی و خطهٔ پاک ما را ملوث گردانیدی او گوید که من دجال نیم ذو الجلالم بربوبیت
من اقرار نمای حضرت مهدی علیه السلم گوید که تو آن کافر لعین هستی که ما را نبی علیه
از حال تو خبر داده دجال جدال آغاز کند و گوید که یا ابن عبد الله خار انکار از چمن سینه
برکن و نهال اقرار در جویبار نفس بنشان و الا بتیغ قهر ترا مقتول سازم مهدی علیه السلم
گوید من بکفر تو معترفم و بر کذب تو استوار انگاه دجال عصا در سحر بردارد و بر سر آنحضرت
مهدی علیه السلم فرود آرد و در نظر خلق چنان نماید که او را بکشت پس دجال روی بقوم
آرد و گوید که اگر خواهید همین زمان او را زنده گردانم مردم گویند خواهیم دجال
یا ابن عبد الله را بخواند انگاه از سحر او چنان نماید که زنده گردانید مهدی علیه السلم
فرماید که ای فاجر نشناخته خدای ما را اول و آخر نیست و جسم و عرض ندارد پس چگونه
بر خر نشیند و خود را بدین هیئت مکروه بخلق نماید پس او خواهد که حضرت را بقتل رساند
نتواند القصه حضرت مهدی علیه السلم بکوفه در آید و مؤمنان را جمع گرداند و با آنها عهد کند
انگاه

انگاه با دوازده هزار مرد یگانه از کوفه بیرون آید و از صباح تا شام حرب کنند
از هیچ طرف فتح ظاهر نگردد پس حضرت با گروه خود روی بمدینه آرد و چون دجال
ازین گروه وقوف یابد در عقب ایشان بشتابد باز تمام روز جنگ کنند و دجال
هزیمت یافته با قوم خود بجانب مکه رود و اهل مکه با او جدال کنند تاب مقاومت
نیاورده انجا بطور سینا گریزد و عزیمت بیت المقدس کند و از حرب ایشان نیز
انصراف نموده در حوالی آفاق سیر کند تا مدت چهل روز تمامی روی زمین را احاطه
کند تا بجد جابلقا و جابلسا که دو شهرند در مغرب و مشرق مسخر کند بعد از آن روی
بمکه و مدینه و طور سینا و بیت المقدس آرد و اهل آن اماکن را نیز بتصرف خود در آرد
و جور و کفر دجال بکمال رسد پس مومنان آن موضع مجتمع گردند و روی بمحراب مناجات
آرند و هلاکت آن ملعون از صانع بیچون مسألت نمایند حضرت عزت دعای ایشان را
اجابت کند و قضای الهی چنان نفاذ یابد که روح الله عیسی ابن مریم علیه السلم وقت
نماز بامداد از آسمان بر بام کعبه نزول کند بجثه که از یکدانه مروارید آفریده
طول آن هفت گز بود و در عقب آنحضرت نماز گذارد و در طلب دجال رود و در بیت المقدس
او را دریابد و دجال خود را از پشت خر بیندازد و بگریزد و حق تعالی زمین را امر کند
تا پای دجال را استوار گرداند و حضرت عیسی علیه السلم او را بدان حربه بکیفری بزند

که جویهای چون ازین او روان کردد و حضرت مهدی علیه السلام با سیصد هزار مرد
از مدینه بیرون آید و از مکه و بیت المقدس مؤمنان بشتابند بعد در روح اللّه و حمله
بیک حمله بر دجال غالب آیند و آن لعین را بجهنم واصل کردانند القصه کار جهان
شرقاً و غرباً قوام کیرد از عدل امام مهدی علیه السلام و چهل سال در میان امت بعدل
و داد بکذرانند فاما در آن عهد سال چون ماه بود و هفته چون روز از غایت شادیها
و خوشحالی و در کتاب ربیع الشیعه است که مدت دولت قایم علیه السلام نوزده سالست
و در روایتی آمده که پادشاهی خواهد کرد سیصد و نه سال بقدر لبث اصحاب کهف
اما اصح چهل سال است و شبها و تیش زهر تو بسط زرالی بود و در آن وقت حضرت امام حسین علیه السلام
با ملایکه بر آنحضرت نازل شود و بعد از تغسیل و تکفین و نماز و دفن نموده باز کردد
علامت دیکر خروج دابة الارض است حق تعالی در آخر الزمان از برای امتیاز مؤمنان
از کافران جانوری از زمین مسجد الحرام بیرون آرد با چند صفت و سه روز متصل
از زمین بر می آمده باشد و مردم می نکریسته باشند که هنوز ثلث وی بیرون نیامده
بود هر عضو او مشابه بعضو جانوری باشد سر وی بر مثال سر کاو و روی وی چون روی
آدمی پر نور همچون آفتاب بود و کوش وی چون کوش فیل و شاخ وی چون شاخ کوزن
و کردن وی چون کردن شتر سینه وی چون سینه شیر و رنک وی چون رنک پلنک

و تهیگاه وی

و تهیگاه وی چون تهیگاه بقر و پایهای وی چون پایهای بعیر و تن وی چون تن
طیور و هر مفصل وی از مفاصل قوایم دوازده کز بلند بود و طول وی خدا داند
اما بعظمت چون کوه زراسنج در دست راست وی همان خاتم سلیمان علیه السلام باشد
و در دست چپ عصای موسی علیه السلام کرفته باشد و چون بیرون آید چهار آواز کند یکی رو
بمغرب و یکی رو بمشرق و یکی بشام و یکی بیمن پس تمامی مردم بکرد او جمع آیند و با هر کسی
بزبان او سخن کوید و مؤمن را خطاب کند و انکشتری بر ابروی او فرو دارد فی الحال روی
او سفید شود و کافر را با کافر خطاب کند و عصا را بر روی او مالد فی الحال روی او سیاه
شود و هفت روز بدین طریق بکذرد بعد از ان خلق چند ادر وسعت و فراخی افتند
علامت دیکر خروج یاجوج و ماجوج است حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج و هم من کل
حدب ینسلون یعنی تا وقتی که کشاده شود سد یاجوج و ماجوج یعنی قیام قیامت ایشان
از هر بلندی بشتابند و میدوند تا همه عالم را فرا کیرند و آب دریاها بیاشامند و
از خشک و تر هر چه یابند بخورند و تمام چهار پایان را بکشند و اگر چار پایان نیابند
آدمی را عوض آن بکار برند و ایشان از اولاد یافث بن نوح علیه السلام اند و کویند
که حضرت آدم علیه السلام را احتلام افتاد و منی بخاک آلوده شد آدم از ان حال اند
اندوهناک کشت حق تعالی این دو قوم را از ان منی خاک آلود بیافرید و از امیر المؤمنین

علیه السلام منقولست که قامت بعضی ازیشان بمقدار شبر ست و قد بعضی صد و بیست گز
بود و قامت بعضی صد و بیست گز دراز و صد و بیست گز عرض مساوی بود و صنفی
یک گوش را فرش و از دیگری لحاف سازند و قوت ایشان بمرتبه باشد که فیل
و کرگدن با ایشان مقاومت نتوانند کرد و هیچ یکی از اینها نمیرد تا هزار بچه نزاید
پس در میان ایشان قحط عظیم پدید آید و از ورای سد ذو القرنین بیرون آیند
فاذا جآء وعد ربی جعله دکآء و کان وعد ربی حقا یعنی چون بیاید وعده آفریدگار که
بیرون آیند یاجوج و ماجوج بگردانند این سد را زمین هموار و هست وعده پروردگار
من راست و درست پس تمامی روی زمین را فرو گیرند جور و اذیت آغاز کنند و با خود
گویند که ما را ملک زمین مسلم گشت اکنون بکوشیم تا مملکت آسمان نیز میسر گردد آنگاه از کوه
بیت المقدس تیرها بجانب آسمان اندازند و تیر ایشان صد فرسنگ راه رود پس حضرت عزت
ملایکه را فرمان دهد که تیرهای ایشان را بخون طیور آمیخته باز اندازند و ایشان ازینحال خوشحال
شوند و ظلم ایشان بمرتبه رسد که مومنان از ظلم اینها بیچاره شوند و بحظیره سید عالم
صلوات الله علیه التجا برند از روضه مطهره آنحضرت ندا رسد که مترسید نزدیکست
که مندفع شوند آنگاه حضرت عزت بران قوم کرمها مسلط گرداند که هر یکی از پشه کلانتر
و از کنه خوردتر در گوش و بینی و دهان ایشان در روند و هرچه در شکم ایشان بود از امعا

واحشام را

و احشا همه را بخورند و از جانب اسفل بیرون آیند و همه ایشان بیک شب بمیرند و در روایتی
هست که حق تعالی باد را فرستد تا ایشان را هلاک کند و در دریا اندازد و حذیفه الیمانی
گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت اول علامت آخر الزمان خروج
دجال بود و آنکه خروج دابة الارض آنکه خروج یاجوج و ماجوج و بعد از آن عیسی ع
از آسمان فرود آید و این نزدیک بخروج مهدی علیه السلام بود و بعد از آن آتشی از قعر
عدن پدید آید که مردمان را بمشرق راند و دودی از آسمان پدید شود و تمام عالم را
بپوشد تا چهل روز مومنان را مثل زکام حالتی واقع شود و کافران را بیهوش و
سراسیمه سازد که یوم یاتی السماء بدخان مبین و درهای توبه بسته گردد پیش
از آنکه سه روز باقی مانده باشد از دمیدن صور اسرافیل موقف هفتم در نفخه صور است
و صور را چهار شعبه است یکی در مغرب و یکی در مشرق و یکی در زیر زمین هفتم و یکی
بر بالای آسمان هفتم و این صور دوازده میل از آسمانها بزرگتر باشد و بعدد ارواح
خلایق سوراخها دارد در یکی ارواح انبیا و در یکی ارواح اولیا و در یکی ارواح
مومنان و همچنین ارواح منافقان و کافران و جن و شیاطین و ارواح بهایم
و طیور را حتی تا مورچه درین صور باشد و این صور را حضرت عزت حواله اسرافیل
کند و او در دست گرفته زیر عرش منتظر امر حضرت جلیل باشد و چون امر شود سه بار

خواهد دمید اول نفخه فزع که در عالم زلزله افتد دوم نفخه صعق که تمام عالم بمیرند
سیم نفخه بعث که خلقان اولین و آخرین زنده شوند و در محشر حاضر آیند و از د
میدن صور اول تا دوم چهل روز بود و از دمیدن صور دوم تا سیوم چهل سال
بود مرصاد بعد از ظاهر شدن علامات مذکور بچهل روز بامداد در روز جمعه
آفتاب بلند شود اسرافیل را فرمان حضرت عزت در رسد که ای اسرافیل صور
در دم که یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله
یعنی روزی که دمیده شود صور اول پس ترسند هر که در آسمانها اند و هر که در زمین است
مگر کسی را که خواهد خدا تعالی یعنی دوستان خدا نترسند و جزع و فزع نمایند و چون
اسرافیل صور در دمد از هیبت و صعوبت آن آواز گوشها کر گردد و همه کس از
هول و شداید آن وقت مضطرب و پریشان گردند و جزع و فزع نمایند بیهوش و حیران
شوند و عالم بزلزله درآید که ان زلزلة الساعة شیء عظیم یعنی بتحقیق که جنبانیدن
روز قیامت مر زمین را امریست بزرگ و اذا البحار سجرت و آنگاه دریاها
بجوشش در آمده با یکدیگر آمیخته گردند تلخ با شیرین و زمین بلرزه درآید بر مثال
سفینه بر روی آب و جبال و تلها و عمارتها را انداخته شوند از اماکن خود بقوت
ان نفخه و تکون الجبال کالعهن المنفوش یعنی گردند کوههای سفید و سیاه و سرخ
دیگر مانند

و سبز مانند پشم رنگین چنانچه پنبه بکمان نداف میپرد پس بلندیها به نشیب زمین در آیند
و زمین مسطح گردد بنوعی که اگر بیضه در زمین مغرب بود از مشرق نمایان شود چنانچه
الله تعالی فرموده و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا
لا تری فیها عوجا و لا امتا و می پرسند ترا ای محمد از کوهها پس بگو که پراگنده سازد
آنرا آفریدگار من پراگنده ساختنی پس بگذارد زمین را هموار بی گیاه که
نه بینی دران زمین پستی و نه بلندی یعنی هیچ خانه و تلی نباشد بالای زمین فیومئذ
وقعت الواقعة و انشقت السماء پس آنهنگام قیامت قایم شود و بشکافد آسمان
که مسکن ملایکه است و الملک علی ارجائها و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة
و فرشتگان برکنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد و بردارند عرش
پروردگار را بر زبر ملایکه که برکنارهای آسمانند آن روز هشت ملک اند و الحال حمله
عرش چهار اند هول و شداید آن وقت چنان بود که مردمان از حیرت و تشنگی و مهابت
جوق جوق و گروه گروه بر یکدیگر می افتند بر مثال ملخ و غوغای آن که بهم بر می آیند در
کثرت و انتشار و از شدت و تحیر و خواری و ضعف پراگنده و متفرق چون پروانه
بر آتش باشند که یوم یکون الناس کالفراش المبثوث تا چهل روز این حالت بود
موقف ششم در بیان صور دوم است و این را نفخه صعق و ثانیه گویند که و نفخ فی الصور

فصعق من فی السّموات ومن فی الارض الّا من شاء الله و دمیده شود صور دوم
پس بهوش میشود و میمیرد هر که در آسمانها است و هر که در زمین است مگر کسی که
مشیّت الهی تعلّق بزنده بودن او گرفته باشد پس جملهٔ خلایق یکبار بمیرند الّا پنج
کس که آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و شیاطین لعین است پس حق تعالی ۲۵ شیطان
با ملک الموت خطاب کند که مانده است از بندگان من ملک الموت گوید یا حی
الدّائم الباقی تو دانا تری که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ابلیس و بنده ضعیف است
حق سبحانه و تعالی بگوید ای ملک الموت جان جبرئیل را بستان و جبرئیل را هفتاد هزار
پر باشد از دُرّ و مروارید از هیبت این ندا در بهشت افتد و آن هفتاد هزار پر را
بیفشاند و بسجده در افتد و گوید سبحانک ربّی و تعالیت یا ذو الجلال والاکرام
آنگه جان بحق تسلیم کند پس فرمان شود که جان اسرافیل و میکائیل را بستان پس جان
ایشان را بستاند و بعد از آن بگوید ای ملک الموت بزرگی من جان ابلیس را بستان
ابلیس از هیبت مرگ از مشرق تا بمغرب بگریزد هر کجا که رود ملک الموت را همراه خود
بیند بی طاقت شود ملک الموت بهزار خواری جان او را بستاند پس حق تعالی گوید که
کلّ نفس ذائقة الموت هر تنی که هست چشنده مرگست ای ملک الموت همه را شربت مرگ
چشانیدی اکنون ترا نیز می باید چشید آنگاه ملک الموت از هیبت کلام ملک علّام بلرزد
و بر زمین

و بر زمین بیفتد و بانگ زند همچنانکه اگر خلق عالم زنده بودندی همه یکبار بمردندی
پس حق تعالی بعظمت و جلال خود جان او را قبض کند مرصاد بعده چهل سال عالم
خالی ماند آسمان و زمین بر قرار خود باشند آفتاب و ماه و ستارگان بر می آیند
و فرو میروند بعادت خود و از آسمان باران میبارد و از زمین گیاه و حبوبات
میروید و درختان میوه بار می آرند و کسی نبود که آن میوه و حبوبات را بکار برد
نه از آدمی و نه از جن و مرغ و نه هیچ جانداری الّا ذات پاک حضرت عزّت پس ندای
ربّانی چنین شود که لمن الملک الیوم مرکراست امروز پادشاهی و کجا اند پادشاهان
روی زمین و آنها که با من انبازی میکردند و کجا اند آنها که روزی من میخوردند
و خدمت دیگران می کردند و کجا اند آنها که مرا انباز میگفتند و بر بندگان من ظلم میکردند
و کجا اند آنها که میگفتند آفریدگاری هست و کجا اند آنها که بحسن صورت خود می نازیدند
و بفصاحت و بلاغت خود فخر میکردند و بقوت خود تکبر میورزیدند که یوم ینادیهم فیقول
این شرکائی الّذین کنتم تزعمون در روی که ندا کند خدای تعالی مر بت پرستان را این
گوید کجا اند انبازان من آنانکه بودند که گمان میبردند که شریک من اند و حضرت رسالت
پناه صلّی الله علیه وآله فرموده که حق تعالی روز قیامت گوید این الملوک و این الجبّارون و این سبحانه و
المتکبّرون و چندین سال اینچنین نداهای سطوات ازلی از روی هیبت لم یزلی بیاید

هیچکس نباشد که جواب گوید پس جلال احدیت و جمال صمدیت بعز قدوسی و کمال
سبوحی خود بخود با خود جواب دهد که لله الواحد القهار یعنی مر است پادشاهی
و حکم روائی که یکی ام و قهارم و همه پادشاهان مجازی و گردنکشان را فانی کرده ام
انا نرث الارض و من علیها فانا و الینا یرجعون بدرستیکه ما میراث بریم زمین را
و هر کسی که بر روی زمین است یعنی همه فانی گردند و ما باقی باشیم و بسوی ما باز گردانیده
شوند بعد از مرگ مرصاد بعد از چهل سال خرمای باقی مانده نیز خراب شود و مجموع
مخلوقات عالم علوی و سفلی از آسمان و زمین و کواکب و عناصر را و طبایع را
اثر نماند فهی یومئذ واهیة پس آسمان در آن روز سست و ضعیف بود از قوت
یعنی از گردش و اثر بیفتد پس آسمان و زمین در هم شوند که یوم نطوی السماء کطی
السجل للکتب روزیکه در هم پیچیم آسمان را همچون پیچیدن طومار برای کتاب
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی آسمانها را در هم پیچد روز قیامت
و خوار گرداند بقدرت خود که والسموات مطویات بیمینه و آفتاب و ماه زیر و بالا شوند که
و اذا الشمس کورت چون آفتاب پرده حجاب شود و بی نور گردد و نجوم پراکنده گردند
که و اذا النجوم انکدرت و آنگاه ستارگان تیره شوند و زمینها و کوهها و دریاها همه
فانی گردند و چند سال اینچنین بماند پس هیچ نماند مگر ذات حق تعالی عظم شانه چنانکه فرمود

کل شیء

کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون یعنی همه چیز فانی شونده است مگر
ذات حق تعالی مر او راست فرمان و بسوی اوست بازگشت همه مخلوقات از برای
مکافات موقف نهم در صور سیم است که متضمن معاد و بقا طینت اصلی و بعث و حشر
و نشر و غیر ذلک است که ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون یعنی باز دمیده شود در صور
نوبتی دیگر پس آنگاه بپای ایستادگان باشند بر کناره قبور خود و همی نگرند از طرف حیرت و مبهوت
و این را نفخه بعث و نفخه ثالثه خوانند آنگاه حضرت حق و قادر مطلق اسرافیل را زنده کند
و بفرماید که بار دیگر صور در دمد و چون اسرافیل صور در دمد جمله خلایق ارضی و سماوی زنده
شوند بیک طرفة العین و این صور را اسرافیل بصحرای بیت المقدس دمد که و استمع یوم
ینادی المنادی من مکان قریب یعنی بشنوند روزیکه ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل
از جانب نزدیک مکان قریب آنست که آواز او بهمه جا برسد و صور چنان آواز کند
که ایتها العظام البالیة و ایتها الشعور المتفرقة و ایتها اللحوم المتلاشیة قوموا
و اخرجوا الی دار الآخرة یعنی ای استخوانهای پوسیده و ای مویهای از هم جدا
شده و ای گوشتهای ریزیده برخیزید و از قبرها بیرون آیید بعرصات که ناچار است
از آمدن شما را در آنجا که و یقولون متی هذا الوعد و کافران میگفتند که کی خواهد بود
این وعده که هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون اینست آنچه وعده کرده بود خدای

از بعث و حشر و نشر و رست کفتند پیغمبران **مرصاد** معاد عبارت از زنده کردانیدن
موتاست با آنکه وجود ایشان از هم جدا شده و خاک کشته باشند پس اجزای بدن اصلیه
مردکان از عجب الذنب جمع کردد و تالیفی باید مثل ترکیب اول که اصلا زاید و ناقص
نشود و روحی که مدبر او بوده باز راجع کردد چنانکه بار اول بود که قل یحییها الذی انشاها
اول مرة وهو بکل خلق علیم یعنی بکو ای محمد زنده کرداند آنرا که بیافرید بار نخست
واو بهمه آفریدنها دانا است که باز خلق کند انسانرا پس هر ذی روحی از آدمی و جن
و ملایکه و حیوانات بری و بحری و غریق و حریق و ماکول و بچه که از شکم مادر افتد حضرت
عزت جلت قدرته ابدان ریزیده و استخوانهای پوسیده ایشانرا جمع کرداند از زیر
زمین و از قعر دریاها و از شکم حیوانات و از آن کالبدها پدید کند هم بهیئت اول
چنانچه جزوی از آن کالبد بکالبد دیکر متبدل نشود بعد از آن اعاده روح وی بدان.
قالب که در دنیا داشته است متحقق کرداند تا بحدی که بچه در شکم مادر بوده و روح بدن
وی متعلق کشته و پیش از وضع حمل ساقط شده و یا در شکم بوده که مادرش مرده آنرا
نیز زنده کرداند از آدم و غیره **مرصاد** در بقاء طینه اصلی است هر کاه مرده را انجاک
بسپرند کوشت و پوست و استخوانها همه از هم ریزند الا طینت اصلی که خدا تعالی از آن خلق
کرده و او کهنه نکردد و از هم نریزد بلکه ثابت در قبر تا روز بعث و آن استخوان منست
برابر خشخاش

برابر خشخاش که آنرا عجب الذنب کویند کما قال علیه السلام ان الانسان یبعث من
عجب الذنب **العجب** بفتح العین و سکون الجیم بمعنی استخوان صلبست **الذنب**
آخرست در مقابل راس و هو الاول پس عجب الذنب اصل است و متفرع میشود بر وی سایر
اجزاء و متراجع میشود وجود اصلی از و و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سوال کردند
از حال میت که در قبر آیا جسد او بعد از مردن از هم می باشد حضرت فرمودند نعم حتی
لا یبقی له لحم ولا عظم الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی بل یبقی فی القبر مستدیرة حتی
تخلق منها کما خلق اول مرة یعنی بلی از هم می باشد و چنان میشود که نه کوشتی باقی ماند
و نه استخوانی مکر طینت و سرشت او یعنی اجزاء اصلیه که از آن مخلوق شده که آن از هم
پاشیده نمیشود بلکه باقی میماند در قبر او کرد شده تا وقتی که خدای تعالی آن جسد را
باز از آن بیافریند چنانچه اول آفریده شده بود **مرصاد** در پرورش عجب الذنب است
چنانچه در خبر آمده که من امطار السماء بحار کالمنی عند المبعث ز زیر عرش دریایست
که آنرا بحر الحیوان خوانند از آن دریا چهل شبانه روز باران مثل سیماب اما سبک
قطره ببارد و تمامی اجساد عالم از عجب الذنب رسته شود و اعضا بروید و صورت
و هیئت نمودار کردد چنانکه از تخم بیخ و شاخ و برک میروید و بارور میکردد همچنان
دست و پای و سائر اعضا ظاهر کردد بفرمان حق جل و علا و چون صور سیم دمیده شود

جانهای مومنان چون ستاره درخشان بدر آیند از سوراخهای صور و جانهای
کافران چون انگشت سیاه و جانهای بعضی چون طیر و ملخ ببدنهای خود در آیند و به فرمان
واجب الوجود زنده شوند حتی مگس و پشه مرصاد بعث یعنی برانگیخته شدن از قبرها است
ثم انکم یوم القیمة تبعثون پس بدرستیکه شما باز برانگیخته شوید روز قیامت یعنی از قبور
برخیزید و فوج فوج بیرون آئید بعرصه گاه محشر و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث
الی ربهم ینسلون و چون دمیده شود صور سیم بعد از چهل سال دیگر که آن زنده شوند
پس آن هنگام ایشان از گورهای خود بیرون آمده بسوی پروردگار خود می شتابند مرصاد
اول کسی که از قبر برخیزد محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود پس حضرت عزت جبرئیل را فرماید
که محمد را از خاک بردار تا او بیاید کار خلقان فیصل نماید پس جبرئیل بیاید و در عالم نظر
کند همه جاها را قاعاً صفصفاً بیند و نداند که روضه مقدسه محمد صلوات الله علیه و آله
کجا است از زمین بپرسد زمین گوید که از سختی هول که بر سر من گذشته نه از خود خبر دارم و نه
از روضه محمد صلی الله علیه و آله جبرئیل زیر عرش بیاید و بگوید بار خدایا عالم همه هامون
می بینم نه مکه می شناسم و نه مدینه و نه روضه محمد صلی الله علیه و آله پس ندا در رسد که ای
جبرئیل برو هر جا که نور از زمین تا آسمان پیوسته باشد همان روضه محمد است پس جبرئیل
بیاید با براق و میکائیل با تاج زر و اسرافیل با شاخ نور و رضوان با حله بهشت جمله برو

و به بینند

و به بینند روشنائی که از زمین تا باسمان پیوسته چون جبرئیل بر سر قبر محمد علیه السلام بایستد
و بگوید ای احمد مختار و ای سرور ابرار و ای سالار اولین و مقتدای آخرین و ای محمد
مصطفی و خاتم جمله انبیا تا هفتاد نام بخواند جواب نه دهد جبرئیل زیر عرش بیاید و سجده کند و بگوید
که خداوندا محمد را بهفتاد نام خواندم جواب نداد ندای ربانی در رسد که ای جبرئیل برو و بگو که
یا شفیع المذنبین چون جبرئیل باین نام بخواند جواب دهد که لبیک یا اخی جبرئیل و چون محمد
صلی الله علیه و آله سر از خاک بردارد و بگوید که این چه روز است و چه حالتست جبرئیل گوید
هذا یوم الطامة و یوم الحسرة و الندامة و هذا یوم القیمة یعنی این روز رستخیز و حیرانیست
و این روز ندامت و پشیمانیست و این روز قیامت است برخیز که تا بدشت قیامت رویم
حضرت محمد صلی الله علیه و آله از احوال امت خود پرسد که از امتان من چه خبر داری جبرئیل
گوید که هیچ خبر ندارم و کار ایشان موقوفست بآمدن تو حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید
که ای جبرئیل امتانی دارم گناهکار و از شرمساری عصیان ایشان برنخیزم جبرئیل باز زیر
عرش آید و سجده کند و گوید خداوندا تو داناتری که رسول تو چه میگوید ندا رسد که ای
جبرئیل برو و بگوی که امروز جمله انبیا و اولیا آن کنند که من گویم و من آن کنم که تو گوئی
و امتان ترا چندان رحمت کنم که تو از من خشنود شوی که ولسوف یعطیک ربک فترضی
یعنی زود باشد که عطا کند آفریدگار تو مرتبه شفاعت را در باره گناهکاران امت تو

چند انکه تو خشنود شوی از ان یعنی چندان عطا کنند که گوئی بس است و من راضی شدم
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله از قبر برخیزد و حلهای بهشت در پوشیده و بر براق
سوار شده و فرشتگان گرداگرد او صف زده و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر در
عقب او بعرصات محشر در آید یوم نحشر در حشر و نشر است حشر یعنی جمع کردن هر گروه است
با هم جنس خود و نشر پراکنده گردانیدن اینها است بمرتبه اعمال ایشان کم و برزوا لله
الواحد القهار و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده
مرصاد حشر نامستقاوست چون حضرت عزت مؤمنی را از قبر او بعرصه گاه محشر گاه در آورد
بیرون می آید با او صورتی که پیش پیش او میرفته باشد و او را دلداری میداده باشد
و از خوف و هراس آن روز میرهانیده باشد و هر گاه میدان آن مؤمن هولی از احوال قیامت
را با او میگفته باشد که فرح مکن و اندوه مکن مبادا و بشارت میداده باشد بشاد شدن و نوازش
یافتن از جانب خدای عز و جل تا وقتیکه بایستد در برابر خدا تعالی پس حساب او را بآسانی بگذرانند
و بسوی بهشتش فرمان دهند همچنان آن صورت پیش پیش او میرفته باشد پس بگوید آن مؤمن
با او که رحمت خدای بر تو باد خوش همراهی بودی که از قبر با من بیرون آمدی و همیشه مرا
بشارت میدادی بشاد شدن و نوازش یافتن از جانب خدای تا آنکه دیدم آنرا از او با نتیجه میگفتی
رسیدم بگو که تو کیستی که مصدر این همه نیکیها شدی پس گوید آن صورت که من سرور
و خوشی توام

وخوشی توام که تو مرا در دار دنیا بخاطر برادر مؤمن خود در آورده بودی خلق کرده است
مرا خدای تعالی از آن سرور و خوشحالی و در معالم التنزیل آورده که چون مؤمن از قبر
بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوئی و گوید مرا می شناسی
مؤمن گوید نمی شناسم او گوید که من عمل صالح توام بیا و بر من سوار شو که در دنیا بسیار
من بر تو سوار بوده ام که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و چون کافر از خاک بر آید
پیش آید او را کسی صورتی در نهایت زشتی و بدبوئی بود و گوید مرا نمی شناسی کافر گوید نه
او گوید من کردار ناهنجار توام در دنیا بسیار بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار می
شوم که و هم یحملون اوزارهم علی ظهورهم عبارت از اینست و بعضی مؤمنان بانجا
و اهل دلها را با رویهای نورانی و روشن و خندان و شادمان حشر کنند و مؤذنان
بر جنیبت شتران ایستاده باشند با لویه نور و اعلام و با علی صوت اذان گویند و ملائکه
مهار شتران ایشانرا که از زبرجد بود کشیده در عرصات بیارند و حشر متقیان چنین بود.
که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی یاد کن روزیرا که ما فراهم آریم پرهیزکارانرا
و جمع کنیم بسوی بهشت خدای بخشاینده در حالتی که سواران باشند بر ناقهای بهشت و حشر
مسلمانان و بت پرستان چنین شود که نحشرهم و ما یعبدون من دون الله فیقول ءانتم
اضللتم عبادی هؤلاء ام هم ضلوا السبیل یعنی حشر کنیم ایشانرا و آنرا نیز که می پرستیدند

بجز خدای که اصنام وغیره خدایان ایشانرا بسخن درآورد و مخاطب سازد پس گوید آیا شما
گمراه کردید بندگان مرا ای گروه بتان یا آنکه ایشان گم کرده اند راه را از قول پیغمبر و هادی
و حشر کافران بت پرست چنین بود که لنحشرنّهم والشیاطین ثم لنحضرنّهم حول جهنم جثیا یعنی
حشر کنیم کافرانرا با دیوان و قرین از شیاطین که در دنیا داشته باشند پس حاضر گردانیم
ایشانرا گرداگرد دوزخ بزانو درآمده وقوله تعالی احشروا الذین ظلموا وازواجهم
یعنی بهم آرید آنهارا که برخود ستم کردند بشرک با قرینان ایشان یعنی بت را با بت پرستان
و ستاره را با ستاره پرستان و همچنین پرستندگان طاغوت و گوساله را با اخوان
ایشان و زانی را با زانیه و خمار را با خمر و ظالم را با مظلوم حتی آنکه یاری ده ظالم را
با ظالم بصورت خرس حشر کنند ~~وحشر~~ کافران الذین یحشرون علی وجوههم الی جهنم
اولئک شر مکانا واضل سبیلا یعنی مشرکان آنانند که حشر کرده شوند بر نگون بسوی
دوزخ آن گروه بدتراند از روی مکان از منازل مومنان و گمراه و کج تراند در راه
رفتن وقومی از رویهای سیاه و گردی و غباری بر روی نشسته بجهة تنعمی که در دنیا
کرده اند و بغفلت زندگانی گذرانده و کسانی که از ذکر خدای تعالی روی بگردانند و منکران
ولایت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام و اولیائی ایشان باشند نابینا محشور شوند که ومن
اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی و هر که روی بگرداند از
ذکری

ذکر من پس بدرستی که مرا و راست زندگانی تنگ و حشر کنیم او را روز قیامت نابینا و نحشر
رباخواران را نیز نابینا حشر کنند و برخی جور کنندگان را در حکم لنگان و کران و غضب
کنندگان را بصورت سگ و نوحه گران را نیز بصورت سگ محشور گردانند کما قال
علیه السلام جعلت النایحة فی صورة کلب یعنی خدای تعالی نوحه گر را بصورت سگ
حشر کند و کسی که گواهی بدروغ دهد که خون مسلمانی هدر شود یا مال کسی تلف شود
یا کتمان شهادت کند می آید در روز قیامت در حالتی که تا مدّ نظر او تاریک بود بصر
و بر پیشانی او نشانی بود که اهل محشر می شناخته باشند که این فلانیست و کسی که
کتمان شهادت کند و بدروغ گواهی ندهد محشور خواهد شد در آن روز که تا مدّ
بصر او نوری بود و باسم و نسب او خلایق میشناخته باشند و را و گروه سخن چینیان
بصورت بوزینگان و قوم غمازان گنده دهنانند که اهل محشر از ایشان کراهیت
بود و چاپلوسی کنندگان بصورت روباه و بعضی حرام خواران بر هیئات
خوکان و بعضی علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بود دست و پای
بریده محشور شوند قال النبی صلی الله علیه وآله اشد الناس یوم القیمة عالم لا
ینفعه الله بعلمه یعنی سخت ترین مردم از روی عذاب و حسرت روز قیامت عالم است
که نفع نمیدهد او را خدای تعالی بعلم او و بی نمازان بصورت حمار حشر کرده شوند

وکسانیکه امر خدا و رسول را بجای نیاورده و همسایه را رنجانیده دست و پای
ایشانرا بریده در آتش میاویزند و کسانیکه مومنان و مسکینانرا رنجانیده باشند
بیارند ایشانرا که تبه هر دو پای را آتش گرفته باشد که هفت اندام ایشان چون
دیگ بجوش آید و فریاد میکرده باشند و کسانیکه در خرید و فروخت دروغ گفته اند
و مال مردم را زیاده ستانده اند و کم وزن کرده اند رودهای ایشان از شکم
بیرون افتاده باشد و کشان کشان بیارند و کسانیکه مال یتیمانرا خورده اند و
مال مسکینانرا بظلم گرفته اند شکمهای ایشان همچون کوه بر آمده باشد مار و کژدم
در شکم ایشان پر شده میدرند و میخورند و آنها که باعمال خود معجب بوده اند
زبانهای خود خائیدگان و بر سینه افتاده و ریم از دهنهای ایشان روان بود .
و متابعان شهوات بصورت خوک محشور شوند و بعضی نگونساران بوند و جماعتی
مطیعان زنان و از کونه و سر از زیر محشور شوند و اهل تکبر و ناز بلباس قطران
در آیند یعنی مس گداخته و بخیلانرا مالهای ایشان طوق کرده در گردن انداخته بیارند
و امیران ظالم را تمام روی زمین را طوق کرده در گردن انداخته بیارند و مسخرها
بی سر محشور شوند و صاحب طنبور روی سیاه محشور شوند در حالتی که بدست او طنبور
از نار باشد و بر سر و روی او هفتاد هزار ملک گرزهای آتشی میزده باشند و زانی
و صاحب غنا

و صاحب غنا از قبر کور و گنگ بر آیند و دیگر بیارند زناکارانرا که از ذکر و فرج
ایشان ریم و چرک و خون گندیده بیرون می آمده باشد که اهل عرصات از آن
متنفر بوده استعاذه جویند و اعدا اهل البیت را بر دارهای آتشین آویخته حشر کنند و
گروهی را از روی بازپس حشر کنند مرصاد در آن وقت و بازند اکنند که ای اهل
عرصات را اندازه شود که همه کس سر را پایین کرده چشم بپوشند که حضرت فاطمه علیها السلام
بر دوش راست پیراهن حسن و بر دوش چپ پیراهن سرخ انداخته و بر ناقه نشسته برای
دادخواهی بعرصات محشر می آید و مرتبه دیگر منادی ندا کنند که همه اهل محشر سر بالا کنند
و به بینند که حضرت صالح پیغمبر علیه السلام می آید بداد خواهی ناقه خود مرصاد حشر حیوانات
نامکلف نه از بهر تقاضای بهشت و نه ثواب و عقاب بلکه از برای عدل است تا هر حیوانی
که بر دیگری ظلم کرده است مثلا گوسفند شاخ دار مر بی شاخ را گزندی رسانیده
پس بی شاخ را شاخ دهد تا قصاص خود را از وی بستاند بعد از آن خاک می بهشت
گردانند مگر هشت حیوان که در بهشت در آیند و آن دلدل حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام و ناقه صالح و بقر موسی و کبش اسمعیل و گرگ یوسف و خر عیسی و ماهی یونس
علیهم السلام و سگ اصحاب کهف و گویند سگ اصحاب کهف را بصورت آدمی گردانند و
در میان آدمیان نیکو حشر کنند و آذر را بصورت کفتار حشر کنند و حضرت ابراهیم

میدیده باشد که بدو زخش زند ابراهیم خلیل گوید خداوندا کدام فضیحت ازین بد
تر است که من در عرصات حاضر ایستاده ام و پدر مرا بدوزخ میبرند در حال
صورت انسانیت او را زایل کرده صورت کفتار ظاهر کرده و منادی گوید ای
خلیل ترا با کفتار چه نسبت و چه قرابتی است که و یحشر الناس یوم القیمة علی نیاتهم
و اذا الوحوش حشرت انگاه جانوران وحشی جمع کرده شوند و بیکدیگر مختلط کردد
متعادیان را مجال اضرار یکدیگر نباشد مرصاد و بالجمله حشر هر کسی بانچه سلوکش در
طلب آن بوده است خواهد شد و اگر طلب دنیا غالب بوده باشد با اهل دنیا محشور شود
و جزای و حیل بینهم و بین ما یشتهون یابد و اگر طلب بهشت غالب بود با بهشتیان
محشور گردد و ثواب لهم جنات الفردوس نزلا دریابد و اگر طلب حق غالب بود
در زمره طالبان حق محشور شوند که و احشر مع من تولاه عاشقان صادق با
معشوق محشور شوند بیت حریفان خلوت سرای الست ٥ بیک جرعه تا نفخه صور مست
اگر ماموم است با امام بود و هر که هر چه را دوست دارد بآن محشور شود حتی محب
شجر و حجر کما قال علیه السلم لو حب احدکم حجرا لحشر معه یعنی اگر دوست دارد یکی از
شما سنگی را در آن وقت حاضر شود با آن مصور که و اذا النفوس زوجت و انگاه
که نفسها را جفت گردانند یعنی هر کس را با مثل او رفیق سازند چنانچه صالح را با صالح و

طالح را

نیم

طالح را با طالح که یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی یاد کن روزیرا که بخوا
هر گروهی را از مردمان به پیشوای ایشان و بکتاب منزل و سنت پیغمبران
مرصاد بعضی هزار سال بر سر قبر خود باز ایستند حیران و سر و پای برهنه و گرسنه و تشنه
قال رسول الله صلی الله علیه و آله یحشر الناس یوم القیمة حفاة عراة متحیرون یعنی
محشور شوند بعضی مردم روز قیامت پای برهنه و تن برهنه و پریشان از اهوال
روز قیامت و در عورت یکدیگر ننگرند و ندانند که مرد کدام است و زن کدام و آن
وقتی باشد که یکدیگر را نشناسند و شفقت خویشی و رحم بر جای نماند و هیچکدام را
پروای دیگری نباشد و هر کسی بحال خود درمانده و عاجز باشد قوله تعالی و اذا نفخ فی
الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون و هر گاه که دمیده شود صور سیم
پس نسبت خویشی نماند میان ایشان آن روز و از احوال یکدیگر پرسیده نشوند و آن
روزیست که هر کسی سود بخود طلبد و زیان دیگری که لکل امرئ منهم یومئذ شان
یغنیه یعنی هیچکدام را پروای دیگری نبود الا طالبان حق و عاشقان صادق
که در ذکر معشوق خواهند بود بیت در قیامت همه کس طالب جویا باشند ٥ دل اما طا
لب قدس متعلی باشد ٥ همه کس از زن و فرزند و پدر و مادر و برادر خود بگریزند
و اول کسی که از پدر بگریزد ابراهیم خلیل باشد که از آذر بگریزد و نوح و لوط باشند

که از زن بگریزند و اول کسی که از برادر بگریزد هابیل باشد که از قابیل بگریزد که یوم
یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه یعنی روزیکه بگریزد مرد از برادر خود
با وجود موانست و مهربانی و از مادر خود با وجود کثرت حقوق و از پدر خود با وجود شفقت
و عاطفت از و دیده و از زن خود با آنکه مونس روزگار او بوده و از فرزندان
خود که جگرگوشه او بوده چنانکه ابراهیم خلیل علیه السلم گوید که بار خدایا بر من رحمت کن
من امروز اسمعیل را نخواهم و اسحق گوید که من یعقوب را نخواهم و یعقوب گوید که من
یوسف را نخواهم بر من رحمت کن و هر یک از پیغمبران از برای خود شفاعت خواهند
و هیچ کس بکسی نپردازد و همچنین موسی و عیسی و الیاس و جمیع پیغمبران وا نفسی وا نفسی
گویند الا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که او گوید بار خدایا من امروز خود را
نخواهم امت مرا بمن بخش و هرچه خواهی با من کن آنگه خدای تعالی فرماید که یا محمد
بعزت و جلال من که امروز بر امت تو رحمت کنم و ترا شاد گردانم مرصاد روز
قیامت مردم به پنج موضع در مانند یکی در آنوقت که نامهای اعمال بدست دهند از هول چپ
آن چنان در مانند که برادر ببرادر گوید که مرا بمال خود مواسا نکردی و پدر و مادر
به پسر گویند در بر و نیکوئی با ما تقصیر کردی زن بشوهر گوید که بما لقمه حرام آوردی
چنین و چنان کردی پسر بپدر گوید در تعلیم و ارشاد ما کاهلی کردی آن بود که (انچنین)
شد

شد دوم در آن وقت که ترازوی بپا دارند سیم در آنوقت که در برابر خلق دوزخ
را حاضر سازند مرصاد چون قیامت قایم شود زمان و مکان مرتفع گردد و بجای
برزخ دو خلق اولین و آخرین مجتمع باشند و آن را روز جمع گویند که یوم یجمعکم لیوم
الجمع ذلک یوم التغابن یعنی یاد کنید روزی را که جمع کند خدای تعالی شما را برای آنکه در
روز جمع است از حساب و جزای قیامت که آن روز ظاهر شدن زیانست و گفته اند
که کافران خود را به بینند ترک ایمان و مومن زیان خود را به بینند تقصیر در احسان دریابد
و روز فصل نیز گویند که حق از باطل جدا شود که قوله تعالی هذا یوم الفصل جمعناکم
و الاولین یعنی این روز جدا کردن است میان محق و مبطل جمع کردیم شما را ای
مکذبان قیامت و پیشینیان را که تکذیب رسل کردند و روز جزا و یوم عسیر و یوم مشهود
و یوم الآزفه هم گویند و یکروز قیامت مقدار پنجاه هزار سال دنیا دراز خواهد بود.
بر کافران که فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة و بر مومنان چنان آسان گذرد
که مقدار نماز فریضه که ادا کردن بود مرصاد بعد از زنده گردانیدن همه کس را بصحرای
محشر رانند که قوله تعالی فانما هی زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة پس چون این نیست
که این نفخه ثالثه یکبار میراند مثل راندن واحد و نیست که یکایک ایشان بزمین سفید
هموار محشر آیند گویند ساهره نام زمین است نزدیک بیت المقدس که حق تعالی آنرا از

نقره خام آفریده طول و عرض او برابر چهل زمین دنیاست که یوم تبدل الارض غیر الارض
والسموات یعنی در روزی که بدل کرده شود زمین بزمین دیگر و آسمانها مبدل گردند
بآسمان دیگر و از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام منقولست که زمین را بدل کنند
بزمین از نقره و آسمانها را بدل کنند بآسمانی از زر و صحرای قیامت پر از نار باشد
و چندان گرم بود که مغز از سر گناهکاران بجوشد و اهل عرصات بی تحاشی فریاد
و واویلا بر آرند بعضی تا زانو غرق آتش باشند و بعضی تا سینه و بعضی تا لب
پس فرمان شود که حقهای مردم را ادا کنند و هر کسی بحقدار خود بخشید قال علیه السلام
ارض القیمة نار ما خلا ظل المومن فان صدقته تظله یعنی زمین قیامت همه آتش
بود مگر سایه بنده مومن که صدقه او سایه کرد برای او مرصاد در آن روز همه
کس تنها تنها بسوی خدا روند مگر مومنان صالح که تنها نروند کلهم آتیه یوم القیمة
فردا الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و همه ایشان
آیندگان روز رستخیز تنهایان بی یار و انصار بدر سنگیه انا که بگروید بخدای
و رسول خدای و ائمه هدی و کردند عملهای پسندیده زود باشد که پدید کند برای
ایشان خدا دوستی را یعنی صورت عمل صالح او را یا دوستی از دوستان خود را تا
ایشان تنها نباشند موقف یازدهم سوال کردن در مواقف و آن از اعمال بود و چون

بزمینی

خلایق

خلایق از خاک سر بر داشته همه برخیزند با عرصات محشر آیند پنجاه موقف بود و بر هر
موقفی ایستاده کنند و چیزی پرسند در موقف اول از صلوات مفروضات پرسند
و در دوم از روزه و اجی سیم از زکات چهارم از حج پنجم از حب ولایت اهل بیت
و پیروی ایشان ششم از حسن خلق هفتم از مال کسی خوردن بغصب هشتم از ظلم کردن
نهم از حقوق زیردستان دهم از خشنودی مادر و پدر و همسایه یازدهم از حقوق
والدین دوازدهم از خمر خوردن و زنا کردن سیزدهم از ترک با قصد چهاردهم
نا امید بودن از رحمت خدای پانزدهم ایمن بودن از ترس خدا شانزدهم از
جهاد گریختن هفدهم از خون ناحق هجدهم از سحر و جادوی نوزدهم از الحاد و اقرار کج
مذهب و بدعت بیستم از اصرار بر صغایر و همچنین از لواط کردن و حرام خوردن
و دشنام دادن و دزدی و خیانت کردن و ربا و مال یتیم خوردن و وفا بعهد
نکستن و عدم وفا رکیل و غیبت و کتم شهادت و سوگند دروغ و اسراف و اعانت
ظالم و از اشتغال بملاهی یعنی شنیدن و نواختن ساز و غنا و از حرف زدن که چرا
حرف زد و چگونه حرف زد و از حسد بردن و از تن که در چه چیز فنا کرده و از عمر که در چه
شغل تلف کرده و از حصول مال که از چه ممر کسب کرده و بکجا صرف نموده و از عمل که در چه
کار تمام کرده و از علم که چه دانست و از سمع که چه و چون شنید و از چشم که چه و چون دید

وچرا دید واز دل که چه نیت داشت تا پنجاه موقف برسند اگر این خبرها که حق تعالی
فرموده از امر و نهی بجای نیاورده باشد در هر موقفی هزار سال بماند رباعی
هر که گوید جواب خود بصواب ٭ طی هر موقفی کند بشتاب ٭ ورنه در هر یکی ز سختی حال ٭
رنج بیند هزار سال ملال ٭ مرصاد سوال در مواقف مومن عاصی را بود نه عوام را
یوم یاتی لا تکلم نفس الا باذنه یعنی روزی که بیاید در آن روز سخن نگوید هیچکس مگر
بدستوری خدای و این در مواقف خاص باشد و موقفی دیگر هست که در آن اجازت
سخن گفتن نیز نبود هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون یعنی این روز
روزیست که سخن نگویند کافران بجهة فرط دهشت قیامت و اما تاویل و اختلاف
آن چه قیامت مواطن و مواقف متعدده دارد و دستوری باشد ایشان را نطق
تا عذر خواهی کنند و اعتذار ایشان سود ندهد که یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم
و بعضی در مقام گو زبان خصومت بگشایند و با یکدیگر بحث کنند قوله تعالی ثم انکم یوم القیمة
عند ربکم تختصمون و در موضعی دیگر مهر بر زبانهای ایشان نهند تا سخن نگویند بلکه
جوارح و اعضای بسخن در آیند چنانکه بیاید مرصاد بعد از آن جمله آدمیان و ملائکه صفها
زنند قال رسول الله صلی الله علیه و آله یحشر الناس یوم القیمة مائتین و عشرین
صفا منهم سبعین من امتی و مائة و خمسین صفا من غیر امتی یعنی از آدمیان
دولیت و بیست

دولیت و بیست صف باشند هفتاد صف از امت من و صد و پنجاه صف از امت
پیغمبران دیگر و از هر صف تا صف دیگر پانصد ساله راه بود آنگاه فرشتگان از آسمان
بیایند و در پس آدمیان باشند که یوم یقوم الروح والملائکة صفا یعنی روزی که باشند
روح با فرشتگان صف زده و روح ملکیست بزرگ و موکل بر ارواح و او را هفتاد
هزار سر و زبان باشد و بهر زبان انواع تسبیح میگویند و مقام او آسمان چهارم است
و او تنها یک صف باشد و آدمیان از پس او و دیگر فرشتگان آسمان و زمین از
پس ایشان و جنیان و پریان از پس ایشان باشند برای فصل خطاب موقف دوازدهم
در میزان عدالت پس در آن وقت جبرئیل را اندر رسد که میزان عدل را بیارد و بدست
میکائیل دهد و همه مردم را حاضر سازد و اعمال ایشان را بتمام بسنجد که و نضع الموازین
القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا یعنی برپای کنیم ترازوی عدل را برای جزای روز
رستخیز پس ستم دیده نشود هیچ تنی چیزی را از حق خود بلکه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره
و من یعمل مثقال ذرة شرا یره پس هر که عمل کند هم سنگ مورچه خورد نیکی ببیند پاداش
آن را و هر که بکند بوزن نمله صغیر بدی بیابد مکافات آن را رسول صلی الله علیه و آله فرموده که
حق تعالی بفرماید که اهل نماز را بیارند و مزد ایشان را در ترازو نهند و اهل صدقه و بلا
و مرض و صابران را و اهل حج را بیارند و عمل ایشان را در ترازو نهند و مزد بیحساب بخشند

بدانکه نفس عمل در آن نشاة بصورت جسم درخواهد آمد و کشیده خواهد شد عمل نیک
مثل ورق طلا شود و عمل بد مثل کاغذ بود در پله اعمال نیکو گذارند و در پله
دیگر اعمال بد اگر ذره میل به نیکویی کند بهشت فرستند و منادی ندا کند که
همه اهل عرصات بشنوند که فلانی پسر فلان نیکبخت برآمد و اگر ذره میل بدی کند فرشتگان
عذاب بدوزخش برند و آواز در دهند چنانکه اهل عرصات بشنوند که فلان بن فلان
بدبخت گشت پس او بقدر سیئه معذب گردد که قوله تعالی فاما من ثقلت موازینه فهو
فی عیشة راضیة واما من خفت موازینه فامه هاویة پس اما در آنروز هر که را گران باشد
ترازوی عمل حسنات او پس او در زندگانی و عیشی باشد و اما کسی را که سبک باشد ترازوی
کردار او پس جای او هاویه باشد که آن درک الاسفل است و آن زیرترین همه درکها
بود و حضرت داود علیه السلام سوال کرد که بارخدایا ترازوی قیامت را بمن بنمای
پس ندا رسید که ای داود به بیداری نمیتوانی دید پس داود بعبادت حق مشغول
شد و بخواب رفت دید که از آسمان ترازوی فرو گذاشته و هر پله مقدار این
عالم یک پله از بهشت بود با نور و پله دیگر از دوزخ بود سیاه پس داود گفت
بارخدایا بندگان تو یک مشت خاک اند و از یک مشت خاک چه طاعت حاصل آید
حق تعالی فرمود که اگر بنده من احکام شرع را چنانچه من فرستاده ام برپای دارد

هر یک حسنه را

هر یک حسنه را ده ثواب فرمایم که در دیوان اعمال او بنویسند که من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها یعنی هر که بیاید به نیکویی پس مر او راست ده نیکویی مانند آن
موقف سیزدهم در حساب کتابت قوله تعالی فکیف اذا جمعناهم لیوم لاریب فیه
و وفیت کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون پس چگونه باشد حال ایشان آنهنگام که
جمع کنیم ایشانرا از برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آنروز و داده
شود هر تنی را تمام جزای آنچه کسب کرده است و حال آنکه ایشان ستم دیده نشوند
حق سبحانه تعالی در آن روز مقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد
با وجود کثرت عدد و بسیاری عمل ایشان و هو اسرع الحاسبین و چون جمع آیند مردم
اولین و آخرین از برای فصل خطاب حضرت عزت جل شانه رسول خود را طلب کند
و حضرت رسول الله علیه السلام بیاید حله سبز در پوشیده که میدرخشیده باشد ما بین مشرق
و مغرب و علی علیه السلام نیز از آن بابت حله پوشیده متعاقب حضرت بیاید و جمیع
انبیا صلوات الله علیهم بیایند و در پس ایشان ایستند نزد عرش تا فارغ شدن از حساب
خلایق و در لباب از امیر المومنین علی علیه السلام نقل میکنند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در تفسیر مقام محمود فرمودند که یدنینی الله معه علی العرش یعنی نزدیک گردانند مرا خدای تعالی
و بنشاند با خود بر عرش و در زاد المعاد نیز آورده که حق تعالی ویرا روز قیامت بر عرش نشاند

مرصاد و حساب عبارت از حصر و جمع حسنات و سیئات است که تقدیم یافته باشند و بحکم
عدل هر یک جزای یابند و مؤمنان در روز حساب سه طایفه اند اوّل سابقان
بالخیرات اند که حریص باشند بر حسنات و متبرا از سیئات و آناً فآناً در محاسبه نفس خود باشند
که لا یؤخر حساب الموقنین لا یوم القیمة در تاخیر نمی افتد حساب موقنان تا بروز قیامت
پس این طایفه از حساب منزه اند دوم مقتصد اند که ایشان بر سیئات اقدام نموده اند
حساب ایشان آسانتر گذرد سیم ظالم لنفسه اند که دیوان اعمال ایشان از حسنات خالی
بود که از حساب و کتاب غافل بوده اند لاجرم بمناقشه حساب مبتلا شوند و کسانیکه
حسنات و سیئات باهم داشته باشند بآن مقدار محاسبه کنند که خلطوا عملاً صالحاً و آخر
سیئاً یعنی بیامیختند کردار نیک را بعمل بد و کسانیکه در دنیا عمل ریا کرده اند در آخرت
گرفتار شوند که حبط ما صنعوا فیها باطل ما کانوا یعملون یعنی تباه گشت آنچه کرده اند
در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند و
نا چیز است آنچه بوده اند که میکردند ایشان از ریا و تقلید و غیر آن و حساب کفار موافق
آیه کریمه حسنات ایشان در معرض قبول نیفتد که و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه
هباءً منثورا و قصد کنیم بسوی آنچه کردند کافران از کرداری که در صورت نیکو نماید
پس گردانیم آن عمل را مانند ذره ها پراگنده در هوا یا غبار متفرق و در خبر است که چون

فقرا و

فقرا و مساکین را بجایگاه برند و فرشتگان از ایشان حساب طلبند ایشان
گویند در دنیا چه داده بودند بما تا باز دهیم حساب آنرا پس ندا از حضرت عزت
در رسد که راست میگویند شما را با حساب ایشان کاری نیست داخل شوند در
بهشت بیحساب و اغنیاء مؤمنین بعد از ایشان به پانصد سال از حساب
خلاصی یابند و در خبر است که حضرت سلیمان علیه السلم بعد از همه انبیا بچهل خریف
از حساب فارغ شود و اما کتاب آنست که بعد از حساب فرمایند تا صحیفه
اعمال را که کراماً کاتبین نوشته اند بیارند که فاما من اوتی کتابه بیمینه
فسوف یحاسب حساباً یسیراً و ینقلب الی اهله مسرورا پس هر کرا که داده شود
نامهٔ اعمال او بدست راست او زود باشد که حساب کرده شود حسابی آسان یس
و باز گردد باهل خود که اهل بهشت اند شادان و خندان و اما من اوتی کتابه
وراء ظهره فسوف یدعوا ثبورا و اما هر کرا داده شود نامه اعمال او از پس پشت
او بدست چپ او و آن چنان باشد که مجرم دست چپ خود را چون پنهان
کند و دست راست پیش آرد فرشتگان دست راست او را بگردن او بندند
و دست چپ را از پس پشت او کشیده نامه بدهند پس لا علاج طلب کند
هلاک را بعد از آن حضرت عزت امر کند بخواندن نامه چون عاصی آنرا ببیند

گوید که شرم دارم از نوای پروردگار من پس خدا تعالی فرماید که خذوه فغلوه
ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا یعنی بگیرید او را پس دست او
بر گردن او بندید پس در آتش عظیم در افکنید پس آنگاه در زنجیر از آتش گران
هفتاد گز بود او را بسته در آتش اندازید که ویصلی سعیرا و در روی که آتش
افروخته باشند پس هر که بدی کرده باشد نوشته باشند و همان بدی را و هر که
نیکی کرده باشد نوشته باشند و ده برابر آن که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها و هر که را حسنات بر سیئات بیفزاید بقدر سیئه
از حسنات وضع شود و در برابر باقی حسنات جزای در بهشت یابد و هر که را سیئات
بر حسنات بیفزاید بقدر حسنات از سیئه وضع شود و در برابر سیئات در دوزخ
عذاب بیند و هر که را هر دو برابر باشد او در مرتبه اعراف بود و مدتی در
آنجا بدارند آنگه حق سبحانه و تعالی بکرم خود او را در بهشت برند و در خبر آمده که در باب
حق الله و شرک بالله و حق الناس الدواوین ثلثة دیوان یغفر و دیوان لا یغفر
و دیوان لا یترک یعنی دیوانی که در وی آمرزش خواهد بود از گناهی بود که میان
بنده و مولی است و دیوانی که نخواهند آمرزید از شرک بالله است و دیوانی که
ترک نخواهند کرد آن مطالبه مظلومان از ظالمان باشد مرصاد در گواه گرفتن

انبیا بر

انبیا بر امت شان چون کافران و عاصیان را بجواب کلاه آرند حضرت عزت سؤال
کند از آنچه که عهد کرده است با ایشان و چندین حجتها و دلیلها که عقل و انبیا
و قرآن است اشاره نماید و حساب خواهد آنگاه ایشان انکار هدایت انبیا کنند
پس حق تعالی پیغمبران ایشان را حاضر گرداند تا گواهی دهند بر هدایت امت خود بامر
معروف و نهی منکر و نزعنا من کل امة شهیدا و بیرون آریم از هر گروهی گواهی
بر گفتار ایشان و کردار و اعمال آنها یعنی پیغمبران را بگواهی آریم فقلنا هاتوا برهانکم
فعلموا ان الحق لله پس گوییم مر امتان را که بیارید حجتی که دارید پس بدانند آنها که
آنکه راستی مر خدا راست قوله تعالی فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک
علی هولاء شهیدا یعنی پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه وقتیکه بیاریم از
هر گروهی گواهی که پیغمبران ایشانند بر افعال و اقوال خود گواهی خواهند داد
و بیاریم ترا ای محمد برین گروه از امت تو گواه بر ایمان ایشان
بعد از انکار هدایت انبیا چون نامه اعمال بدست ایشان بدهند همه گناهان
خود را ببینند انکار نمایند پس مهر بر دهن ایشان کنند تا گواهی دهند در آن روز
جمیع اعضاء ایشان بر تقصیر و معصیتی که بآن عضو از ایشان واقع شده باشد
که الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی

امروز مهر کنیم بر دهنهای ایشان و سخن گویند با ما دستهای ایشان بآنچه کرده اند و گواهی
دهند پایهای ایشان بآنچه کرده اند و بودند در دنیا کسب میکردند چنانکه در کشتن مومنی
و زنا کردن و مال یتیم گرفتن دستهای ایشان گویند که ما کشتیم و پایها گویند که ما همراهی
کردیم و چشمها گویند که ما دیدیم که و وضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیه و
یقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها و وجدوا
ما عملوا حاضرا و لا یظلم ربک احدا یعنی نامهٔ اعمال ایشان بدست ایشان بدهند تو
بینی ای محمد آن مجرمان و کافران را ترسان و خایف از آنچه در نامه نوشته است چون نامه
بدست ایشان دهند بنامه فرو نگرند همه عملهای خود به بینند از نیک و بد درو ثبت
کرده گویند ای وای بر ما این چه نامه است که هیچ گناهی صغیره و کبیره نگذاشته است
الا آنکه همه جمع کرده شده است درو حتی لفظ لغوی که از دهن ما برآمده است
و بیند در آن نامه چیزی را که کرده بودند روی بروی و ستم نمیکند پروردگار
تو بر هیچ یکی و گویند اقل صغیره تبسم است و اقل کبیره قهقهه و هر گناهی که بنسبت
بگناه دیگر عقابش کمتر باشد آن صغیره است و آنچه عقابش بیشتر باشد کبیره است و کسی
از اینها باشد که در آن اثنای موی از مویهای مژهٔ او در پرواز آید و طلب اذن
نماید از حق تعالی در ادای شهادتی که داشته باشد پس اذن حاصل شود از جانب حضرت

عزت



عزت او را و بگوید که در سخن آی ای موی چشم بندهٔ من و حجت او ساز انجا از و
دیده پس موی بتکلم آید و گواهی دهد بگریه بسیار که از خوف الهی از و بعمل آمده بجز و
گواهی او دریای رحمت بی منتهای ایزدی بجوش آمده از تقصیرات او در گذرد
و از عذاب دوزخش آزاد سازد و منادی آواز برآمد در عرصات که هذا
عتیق الله بشعرة یعنی این است آزاد کردهٔ خدای بسبب موی بیت خداوند چنین
بخشنده داریم ۸ که با چندین گنه امیدواریم موقف چهاردهم در ثواب
و عقاب مکلف و نامکلف و هر که مستحق بهشت است جاوید در بهشت بود و
هر که مستحق دوزخ بود جاوید در دوزخ خواهد بود و کودکان و پیران تایب
و عشاق باری و دیوانگان و خرف از اهل بهشت باشند و جن نیز در حکم بنی آدم اند
زیرا که مکلفند مثل آدمی و اما اطفال مشرکین غیر ممیز را تعذیب نکنند ایشان را
بخدمت اهل بهشت دهند و خدمت عقوبت نیست بلکه اصلاح حال ایشان است
چنانکه فصد و حجامت و اگر تمیز داشته باشند حضرت عزت برای ایشان آتشی
بفروزد و امر کند ایشان را که خود را در آن آتش اندازند پس اگر اطاعت کردند ایشان را
باستخدام اهل بهشت دهند و الا حکم آبا خود دارند موقف پانزدهم در شفاعت
پیغمبر و وسیله و اسباب مغفرتست و در خبر است که شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله بهمه

گناه کاران فرا رسد حتی مرا اهل کبایر را بشرطی که دوستدار اهل بیت باشند چنانکه
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که من شفیع میشوم روز قیامت چهار صنف را اگرچه
بیایند ایشان بذنوب تمام اهل دنیا اوّل کسی که اعانت فرزندان من کند در شدائد
دوم کسی که یاری دهد ذریه مرا سیم کسی که دوستدار اهل بیت من بود چهارم کسی که
سعی کند در حوائج فرزندان من بجهة آنکه فرمود فردای قیامت حق تعالی کلیدهای بهشت
و دوزخ بدست من خواهد داد و من بدست علی دهم و جای دیگر فرمود که ولدی من
سلک طریقی یعنی فرزند من کسی است که او سلوک من داشته باشد و دیگر فرمود نعرف
اولادی بستة اشیاء اوّلها بالعلم والثانی بالحلم والثالث بالشجاعة والرابع
بالسخاوة والخامس بالتقوی والسادس بالعفو یعنی شناخته میشود فرزندان من بشش چیز
اوّل آن علم است دوم حلم است سیم شجاعت چهارم سخاوت پنجم پرهیزکاری
ششم درگذشتن از گناه معذرت خواهنده پس کسی که شفاعت نبی و ساقی حوض
کوثر و رفتن معراج پیغمبر و مسایل قرآن ایمان بیارد و محب اهل بیت پیغمبر نباشد او شفاعت
نمیرسد مرصاد در کلام قدسی است که فردای قیامت حق تعالی خطاب خواهد کرد بخواص
اولیاء و علماء عامل که ای عباد من امروز شما نزدیک من بمنزلهٔ انبیائید شما را این
فضیلتی هست که برای خلق شفاعت کنید پس سؤال کنید هرچه باید تا عطا کنم برای شما زیراکه
من از شما رضیم

من از شما راضیم و منت امروز نزد من شما را حساب و عذاب و همچنین کسی که
چهل حج کند می گویند که شفاعت کن برای هر که میخواهی و همچنین اطفال مؤمنین
نیز شفیع ابوین خواهند بود چنانکه حق تعالی اطفال را بدخول بهشت امر کند
ایشان بدرهای بهشت بنشینند و تضرع و زاری کنند و قدم پیش نگذارند
و بگویند که بی پدر و مادر ما بکجا رویم پس حق تعالی برحمت خود بایشان بخشد و
فرماید که مادر و پدر ایشان را از دوزخ بیرون آرند و در چشمهٔ حیوان غوطه دهند
و در بهشت درآرند و شفاعت را وسیله چنین است که حضرت حسینی گیسو دراز
قدس سره العزیز میفرماید که محبان و معتقدان و مریدان ما بسه قسم اند اوّل
کسانی اند که اراده بما آورده بودند و بفرموده ما عمل کرده اند دوم کسانی اند
که اراده بما آورده بودند و برگشتند و بدیگری پیوستند سیم کسانی اند که
اراده بما آوردند و برگفته ما عمل کردن نتوانستند آن دو قسم اوّل که مذکور
شدند کاری بشفاعت ما ندارند یکی بسبب تزکیه و دیگری بسبب ارتداد و قسم
آخر که بی تزکیه اند ایشان را احتیاج بشفاعت ما خواهد بود چون ایشان را بجایگاه
درارند ما خود برویم و شفاعت کنیم چون پیش تر رود پیر خود را بر داشته بیاوریم
تا شفاعت کند و اگر او هم پیش تر رود او پیر خود را همچنین یک یک جمع شوند تا آنکه

البتہ بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله برند و برای ایشان مرید شفاعت حاصل
کنند پس وسیله انفع و اهم‌ترین کارها است چه در دنیا و چه در آخرت غریب
غریبست قوله تعالی وابتغوا الیه الوسیلة یعنی بطلبید بدو وسیله را مرصاد
در انوقت مملوکان مر مالکان خود را و تابعان مر متبوعان خود را گویند که ما در
دنیا تابع شما بودیم و بشما اقتدا میکردیم الحال ما را از عذاب هیچ کفایت توانید
کرد پس آن جباران و متکبران گویند اگر ما را خدای تعالی راه خلاصی نمودی از این
عذابی که داریم ما نیز شما را راه خلاصی مینمودیم مرصاد در اسباب مغفرت
که کفر گناهانست و آن یازده است اول توبه است چون کسی توبه کند و عمل
صالح ورزد و تا آخر عمر مرتکب گناهان نشود حق تعالی بکرم خود سیئات او را
بدل میکند بحسنات که فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات یعنی آنانکه بگرویدند
بخدای و رسول و عمل صالح کردند پس بدل میکند خدای تعالی گناهان ایشان را
به نیکوییها یعنی سوابق معاصی را توبه محو کند و لواحق طاعات را بجای آن ثبت
نماید دوم شفاعت پیغمبر و ائمه صلوات الله و سلامه علیه و علیهم سیم دعای
مادر و پدر در حق فرزند صالح چهارم دعای مومنان از برای مومن پنجم
صدقات و خیرات و نماز و روزه که از برای مرده کنند که ان الحسنات یذهبن
السیئات

السیئات بدرستیکه نیکوییها میبرند و محو کنند بدیها را ششم استغفار است
هفتم حسنات گذشته و آینده هشتم خستگیها و مصائب که پیش آید آدمی را مکفر
گناهانست نهم فتنه قبر کفاره گناهان میشود دهم اهوال قیامت نیز کفاره
گناهانست یازدهم رحمت الهی است چون حق تعالی بنده را که دوست دارد
از سر گناهان او درگذرد و خصم او را چندان بخشد که از وی خوشنود گردد
کما قال النبی صلی الله علیه و آله ان الله مایة رحمة انزل منها رحمة واحدة بین
الجن والانس والبهایم و اخر تسعة و تسعین رحمة یرحم بها عباده یعنی حضرت عزت
را صد رحمتست که یکی از آن را نازل ساخته است در میان جن و انس و بهایم
در دنیا و نود و نه رحمت دیگر را گذاشته است که در آخرت شامل حال بندگان
خود سازد و ایشانرا بیامرزد و در تفسیر دیلمی مسطورست که روزی اسرافیل
بمجالست حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله مشرف شد حضرت از وی استفسار نمود
که آیا وقتی از اوقات کلام فارسی از حضرت ملک علام مسموع مقربان درگاه
احدیت شده است فرمود بلی این کلام بشارت فرجام گوش امیدواران رسیده
که چون کنم با این مشت ستمکاران جز آنکه بیامرزم و نبی علیه السلام فرمودند که شش
نفر پیش از شفاعت من به بهشت درآیند پادشاه عادل و عالم عامل و مالداری سخی

کلام فارسی ملک علام

وجوان تایب و فقیر صابر و زن مستوره با حیا که شوهرش از وی راضی باشد
موقف یازدهم در پل صراط را بر سر دوزخ بگسترانند و آن جسریست محدود باریک تر
از موی و تیزتر از دم شمشیر و سوزناکتر از آتش بود که جمیع خلق را مرور بران
ناچار است و از جانب صراط دوزخ است بخلاف اعراف که الجنة عن یمینهم
والنار عن یسارهم یعنی بهشت از جانب راست اهل اعراف بود و دوزخ طرف
چپ او و گویند که صراط سه هزار ساله راه بود بر عاصی که هزار سال بنشیب باید رفت
باشد
و هزار سال بالا و هزار سال برابر باید رفت و در آن سه موقف بود و بر سر هر موقفی
چیزی پرسند اول از نماز که بر خود قضا دارد یا ندارد دوم از روزه سیم
از زکوة اگر قضا ندارد آن شخص جواب گوید و زود بگذرد و الا هزار سال بماند
پس بعضی همچون برق درخشان روند و بعضی چون باد و بعضی چون فرس جواد و بعضی
چون ماشی و بعضی چون مورچه بقدر ادای قضا و در خبر است که مومنان را وقت
عبور از صراط نوری باشد از پیش که از جانب راست و چپ روشنی بخشد تا ایشان را
بهشت رهنمونی کند و نور هر کسی بقدر علم او بود و یکی را از ضعفا باشد تا عدن
دیگری را برابر کوهی و یکی را مقدار نخلی و ادنی نوری آن بود که صاحبش موضع
قدم خود را بیند و کافران و منافقان را ظلمت بود و در خبر است که مراد از
جواز

جواز صراط حب ائمه است علیهم السلام و چون کسی که شناخت ایشان را در دنیا و
اطاعت ایشان کرد حق تعالی میگذراند او را از پل صراط همچون برق جهنده تا
بمطلوب رسد **موقف دوازدهم** در بیان اعراف است ارباب حدیث گویند که اعراف
جاییست بلند میان بهشت و دوزخ و بر آن رجال اند معروف و ایشان انبیا
و اولیا اند که عارفند باحوال فریقین از اهل بهشت و دوزخ و علی الاعراف
رجال یعرفون کلا بسیماهم و می شناسند ایشان را بعلامت رویهای ایشان چه
پیغمبران و اولیا منازل و مقر در بهشت دارند اما از برای تفرقه و حکم میان
مومنان و کافران بر سر اعراف باشند تا فارغ شدن ازین کار پس موحدان
و محققان که عمل بموافق شرع نموده و رضای پیغمبر حاصل نکرده باشند متوطنان
اعراف بوده و ایشان از نظارهٔ تنعم اهل بهشت محظوظ شوند اما آرزو آن کنند
و از تعذیب اهل دوزخ متألم گردند اما ترسند چرا که آتش دوزخ بر ایشان حرامست
و دیگر کسانی اند که یکی از ابوین از ایشان خوشنود باشند و دیگری ناخوشنود
یا بی دستوری مادر و پدر در غزا رفته شهید شده باشد و دیگر کسانی که اعمال حسنه
و سیئهٔ ایشان برابر بود و ایشان نیز در اعراف باشند و ایشان چون اهل بهشت
را ببینند آرزوی میکرده باشند و گویند سلام علیکم لم یدخلوها و هم یطمعون و چون

اصحاب دوزخ را به بینند از عذاب آن می ترسیده باشند و گویند ربنا لا
تجعلنا مع القوم الظالمین چند حقب برین سوال بریشان بگذرد و آخر الامر
حضرت عزت بفضل و رحمت خود ایشان را از اعراف به بهشت برد و کافران صالح
نیز در اعراف باشند مثل انبیا اما سبب دخول بهشت آنست که حاتم بسبب سخاوت
و نوشیروان بسبب عدالت و رستم بسبب شجاعت و دیگران کذلک در بهشت روند

موقف هجدهم در بیان بهشت بهشت رضوان را امر رسد که ای رضوان بهشت را آراسته
کن با نعمتهای گوناگون پس او را جانب راست عرش بیارایند با نواع انوار و اشجار
و گلهای متنوع و اثمار و نعمتهای بیشمار از هر جنس که خاک آن از زعفران و گل او
از مشک اذفر و زمین آن از نقره خام و بعضی از یاقوت سرخ و بعضی از زمرد و
بعضی از زبرجد و بعضی از جواهر سفید و بعضی از نور بود و دیوارهای آن از خشتهای طلا
و نقره و سنگها از یاقوت بود و کنگرهای آن از یاقوت احمر و اخضر و اصفر بود و در آن
چند چیز نباشد پیری و خواب و موت و روز و شب و ماه و آفتاب و خوف و تاریکی
و گرمی و سردی و بیرون آمدن از آن و خشم و عداوت و تکلیف عبادت اگرچه در بهشت
شب و روز نیست اما علامتها باشد که بدان لیل و نهار شناسند و در عین المعانی
آورده که زمان لیل بغروب که نشستن پردها و بستن درهای معلوم شود و زمان روز برفع

حجاب

حجاب و فتح ابواب و در تبیان گفته اند که در زمان شب حوران بهشت خدمت
مومنان کنند و در زمان روز غلمان مرصاد در دخول بهشت بدانکه از
حدیث بدیع چنان معلوم میشود که بهشت محل ورود همه کس نیست بلکه جای کسانی است
که متصف بصفات حسنه و مبرا از اوصاف ذمیمه بالکل باشند کما قال علیه السلام لتجبون
الجنة مرابض الغنم والابل فوالله لن تدخلنها ابدا حتی تکونوا کالبردة التی تنزل من
السماء یعنی آیا می پندارید شما که بهشت را چراگاه گوسفندان و شتران کرده است
پس قسم بخدای که هرگز در نخواهید آمد شما در بهشت البته تا آنکه پاک نگردید از گناهان
و شسته نشوید مانند برفی و تگرگی که نازل می شود از آسمان یعنی ملوث نگشته باشند
بآلایش دنیا و اگر ملوث گشته باشند بعد از لوث در بوته آتش دوزخ سوخته عذاب
کشند بعد از آنکه بدر بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن درخت دو چشمه
روان بود پس در آن چشمها غسل کنند از یکی صفای ظاهر حاصل شود و از دیگری صفای
باطن بعده در بهشت در آیند و اتصاف بصفات حسنه که مذکور گردید اینها است
توبه و زهد و عفت و توکل و قناعت و حلم و عدالت و عزلت و حسن خلق و توجه و ذکر
و شکر و سخاوت و صدق و صبر و مراقبه و رضا و در حق کافران که بدوزخ میرسیده باشند
اخبار قرآنی و پیغمبر از او گردن کشی میکردند چنان آمده که ولا یدخلون الجنة حتی

یلج الجمل فی سم الخیاط و در نیایند کافران در بهشت تا وقتیکه در آید شتر در سوراخ
سوزن و این محالست مرصاد بهشت هشتند اوّل دار الانوار است و این جای
تائبان و عابدان و عفیفان و متقیان و کسانیکه نماز بسیار و روزه و تلاوت
قرآن کرده باشند و جوانان صالح و پیران و زنان مستوره با حیا است که و ان الآخرة
هی دار القرار و بدرستی که سرای دیگر اوست سرای آرام که او را از زوال و از انتقال
نیست و درین بهشت سراهای خوش و حوران دلکش و مطاعم و مشارب خوشگوار
و اثمار بیشمار و ملابس و مناکح حور العین بود که و من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مومن
فاولئک یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب. یعنی هر که بکند کردار شایسته کاران
از مرد و زن و حال آنکه او مومن باشد پس آن گروه در آورده شوند بهشت و روزی
داده شوند دران از فواکه پاکیزه و مطاعم لذیذ و مشارب خوشگوار و درین
بهشت چهار نهر است روان در هر بقعه یکی از آب و یکی از شیر و یکی از شراب
و یکی از انگبین و کوزهای بر کناران نهاده که الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من
ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین و انهار من
عسل مصفی و لهم من کل الثمرات یعنی آن بهشت که وعده داده شده اند پرهیزکاران
بهشت جویهاست از آب غیر متغیر یعنی بوی و طعم آن تبه گردد هیچ گاه و جویهاست از شیر
که هرگز

که هرگز گشته است طعم او یعنی ترش نشود بمکث و طول زمان و جویهاست از خمر
با لذت مر آشامنده کانرا که طرب آرد و نشاط افزاید و جویهاست از شهد صافی
بالاصل و مر متقیان راست در بهشت با وجود این اشربه از هر جنس میوهای که خواهند
دوم دار الخلد است و این موضع زاهدان و بُرد باران است و کسانی که حلم ایشان
بهتر و بیشتر از حلم مردم بود و مومنان یومنون بالغیب و کسانی که از خدا بترسند و بد امد
کسی نگویند و نکنند که جنة الخلد التی وعد المتقون کانت لهم جزاء و مصیرا و لهم فیها ما یشاؤن
خالدین یعنی بهشت جاوید وعده داده شده است پرهیزکاران را که در آیند دران
هست مر ایشان را بهشت پاداش بر اعمال ایشان و بازگشتی در آخرت و ایشان را
دران آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفاء مومنان را بار
ایشان نصیبی خواهد بود بلکه هر مرادی که مناسب حال خود خواهند یابند همیشه و درین
مقامات عالی درجات کوشکها و منازل بلند و حور و قصور و درختان موز و
نار و انجیر و خرما و سیب و به که میوهای آن از اسفل تا اعلی همه جا رسیده باشد
سیم دار المقام است و این منزل نیکوست از برای پادشاهان عادل و امرا
و حکام عادل و کسانی که انصاف ایشان بیشتر از مردم باشد و صاحبان سیاست
منزل که با مادر و پدر سلوک نیکو ورزیدند و با برادران و فرزندان و خدمتکاران

وهمسایه معامله نیکو کردند ودرین بهشت قصرهاست از زر سرخ ویاقوت احمر معلق
بهوا وهر قصری را هفتاد هزار مصراع بود از ذهب احمر واخضر ودران تختها بود وبرداشته
وبلند وآراسته تا ایشان بران نشینند وخدمه وحوران واز جمله ممالیک خود تمتع
گیرند وبهمه نگرند وبالشها در یکدیگر نهاده تا هر کدام که خواهند تکیه زنند وایشان را بهشت
انواع میوها وطعامها وعطرها وجویهای روان آنجا آرزو کنند واز غایت خوشحالی
میگفته باشند که الذی احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب ولا یمسنا
فیها لغوب یعنی آن خدای که فرود آورد ما را برای اقامت که جنب دار المقام است
وازو انتقال بموضع دیگر نخواهد بود از بخشش وکرم خود نه بعمل ما نمیرسد ما را دران سرای
اقامت رنجی ونمیرسد بما مانده گی وملالی چهارم جنات عدن است واین مکان
عارفان وعالمان عامل ومتواضعان وخوش خلقان که خلق ایشان بهتر از خلق مردم
ونیکو گفتاران وشهدا وجبرئیل است واین بهشتی است که طول وعرض او صد ساله
راه است ودران قبه است از جوهر سفید که از بالای آن ریاح رحمت میوزد واو را
هفتاد هزار مصراع است از ذهب گرداگرد آن قبه درختها اند که هر درخت را هفتاد
هزار شاخ است وهر شاخ را هفتاد هزار برگ ومیوه است وتحت هر ورقی حور آنند
از حوران جنان اولئک لهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار یحلون فیها من اساور
من ذهب

من ذهب ویلبسون ثیابا خضرا من سندس واستبرق متکئین فیها علی الارائک
یعنی آن گروه مذکور مر ایشان راست بوستانهایی اقامت که میرود از زیر آن منازل
ایشان نهرها وپیرایه بسته شوند دران بوستانها از دستوانهای ساخته شده از زر واز
جبرئیل علیه السلام نقل است که هر یکی از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر ویکی
از نقره ویکی از لؤلؤ ویاقوت وبپوشند جامهای سبز از دیبای نازک ودیبای سطبر
درحالتی که تکیه زدگان باشند دران بهشت بر تختها ودران درخت طوبی است
وطوبی درختیست که ساق او از سیم وشاخ او از زر است وتمامی بهشت را فرا گرفته
باشد ودر هر شاخی هفتاد هزار قسم میوه بود که یکی بدیگری نماند ودست همه کس باو
رسد وچون بخورند هزار گونه لذت دهد وبهشتیان در زیر آن درخت نشسته باشند
ودر هیچ غرفه وقصر نباشد که شاخی از ان طوبی نباشد ودو چشمه سلسبیل وکافور از زیر
آن منفجر اند ودر زیر آن درخت مرغزاریست که زمین او از یاقوت وگیاه او از
زعفران برای سیر ونشیمن اهل الله هر گاه که ایشان خواهند جمله یکجا جمع آیند وهمدیگر را
ببینند پس بیارند فرشتگان برای هر کدام از ایشان جنیبتی که لجامهای زرین مرصع
پوشانیده وروی مرکبان چون چراغ تابان بود وگویند که حق سبحانه وتعالی شعار اسلام
میرساند وآن جا را سوق الجنة گویند که مهمانی بهشتیان در آنجا بوده باشد وهمه اهل جنت

درآنجا روند و سلام ملک علام را بشنوند و انوار الهی را در دل خود مشاهده کنند
بقدر مرتبه خود پنجم جنات نعیم است و این مقام شاکران و سابقان و شب
بیداران و کسانیکه موافق شرع و آداب سنن خواجه عالم صلی الله علیه و آله سلوک
کنند و بامر معروف عامل باشند و از نهی منکر احتراز نمایند و این بهشت نیز صد ساله
راه طول و عرض دارد و با ناز و نعمت و آسایش و انواع درختان و حور و قصور و درین
بهشت قصریست از جواهر احمر و اورا چهل در است از زر سرخ و در هر دری فرا
ش است از سندس و استبرق و بر هر فرشی حور العین بود کشاده چشمان در غایت
صفا و لطافت مانند مروارید پوشیده در صدف که لم یطمثهن انس قبلهم
ولا جان یعنی نسوده است مر ایشانرا دست هیچ آدمی زادی پیش از ایشان و نیز
جنیان دست بر ایشان رسانیده اند بلکه همه باکره باشند و روشنائی ایشان
بمرتبه ایست که اگر زنی از زنان بهشتی از آسمان دنیا ظاهر شود و در شبی که بغایت
تاریک باشد هر آینه روشن گردد از نور روی او و تمام روی زمین زیاده از روشنی
بدر و از بوی خوشش معطر گردد تمام روی زمین که السابقون السابقون اولئک
المقربون فی جنات النعیم یعنی پیش گرفتگان بر همه بهشتی گرفتگان با ایمان و عمل
صالح آن گروه نزدیک گردانیده شوند برحمت و کرامت در بوستانهای که مشتمل

برانواع

برانواع نعمت و بر کرسیهای مرصع آراسته بجواهر و یاقوت و زمرد و بافته
بزر تکیه زده گان باشند و بروی یکدیگر منگرسته باشند و میگردیده باشند
بر ایشان برای خدمت کودکان بکوزها و ابریقها و پیالهای از شراب که از ان
خمار و درد سر نگشتند و بیهوش نگردند و دیگر الوان طعام و گوشت مرغان که
الطف لحوم است و شرابها و میوها و اقسام فواکه و روح و ریحان و خدمه
و ولدان از آنجا آرزو کنند و درین دو بوستان دیگر است یکی از زر برای سابقان ن
و یکی از نقره برای اصحاب یمین و مدهامتان نیز گویند یعنی دو بهشت که از بسیار
سبزی لبسیاهی زنند و زنان این دو بوستان برگزیده و نیکورویان باشند
که خیرات حسان و پنهان شده در خیمها که حور مقصورات فی الخیام جامهای قیمتی
در غایت نیکو در پوشیده بر فرشهای دیبا نشینند که اگر یکی ازان جامهای اهل
جنت گشاده و پراگنده گردد در دنیا هر آینه بیهوش شود هر که نظر بدان اندازد
و درین دو بوستان چشمها روان بود که آب آن منقطع نگردد و کاسهای
بزرگ نهاده باشند پیش ایشان که اکواب موضوعة است ششم دار السلام است
و این محل توانگران با سخا و کسانی که احسان و کرم ایشان بخویشان خود بیشتر
از مردم بود و کسانیکه رد سائل نکرده باشند و ادا کنندگان مال زکات

و وجوه معروف و بر است و کسانی که گرسنه را سیر گردانیده و تشنه را آب داده
و برهنه را جامه پوشانیده اند و حاجتی مومنی بر آورده و حاجیان و بیند بیران
و عبرت گرفتگان بود که والله یدعوا الی دار السلام و خدای میخواند ایشانرا
بسوی سرای سلامت و این بهشت را دار السلام بجهة آن گفته اند که تحیت ایشان
با یکدیگر سلام است لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا یعملون یعنی مر
ایشانراست بهشت دار السلام نزدیک خدای و خدای دوستدار ایشانست
بدانچه بودند که عمل میکردند و درین قصرهاست از نقره و مروارید که بنیاد او
از ذهب احمر و سنگهای او از یاقوت احمر و کنگرهای او از زبرجد بود و هر قصر را
چهار صد باب بود و بر هر بابی علمی بود و تحت هر علمی خطیبی بود و نزدیک هر خطیبی
هزار حور اند مانند اقمار که قوله عز و جل ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم تحبرون یطاف
علیهم بصحاف من ذهب و اکواب و فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین و انتم
فیها خالدون یعنی در آئید در بهشت ای نیکوکاران شما و زنان مومنه شما
شاد گردانیده شده و گردانیده میشود بر ایشان بکاسهای زر از انواع طعام
و بکوزهای پیوسته از انواع اشربه و در آن بهشت بود ایشانرا آنچه آرزو بود
نفسهای را و آنچه نظر خوش آید چشمها را که از آن لذت یابند و شما در بهشت
جاوید

جاوید باشنده کانید و زوجها هم بحور عین و جفت گردانیم ایشانرا زنان
سفید روی و گشاده چشم و مهرهای ایشان چند دسته خرما و چند پارهٔ نان
بود پس هر که نان در راه خدا بسیار داده باشد او حوران بسیار زیر عقد تواند
آورد حتی اذا جاؤها و فتحت ابوابها و قال لهم خزنتها یعنی تا چون که بیایند
اهل بهشت و گشاده باشند درهایش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار
نکشند و گویند مر ایشانرا خازنان بهشت سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین
یعنی بر شما باد سلامتی و ایمنی که پاک بودید در دنیا از معاصی پس در آئید بهشت
جاوید ماندگان دران و گویند ایشان الحمد لله الذی صدقنا وعده همه ثنا مر خدایرا
آنکه راست کرد با ما وعدهٔ خود و جبرئیل علیه السلام با ملائکه مومنین را سلام کنند
در پنج موضع اول بر مرگ الذین تتوفهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم دوم
بر در بهشت که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین سیم در بهشت والملائکة
یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم چهارم در غرفات بهشت که سلام قولا
من رب رحیم پنجم نزدیک لقاء ابرار و انواع نعیم بهشت تحیتهم یوم یلقونه سلام
و قوله تعالی و لمن خاف مقام ربه جنتان و برای کسی که بترسد از ایشان در موقف
حساب پیش خدای دوستان بود بجهة ترک معصیت و درین دو بوستان دو چشمه

جاری اند یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ و میوهٔ درختان این دو بوستان
نزدیک است که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد یعنی کسی که تکیه داده میوه
آرزوی کند شاخ درخت سر فرود آرد و بوی رسد و حوران این دو بوستان همچون
یاقوت صافی و مروارید پاکیزه کوتاه چشمانند چنانکه گفت قاصرات الطرف یعنی کوته
چشم نیز در غیر شوهران خود ننگرند هفتم جنة المأوی است و این آرامگاه انبیا و رسل
و حافظان حدود الله و کسانیکه تزکیه نفس و توجه تام داشته باشند و دوستداران
پیغمبر و اهل بیت او علیهم السلام بود و این بهشتی است نزدیک بعرش و در خبر است که درین
بهشت دوازده هزار مدینه است از نور و در هر مدینه دوازده هزار خانه است
از مشک و در هر خانه دوازده هزار حجره است از زعفران و در هر حجره دوازده هزار
سریر است از زبرجد و بر هر سریری دوازده هزار فراش است از حریر ابیض و
بر هر فراشی حورانند همچون شمس طالع باقسام حلیه آراسته و هر حوری را هزار خادم است
فلهم جنات المأوی نزلا بما کانوا یعملون پس مر ایشان راست بوستانهای که ماوی
حقیقی است پیشکش بچیزی که بودند در دنیا عمل میکردند و درین حوض کوثر است
با دو چشمه دیگر یکی رحیق و دیگری تسنیم و یسقون من رحیق یعنی میآشامند از شراب خالص
سفید خوشبوی و تسنیم آبیست که از تحت عرش بهشت میریزد و حوض کوثر نهریست
جاری در بهشت

جاری در بهشت که هر دو لبش از ذهب و فضه است و مجرای آن پر در و یاقوت
و خاک آن خوشبوتر از مشک و سفیدتر از برف و گیاه او زعفران و آبش سفیدتر از
شیر و شیرین تر از عسل و خوشبوتر از مشک و آبش از زیر عرش بود و پس برین پیوسته
میرود و هرگز منقطع نگردد و بهر جا که برسد تر کنند و هر که در وی افتد غرق نشود
و عرض آن یکماهه راه بود و بر لب آن جوی خیمهاست از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مر
غهای خوش آواز و بر هر دو کنارش کوزهای از در و جواهر است درخشان بعدد
ستارگان آسمان و هر که از آن آب خورد هرگز تشنه نشود و این مخصوص مومنان
امت محمد است صلی الله علیه و آله که انا اعطیناک الکوثر و در آن وقت حضرت
ساقی کوثر قدحی شراب از آن بمحبان خود دهد که ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل
فاکهون هم و ازواجهم فی ظلال علی الارائک متکؤن لهم فیها فاکهة و لهم ما یدعون
یعنی بدرستی که اهل بهشت امروز در کارها با شادان و نازان و میوه خواران
و لذت گیرندگان ایشان و زنان ایشان در سایهای قصور و اشجار و در زیر
درختان سدر بی خار سایه کشیده و پیوسته که هرگز سایهٔ آن زایل نگردد و باشند
بر تختهای آراسته تکیه زده گان مر ایشان راست در بهشت انواع ثمره و مر ایشان
راست آنچه خواهند و فرزندان ایشان را با ایشان در بهشت برند که قوله تعالی و الحقنا

بهم ذرّیتهم در رسانیم بدیشان فرزندان ایشان را اگرچه بمرتبه پدران نباشند
بسبب عزت پدران فرزندان ایشان را نیز بدان مرتبه رسانند تا چشم پدران
بدان روشن گردد. هشتم فردوس اعلی است و جنت قدوس است و این مسکن
اولوا العزم و خاتم و پیروان ایشانست که فقراان صابر و اولیاء کامل و نیک مردان
صادق و صاحبان رضا و تسلیم و حسن خلق اند و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
اول کسانیکه در بهشت درآیند که در بلا و مصائب صبر کرده باشند و خدا تعالی را
در غم و شادی یاد کرده باشند اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم
فیها خالدون آن گروه که جامع جمیع صفات حسنه اند ایشانند وارثان آنکه از روی
استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشتست ایشان وارثان
فردوس اند جاوید مانندگان دران و فردوس را حضرت عزت بید قدرت خود
از نور آفریده و بمقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید
که ازدادی طیبا و حسنا لاولیائی یعنی زیاده شو ای فردوس در پاکیزگی و حسن و
جمال و نازکی برای دوستان من و فردوس میان بهشت را گویند که درخت بسیار
داشته باشد و پهنائی آن مانند آسمان و زمین بود جنة عرضها کعرض السماء
والارض و درین عمارات مرتفعه عالیه و قصور بلند پایه که بنا نهاده شده است

بمشک و زعفران

بمشک و زعفران و لؤلؤ و دیوارهای آن از نجوم و یاقوت و صفوه احمر بود که از
روشنی آن میدرخشنده باشد آن مکان و جویهای آن خوشبو و او را مقا مهمات
و بالای هر مقامی دریچهاست از ذهب احمر و صفوه و فضه و لؤلؤ و یاقوت و زبرجد
و زمرد و الماس لهم غرف من فوقها غرف مبنیة تجری من تحتها الانهار یعنی
مر ایشان راست غرفهای بلند در بهشت از زبرجد و بالای آن غرفها بلند غرفهای
دیگر طبقه طبقه بنا کرده شده مستحکم و میرود از زیر آن غرفها جویها و دران تختها
و خیابانها و بازارها و درختان بیشمار و گلهای بسیار از هر نوع بود و در سایه های
آن آرام گرفته باشند و هر میوه که خواهند خود بخود پیش آید و خوش هوای که لا یرون
فیها شمسا و لا زمهریرا یعنی نه بینند دران بهشت آفتاب را و نه سرما را بلکه
هوای معتدل همچون دم صبح بود و دو چشمه باشد یکی زنجبیل که آنرا سلسبیل گویند
و دیگر کافور که آنرا شرابا طهورا خوانند و این هر دو از ان اهل بیت بود که و
یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا عینا تسمی سلسبیلا یعنی می آشامند در بهشت
خمری که آمیزش او زنجبیل بهشت طرب و لذت بخشد و زنجبیل چشمه ایست در بهشت
که نام نهاده شده است او را سلسبیل و کافور نیز چشمه ایست و دران خمری بود خوشبوی
و سفید و شیرین که سقاهم ربهم شرابا طهورا و بیاشامانند ایشان را پروردگار ایشان

شرابی پاک و بدهد مر ایشان را غلمان صاحب جمال و مردان با حسن و کمال با ابارقهای
مرصع بگردانند که یطاف علیهم بآنیة من فضة واکواب فکانت قواریرا قواریرا
و گردانیده شود بر ایشان پی در پی پیاله‌های خوزدار سیم و جامهای بزرگ از آبگینه
هر کس را فرا خور خواهش او جامی دهند که بدان سیراب شود که قوله تعالی کانت لهم
جنات الفردوس نزلا خالدین فیها لا یبغون عنها حولا یعنی مر ایشان راست بوستانهای
فردوس منزلگاه ایشان در حالتی که جاودان باشند در ان نجویند از ان بهشت بیرون
آمدنی بمکان دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آنجا مهیا باشد و در ان تختهای آراسته
و بلند بر داشته بود که فیها سرر مرفوعة از زر مکلل بزبرجد و دُر و یاقوت و در
معالم التنزیل آورده که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند
بزمین آید و چون برو قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود رود و زرابی مبثوثة
و فرشهای گسترده و نمارق مصفوفة و بالشهای نهاده بر همدیگر و در ان لغو و
بیهوده نشنوند چه کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد و در ان بازاریست
که آنجا صورتها بفروشند کما قال علیه السلام ان فی الجنة سوقا یباع فیها الصور یعنی
بدرستیکه در بهشت خاص بازاری باشد که در ان بازار صورتهای احسن بفروشند
بهر گونه صورتی که آرزو داشته باشند بهم میرسد بلکه هر چه تصور کنند بیابند از

انواع

انواع لذت ماکل و مشارب و اقسام فواکه و ارائک و حور العین و استخدام
ولدان و جلوس بر نمارق و زرابی و لباس سندس و حریر و طلا و استبرق و
حلیهای گوناگون و لکم ما فیها ما تشتهی انفسکم ما لا عین رات و لا اذن سمعت و
لا علی قلب خطرت یعنی مر شماراست در بهشت هر چه خواهد نفسهای شما از ان با
که هیچ چشمی در دنیا ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده و بر هیچ دلی نگذشته ابن
عباس گوید ما فی الدنیا من الآخرة الا الاسماء یعنی نیست در دنیا هیچ چیزی از
آخرت مگر نام آن چیز و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که اهل بهشت در نعیم
مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و ایشان چون سر بالا
کنند حضرت عزت گوید السلام علیکم یا اهل الجنة و قوله تعالی سلام قولا من رب رحیم
تحیتی است بر ایشان خطابی بی واسطه از پروردگار مهربان و نعمت فردوس
ارفع درجات جنانست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که فاذا
سألتم الله فاسئلوا الجنة الفردوس یعنی هر گاه که خواهید از خدای تعالی بهشت را پس
بخواهید بهشت فردوس را مرصد اهل بهشت همه خوش خلق و نیکو گفتار و خوش آواز
و نیکو رفتار و جوانان سی و سه ساله باشند چنانکه در خبر آمده که یدخل اهل الجنة الجنة
جردا مردا بیضا مکحلین جعادا ابناء ثلث و ثلثین سنة یعنی در آیند اهل بهشت در بهشت

درحالتی که بی موی و امرد باشند و خوش چشم و سرمه کشیده و جعد موی و
در سن سی و سه سالگی و همچنین پیرزنان قال علیه السلم من اللواتی قبضن
فی الدنیا عجایز شمطا رمصا یعنی جمعی که از زنان پیر قبض روح ایشان شده
باشد در حالتی که عجوزه و پیر شده باشند و موی سر را سفید کرده و گوشهای چشم
ایشان را مریم گرفته پس پیرزنان سالدار را ابتن جوانان چهارده ساله زن نمایند
و بشوهران خود که در دنیا داشته اند بدهند و در اکثر روایات و تفاسیر آمده
که زنان و مردان همه بسن سی ساله باشند و صبی و صبیه بکمال خود باشند و اگر
شوهران ایشان متعدد باشند بشوهر آخرین دهند که واذا النفوس زوجت
انگاه نفسها را با یکدیگر جفت گردانند و کسانیکه شوهر نداشته باشند یا شوهر ایشان
بهشتی نباشند یکی از جوانان بهشتی دهند فجعلنهن ابکارا عربا اترابا لاصحاب
الیمین پس گردانیدیم زنان را جوانان باکره و همزادان و دوست داران شوهران
موصله باغنج و دلال و نار پستان سخن ان و اینها همه از برای اصحاب یمین باشند و شیرین
اهل بهشت در بهشت سواران روند با عزاز و اکرام خانجه وافد از ابدرگاه
ملوک میروند سواران باشند بر ناقهای بهشت و سیق الذین اتقوا ربهم الی
الجنة زمرا او برانند بتعظیم مرکبهای آنان را که ترسیده باشند در دنیا از نافرمانی
کردن

کردن پروردگار خویش بسوی بهشت گروه گروه و بتفاوت مراتب ایشان بعضی
بر مراکب عبادت و بعضی بر نجابت همت سوار باشند که ولکل درجات مما
عملوا و اقل مرتبه این سواران کمتر از جاه حضرت سلیمان بن داود علیهما السلم
نخواهد بود با ایشان و عظمت در بهشت عجز برشت مکرمت بیابند و حق تعالی گوید
ادخلوها بسلام آمنین یعنی درآیید در بهشت بسلامت و ایمن شوند کان
از مرگ و درخبر است که حضرت سلیمان علیه السلم بعد از دخول انبیا بچهل خریف
در بهشت درآید از جهت حساب پادشاهی که کرده است و خریف هفصد سال
این دنیا است و درآیند در بهشت فقرا مومنین پیش از اغنیا بپانصد سال
و همچنین بنده مطیع پیش از آقا بچهل خریف و کذلک داخل شود در بهشت
مقتول فی سبیل الله و در عین حرب پیش از مقتول بعد از حرب بچهل خریف
موصله اهل بهشت بسعی که در دنیا کرده اند و مشقتهایی که کشیده اند در عوض
ان چون همه کرامتها و نعمتهای موعود که به بینند شاکر گردند و رویهای
ایشان با نعومتی و تازگی و بهجت و نیکویی انواع نعیم خوشنود و شادان باشند
و هیچ لغو و نافرجام نشنوند و باطل نگویند زیرا که سخنان بهشتیان همه ذکر و
تسبیح و تهلیل و تمجید و تحمید خدا باشد جل و ثناؤه بیت بساط عیشان و سخن

کشتان که آیند در خلد و ایمن گشتان مرصاد این همه که مذکور گردید بیان
بهشت طالبان عقبی بود اما بهشت طالبان صادق که عبادت را
خالصاً لوجه الله کنند حضور حضرت حق است که در آن بهشت حور و قصور
و اشجار و انهار لبن و عسل نیست چنانکه پیغمبر علیه السلام خبر از آن میدهد
که ان الله تعالی جنة لیس فیها حور و لا قصور و لا لبن و لا عسل یعنی تحقیق
که مر خدای تعالی را بهشت خاصی است برای بندگان خاص خود که نیست در آن
بهشت حور و قصور و درختان و جویهای شیر و شهد بلکه ایشان در مقام
صدق
فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر باشند یعنی در مکان پسندیده نزدیک پادشاه
توانا بر همه چیزها و آن مقام وحدت ذاتیه است و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که حق سبحانه و تعالی آن مکان را بالصدق وصف کرد پس ننشیند
در وی مگر اهل صدق و این را بهشت خاص الخاص و مقام محمود نیز گویند
کقوله عز و جل فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی پس در آی نفس آرام گرفته در زمره
بندگان خاص من و در آی در بهشت خاص با زمرهٔ خاصان من پس راحت
ایشان در حضور حضرت صمدیت بود چنانچه پیغمبر علیه السلام فرمود لا راحة للمؤمن
دون لقاء الله یعنی راحت نیست مر مؤمن را از هیچ چیزی جز رسیدن بخدای

وطعام

وطعام ایشان مشاهده جمال ائمه است که وجه الله اند و شراب ایشان محبت
الهی است چه آنجا چنانکه حق تعالی میفرماید که یا احمد عندی شراب لاولیائی اذا شربوا
سکروا و اذا سکروا عاشوا و اذا عاشوا تابوا و اذا تابوا خالصوا و اذا خالصوا
واصلوا و اذا واصلوا لا فرق بینی و بینهم و تجلّی اتحادی یعنی ای احمد نزدیک
من شرابیست از برای دوستان من چون بنوشند مست گردند و چون مست گردند
عیش کنند با خیال و چون عیش کنند از غیر من توبه کنند و چون توبه کنند پاک گردند از
آلایش قالب و قلب و روح و مراد از آلایش قالب ترک آرزوی لذات
دنیویست و مراد از ترک آرزوی لذات اخرویست و مراد از روح ترک قلب
آرزوی مقاماتست و چون چنین پاک گردند واصل شوند بذات پاک من و چون
واصل شوند هیچ جدائی نماند در میان من و ایشان و ظاهر گردد یگانگی من
میان دوستان من **موقف نوزدهم** در بیان دوزخ است پس مالک را ندا شود
که هفت طبقهٔ دوزخ را با نواع عذابها بیارایند چنانکه عذاب یکی در دیگری نبود
و هشتاد هزار فرشته را امر شود که بدمهای منافخ بدمند و بمهبای حر انفاس
بافروزند تا سیاه گردد و هر طبقه را سی هزار سر بود و بر هر سری هزار دهان و
بر هر دهنی هشتاد هزار سلسله و بر هر سلسله هشتاد هزار فرشته موکل باشند

جهنمست
عمل

چون حضرت واحد القهار فرمان دهد که دوزخ را از زمین هفتمین بکشند و بعرصات
قیامت آرند پس چهره از جمرات دوزخ را هفتاد هزار فرشته بهفتاد هزار زمام
کشان کشان بعرصات آرند چون کافران و عاصیان و بخیلان و مکذبان
قیامت را ببینند آنچنان بجوشد و حرکت کند که ماشاء الله پس یک شراره از دهان
وی بیرون آید مانند کوشک که انها ترمی بشرر کالقصر کانه جمالات صفر در سنگیه
دوزخ می افکنند دران روز شرارها مانند کوشکی عظیم گویا که آن شرر شراران
رونده اند برنگ آتش آنگاه قصد ایشان کند و ایشان بگریزند و خود را در میان
مؤمنان افکنند و گویند یا لیتنی کنت ترابا ای کاشکی در دنیا خاک میبودیم تا از
حساب و عذاب پاک می بودیم و نیز دران وقت کژدمی خرتش نام بیرون آید از
دوزخ که سر وی باسمان هفتم رسیده باشد و دم وی بزمین هفتم پس گویند
فرشتگان عذاب که چه میخواهی ای خرتش او گوید پنج کس را تارک الصلوة
و مانع زکات و شارب خمر و رباخواران و کسی که در مسجد گفت و گوی دنیا کرده
باشد و در خبر است که روزی جبرئیل علیه السلم بیامد نزدیک پیغمبر صلوات الله
و سلامه علیه بوقت زوال که هرگز آن وقت نمی آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که
چه شده است ترا یا اخی جبرئیل آمدی در ساعتی که هرگز در آن ساعت نیامده بودی
و می بینم

و می بینم رنگ روی ترا متغیر شده و نمی شنوم آواز پرهای ترا که همیشه
می شنیدم جبرئیل گفت بلی یا رسول الله از حق تعالی امری شنیدم که هرگز نشنیده
بودم و از هیبت آن حالم متغیر شد آمدم تا ترا خبر دهم که آن حال دوزخ است
پس پیغمبر علیه السلم گفت ای اخی جبرئیل خبر ده مرا از حال دوزخ از آن وقتیکه خلق
کرده است حضرت احدیت او را پس جبرئیل گفت از ان روز که آفریده اخگری
بود تا افروخته و هزار سال دران آتش افروختند تا روشن شد باز هزار سال دیگر
آتش افروختند تا سیاه شد آنچنان سیاهی که هرگز روشنی نبخشد آتش او و فرو ننشیند
زبانه او و قسم بآنکسی که ترا مبعوث ساخت بنبوت که اگر از مثل سوراخ سوزنی آتش
از دوزخ بیرون آید بر اهل زمین هر آینه سوخته گردند زمینیان و اگر مردی را بدوزخ
برند و باز بزمین آرند هر آینه هلاک گردند اهل زمین بمجرد دیدنش و اگر نیم گز سلسله
از دوزخ بیفتد بر کوههای دنیا هر آینه گداخته شوند همه کوهها و اگر یکی از خازنان
جهنم را که نوزده اند ببینند اهل دنیا هر آینه بمیرند از ترس جمیع اهل عالم و اگر
جامه از جامههای اهل دوزخ بیرون آید بزمین هر آینه هلاک گردند اهل عالم از
بوی گنده او با وجود این همه شدت حرارت و سوختگی و حدت عقاب و افروختگی
از سالهای دراز باز امروز امر کرد حق تعالی که آتش دوزخ را برافروزند پس پیغمبر

علیه السلام از شنیدن این خبر دهشت از سر پا بین کرد و میگریست برای
عاصیان امت خود و جبرئیل هم میگریست و چون این خبر منتشر شد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نیز میگریست و میگفت کاشکی گوشت مرا سباع میخوردند
و ریزه ریزه میکردند و کاشکی مرا مادر نمی زاد تا نام دوزخ نمی شنیدم و چون حضرت
فاطمه علیها السلام بشنید زار زار بگریست و واویلاه و وامصیبتاه میکرد تا آنگه
بیفتاد و بیهوش شد و سلمان گفت کاشکی من گوسفند بودمی برای اهل خود که گوشت
مرا ریزه ریزه میکردند و میخوردند تا نمی شنیدم نام دوزخ را و ابوذر فرمود کاشکی
مادر من عاقر بودی که مرا نزادی تا نام دوزخ را نمی شنیدم و عمار گفت کاشکی
من طایر وحشی بودمی که نمی بود بر من حسابی و عقابی نمی شنیدم نام دوزخ را
مرصاد در فرشتگان عذاب قوله تعالی علیها تسعة عشر یعنی خازنان دوزخ نوزده
اند و هر یکی به بزرگی چنان بود که از کتف تا کتف دیگر صد هزار ساله راه باشد
و چشمهای ایشان چون حصارها و بقوت هر یکی از ایشان صد چندان از جن و انس
و عقوبت باشند که مسلط باشند بر عذاب اهل دوزخ و علیها ملائکة غلاظ شداد
لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و بر آن دوزخ فرشتگان موکلند
درشت سخنان و سخت کاران و توانایان که هیچ دوزخی را با ایشان قوت

چون برق درخشان باشد و دندانهای ایشان

ستیز و از جنگ

ستیز و از جنگ ایشان مجال گریز نباشد تا فرمانی که کنند خدا ایرا در آنچه فرماید
ایشان را و میکنند آنچه فرموده می شوند مرصاد دوزخ را هفت در است از دری
تا دری دیگر پانصد ساله راه است و در هر دری هفتاد هزار کوه است از آتش
و در هر کوهی هفتاد هزار وادی است از آتش و در هر وادی هفتاد هزار
کوشک است از آتش و در هر کوشکی هزار هزار گونه عذاب است از زنجیر و بند و
طوقها و ستونهای از آتش و مار و کژدم و سگ و خوک و گرگ و هر گزنده و درنده و در
که هست در آنجاست و هر دری از آن برای کفار است و زبانه آتش ایستاده است
زیرا که کافر سه گونه خلل دارد فساد اعتقاد و انکار لسانی و ترک اعمال الجوارح
و از عاصیان امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هیچکس جاوید در دوزخ نخواهد
بود مگر مرتد که ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن
الله لیغفر لهم یعنی بدرستی که آنانکه ایمان آوردند باز کافر شدند و باز ایمان
آوردند و توبه کردند و باز کافر شدند پس بیفزودند کفر را نیست آنکه خدای
بیامرزد ایشان را ابواب هفت دری دوزخ بعدد اوصاف مذمومه است چنانچه
حرص و بخل و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر پس باب جهنم حرص است و باب
لظی بخل و باب حطمه حقد و باب جحیم حسد و باب سعیر غضب و باب سقر شهوت

وباب ثانیه کبری کقوله تعالی لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم یعنی دوزخ
را هفت در است برای هر دری از گمراهان بهره ایست قسمت کرده شده و
مراد از ابواب طبقات دوزخ است که در هر طبقه چه قسم گناه کاران را عذاب
کنند طبقه اول جهنم است و آن جای مالداران و تجاران بخیل است که زر از کسب
حرام بهم رسانیده و در راه خدا بفقرا و مساکین و محتاج نداده آخرت را بدنیا
فروخته باشند و کسانیکه حق مردم بر ذمت ایشان باشد و اما القاسطون فکانوا
لجهنم حطبا یعنی و اما گروه تباه کاران پس باشند مر آتش دوزخ را هیمه بدیشان افروخته
شود لاملان جهنم من الجنة والناس یعنی هر آینه پر سازیم دوزخ را از جنیان و آدمیان
عاصی و در لظی کوههای سیاه از آتش بود که بعضی را زنجیرهای آتش بر دستها و گردنها
نهاده بر آن کوهها سوار کنند تا سوخته گردند و خاکستر شوند و باز درست کرده بر آن
کوهها سوار کنند و همچنین عذاب میکشیده باشند مکرر و بعضی ملازم باشند با تشنگی
که زبانه میزده باشد چون دریای آتشین که گرمی و حرارت آن در اجساد و مسام
و اکباد ایشان اثر کند و هرگز از آن خلاصی نداشته باشند کقوله تعالی فی نار سموم
یعنی آتش بیدود که در مشام نفوذ کند و صواعق از آن آتش متکون میگردد و بر بعضی
حریصان مال عذاب جوع بگمارند تا آنکه بر سازند شکمهای خود را از زقوم پس تشنگی

برایشان

برایشان غلبه کند آنکه حمیم برایشان عرض کنند تا بیاشامند که لاکلون من شجرة
من زقوم فمالئون منها البطون یعنی هر آینه خورندگانند از درختی که آن
زقوم است پس پر کنندگان باشند از میوهٔ آن درخت شکمها را فشاربون علیه
من الحمیم پس آشامندگان باشند بر بالای زقوم از آب گرم فشاربون شرب
الهیم هذا نزلهم یوم الدین پس آشامندگانند از حمیم مانند آشامیدن شتران
تشنگی زده که مدتها آب نیافته و دوزخیان هرچند که آب حمیم آشامند تشنگی ایشان
تسکین نیابد و این ما حضریست که برای ایشان می آرند روز جزای بعد از آن
ایشان را در دوزخ انواع مآکل و مشارب خواهد بود که شرح شدت و عقوبت
آن در بیان نیاید طبقه دوم لظی است و آن ماوای مانع الزکاة و مبذران
و رباخواران است و گروه منعمان که از مال خود حق خدا را که زکوة و عشر است
نداده باشند و فرشتگان عذاب زر و نقره را گرم کرده بر پیشانی و دست
و پای ایشان داغ میکرده باشند که یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباه
هم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی روزیکه
گرم کرده شود یعنی بر افروزند آتش را بر گنجها در دوزخ پس داغ کرده شوند بدان
دینار و درمهای سوزان پیشانیهای ایشان که چرا گرد کرده اند و پهلوهای ایشان

ن خ
کرده اند

ایشان که چرا پهلو را از اهل فقر تهی گردانیده اند که کلا انها لظی نزاعة للشوی
تدعوا من ادبر وتولی بدرستیکه زبانه آتش لظی کشنده است از صد سال راه
اینهارا برای سوزانیدن چنانکه مقناطیس آهن را جذب کند میخواند ان آتش
کسی را که پشت داده است بدرویشان و روی گردانیده است از زکات
و دیگران مالهارا همچون مار بزرگ ارقم گردانیده مانند طوق در گردن ایشان
اندازند و آن مار میگزنده باشد ایشانرا و میگفته باشد که من مال شما ام که در
دنیا زکات آن نداده اید و دیگر چوبها است از خون و ریم پر از کرمها و قطران
که مس و ارزیز گداخته و مهل که سیم گداخته است بر با خواران بخورانند و عذاب
کنند **طبقهٔ سیم** حطمه است و این محل دشمنان نبی صلی الله علیه و آله و اهل بیت و اولیا
و تابعین ایشانست که غیبت کنندگان و سخن چینان و بدگویان و بدخواهان
و منکران ایشان باشند که الحطمة نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة
یعنی حطمه آتش خداست افروخته شده که هیچ شافعی فرو نتواند نشاندن چنان
آتشی که تمام اجسام ایشانرا بسوزاند و برسد الم و اثر آن بر دلهای که انها
علیهم موصدة فی عمد ممددة بدرستیکه آن آتش بر ایشان مطبق باشد یعنی
سر حطمه بطبق پوشیده باشد مثل تنور تا گرمی بکمال داشته باشد و استوار کرده

بستونهای

بستونهای دراز درهای آن را که بهیچ وجه گشاده نگردد و این باعث بر
دوام عذاب ایشان باشد نعوذ بالله منها و در خبر است اول کسانیکه در دوزخ
در آیند و بعد از همه گناهکاران بیرون آیند غیبت کنندگان باشند و
کسانیکه سب بزرگان دین کنند برای ایشان تابه از آتش سرخ کنند
و بنمایند که آنرا می لیسیده باشند **طبقهٔ چهارم** جحیم است و آن مکان کافران
و بت پرستان و غیر نبیان و آتش پرستان و صابیان و دهریه و ثنویه
و صاحبان کتاب یهود و نصاری و فحاش و بدزبان بوده و در آن
درخت زقوم و درختان گوناگون از آتش که خارهای آن بدرازی نیزها
بود و میوه های آن از آتش بوده و در میان هر میوه زهریست همچون زهر
مار چون ایشان بخورند آن زهر البته دهان و زبان و گوشت و پوست
ایشان فرو ریزد و زقوم دوزخ درختیست که در قعر دوزخ است و میوه
او بغایت متن و تلخ با کراه بدیشان خورانند که انها شجرة تخرج فی اصل
الجحیم طلعها کانه رءوس الشیاطین بدرستیکه آن درختیست که بیرون می آید از
قعر دوزخ و شاخهای آن بلند شده چنانچه بسایر درکات میرسد خوشه آن درخت
گوئیا که سرهای شیاطین است و این اکل میوهٔ زقوم و شرب حمیم نزل و ما حضر

ایشان باشند ثم ان مرجعهم الی الجحیم بعد از آن باز گشت ایشان بسوی دوزخ
جحیم است و ایشانرا در ظل یحموم سیاه و گرم بدارند و از گرزهای آتش که سر
آنها مانند سر کرکان و سکان بود میزده باشند و یحموم کوهیست آتشین که دوزخیان
در سایه آن پناه میبرند بظن آنکه آنجا خنکی خواهد بود و حال آنکه آنجا خنکی نیست
و در خبر است که بر اهل دوزخ گریه فرستاده شود پس بگریند چندانکه منقطع شود آب
چشم و بباید اشکهای ایشان بعد از آن خون بگریند تا سیلان شود و جلد
گردد و دیده شود در رویهای ایشان مثل شکاف زمین که اگر انداخته شود در آن
دجله کشتیها هر آینه جاری شود که والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب
الجحیم و آنانکه پوشیدند حق را و انکار کردند نبوت پیغمبر را و تکذیب کردند آیتهای
ما را آن گروه ملازمان دوزخند که جحیم است و این عذابیست میان طبقه پنجم
سعیر است و آن موضع پادشاهان ظالم و قاتل عمد خواه نفس خود را کشته باشد
و خواه غیر او و مشرکان عرب و اهل کبائر و عاق والدین است و در آن آتشی است
افروخته که تلفح وجوههم النار وهم فیها کالحون یعنی میسوزاند رویهای ایشانرا آتش
و ایشان در آن آتش ترش رویان اند از شدت احراق و بعضی را بر کالها
کنند و در تابه پر روغن نهاده و دود آن آتش افروزند و هر بر کاله همچون تختی
شود

شود و اما جان و حس و وجدان در هر یکی از آن باقی بود که کلما نضجت جلودهم
بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هرگاه که بسوزد پوستهای ایشان در
آتش بدل کنیم برای ایشان پوستهای غیر آن پوستهای که سوخته شده و این
تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و بعضی را آتش از تارک سر سوخته می آید تا بپای
رسد نه آنکه یکبار بسوزد و تمام شود و خاکستر گردد بلکه آنقدر که میسوزد باز تن
درست میشود و همچنین شده آید باز تمام تن میشود باز از سر آغاز میشود از پای
تا سر و همچنین میرود از سر تا پای و بعد از احراق بحالت اول باز آرند پس تا بر
روزی هفتاد هزار بار تبدیل یابد و این عذاب اکبر گویند و بعضی ظالمان را در
زندان سعیر کنند که قوله تعالی انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها یعنی بدرستی که
ما آماده کرده ایم برای ستمکاران آتشی که بگردد در آید ایشانرا سراپردهای آن
و در حدیث آمده که سرادق نار چهار دیوار است غلظت هر یک از آن چهل
ساله راه بود و هر گه ظالمان در آید و این عذابیست حریق و گروهی که خون ناحق
کرده اند غضب و لعنت کند خدای ایشانرا و بتیغهای آتشین گردن همی زنند که هر بار
سر از تن جدا شود و باز همچنان گردد که بود ابداً و این را عذاب عظیم گویند
و کسانیکه قاتل نفس خود باشند بخنجر یا بکارد یا بتیغ پیش ایشانرا در حلق خنجر زنند و

به پیالهای زهر عذاب کنند بمدت طویل و کسانیکه خود را از کوه یا در چاه
انداخته کشته باشند ایشانرا بر کوه آتشین سوار کنند طبقهٔ ششم سقر است
وان مقر علمای بی عمل کاذب و شیخ زانی جاهل و اهل زنا و شراب خواران و بی
نمازان و مسرفان و بعضی از زنانست و دران کوهیست سیاه از آتش
که درازی او هفتاد هزار ساله راهست همه را بران بدارند و برای خوردن اینها
گرداگرد آن کوه درختان زقوم اند که انّ شجرة الزقّوم طعام الاثیم کالمهل
یغلی فی البطون کغلی الحمیم یعنی بدرستی که درخت زقوم خوردنی گناهکارانست مانند
مس یا روی گداخته چون بخورند بجوشد در شکمهای چو جوشیدنی مثل جوشیدن آب
گرم که پاره پاره کنند روده ها را و بکند از احشای ایشانرا و حضرت نبی علیه الصلوة
والسلام قسم یاد کرد بکسی که جان من بدست اوست که اگر قطره از زقوم دوزخ
بچکد بر کوههای روی زمین هر آینه فرو روند باسفل سافلین و بعضی علمای حکام را ست
که کردار ایشان مخالف گفتار ایشان بود همه دوزخ کردانند و دران چاهها
که طول هر چاهی هزار ساله راه باشد و در هر چاهی ماریست و بود که کوچکترین آن
شصت ساله راه درازی و سی ساله راه پهنائی داشته باشد که اگر فرمان شود
هفت طبقهٔ آسمان و زمین را یک لقمه کنند و اگر زهر ایشان بمقدار نیم برشته در دنیا
چکد

چکد هفت طبقهٔ زمین بگدازد و آب گردد و از ان روزی که حق تعالی اینهارا
آفریده است دهان باز کرده اند مگر گوشت تارک الصلوة قوله تعالی فسوف
یلقون غیّا و غیّ چاهیست در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب اهل ان چاه پناه بالله
جویند و درین چاه بی نمازان و تابعان نفس را برند و چون ایشانرا فرشتگان
پرسند که ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین یعنی چه چیز آورده شمارا در دو زخ
ایشان در جواب گویند که نبودیم ما در دنیا از نماز گذارندگان و در خبر است
که در دوزخ وادیست که فریاد میکند از شدت گرما او جهنم و اسم آن وادی
ویل است و این ماوای سهو کنندگان صلوة بود قوله تعالی فویل للمصلین الذین هم
عن صلوتهم ساهون پس وادی دوزخ است برای نماز کنندگانی که ایشان
از نماز خود غافلانند و در خبر است کسانیکه عمدا نماز را ترک کنند انداخته شوند
در آتش دوزخ هفتاد حقب که هر حقبی هفتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال است
و هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی هزار سال این جهانست و این عذاب
شدید گویند و در خبر است که بیارند در دوزخ گروه شراب خوارانرا در حالتی که کوزه
شراب در گردن ایشان آویخته و طنبور آتش در دست ایشان داده که اهل موقف
از بوی خمر ایشان متاذی باشند پس هزار سال بر دار آتشین کشیده در دوزخ بدار

و ایشان فریاد میکرده باشند که واعطشاه واعطشاه مالک را ندا رسد که
هشتاد سال جواب ندهد و از حرارت دوزخ عرق کنده میکرده باشند
و میگفته باشند یا رب دور کن این عرق کنده را از ما بعد از آن شراره از
دوزخ بیاید و ایشانرا خاکستر سازد و باز زنده کنند و سلاسل و اغلال در
گردن و دست ایشان کنند و در آتش بر روی اندازند و هرگاه که تشنه
و گرسنه گردند طعام زقوم و آب حمیم دهند چون ایشان آب حمیم را در دست
گیرند انگشتها از هم ریزد و چون بدهن برند گوشتهای روی و چشمها بریزد
و چون بخورند آنچه در شکم است از امعاء و احشاء همه قطع شود و بیرون آید.
باز هزار سال گردن و دست و پا را از زنجیر کرده در تابوت تنگ از آتش
اندازند و در آن حیات و عقارب بر مثال شتران و میگزیده باشند
و کسانیکه کسب دُره زدن اختیار کرده باشند دره ایشان را همچون اژدها
کرده در گردن ایشان انداخته عذاب کنند و منزفانرا تیرهای آتش زنند
و آب حمیم همی خورانند تا آنکه مستاصل گردد آنچه در جوف ایشانست و گداخته
گردد گوشت ایشان و گروه انبیا را طوق در گردن کرده بستونهای آتشین
استوار کنند که از فرج ایشان ریم و خون سیلان کرده و حیات و عقارب
را بر ایشان

را بر ایشان مسلط کرده اند و زرداب و ریم و خون که از تنهای دوزخیان
بر می آید و دیگی کرده بخورد ایشان میداده باشند ویسقی من ماء صدید یتجرعه
ولا یکاد یسیغه یعنی بیاشامند از آبی مختلط با ریم و زرداب که از تن دوزخیان
چکد برنج تمام بخورند آنرا و نتوانند که بگلو فرو برند از تلخی و گندگی آن و این
عذاب غلیظ بنزول ایشان باشد و زنان زانیه را بر سر هر شاخ درختی سرنگون
آویخته بر روی ایشان بگرزهای آتشین میزده باشند و زنانی که بر مردگان نوحه
کردن کسب خود کرده باشند همین حال دارند و گروه زنانی که حلال خود را گذاشته
بحرام فرزندان زائیده باشند به پستان در آویزند در حالتی که شکم ایشان
چون کوه بر آمده پر از مار و کژدم باشد و بچه در فرج ایشان آویزان بوده و
زنانی که برضای شوهران از خانه بیرون روند و نافرمانی شوهران کنند ایشانرا
دستها بر پشت بندند و غلهای آتشین در گردن اندازند و بموی سر آویخته همی رانند
و گروه زنانی که شوهران خود را بسحر و جادو کرده باشند زبان ایشانرا از قفا
در کشیده عذاب کنند و گروه زنان سلیطه که با شوهران بی ادبی کرده و ناسزا گفته
باشند بزبان آویخته عذاب کنند با آتشی که از دهن فرو رود و از فرج بیرون آید
و همچنین از فرج داخل شود و از دهن بیرون آید طبقه هفتم هاویه است و آن

مقام منافقان و اهل تکبر و گردن کشی کنندگان از فرمان الهی چون فرعون و
هامان و دقیانوس و شداد و نمرود و دجال و یاجوج و ماجوج و امثال
اینها و حرام خواران و دزدان و غاصبان و رشوه گیرندگان و عمداً روزه
خورندگان ماه رمضان و صاحبان بدعت و ضلالت و این سقر و بدترین
دوزخهاست و دران موذیات و مولمات و غم طویل بود و چون عقارب
و حیات و هزار پا و سگان و گرگان از آتش و انواع عقوبات و جوع و
مضایق و ظلمات و چاههای عمیق و جای منافقان همین طبقهٔ زیرین باشد
بکره ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار بدرستیکه منافقان در طبقهٔ
زیرین دوزخ باشند چون منافقانرا بدوزخ حکم شود بدرگهٔ اول در آرند
گویند یا نار خذیهم ای آتش بگیر ایشانرا آتش گوید حکم من بر زبانست و زبان ایشان
چون بر کلمهٔ توحید جاری شده من در سوختن ایشان دخل نمیتوانم کرد و بر همین
منوال در هر در که آیند و او را در آرند آتش آن در که از احراق ایشان ابا
کند تا بدرگهٔ هفتم رسند و آتش آن در گوید حکم من بر دل است نه بر زبان پس
بیارید از دل که چه نشان دارید از ایمان چون در دل ایشان جز نفاق و شرک
نباشد آتش ایشانرا در بیجد و بخود در کشد ابدالآباد در عذاب آتش مانند و

متکبران را

متکبران را لباس قیر و قطران در پوشانند و زیور اغلال و سلاسل در دست و گردن
و پای کنند و نعلین آتشین در پای کنند که از گرمی آن میجوشیده باشد مغز
سر ایشان و مریخته باشد دندان و لثه و زبان ایشان که فلبئس مثوی المتکبرین
یعنی پس هر آینه بد مقامیست متکبرانرا و ایشانرا در سیخها کشند مثل کباب بریان
میشده باشند و حال آنکه حس با ایشان باقی بود و تری المجرمین یومئذ مقرنین فی
الاصفاد سرابیلهم من قطران و تغشی وجوههم النار یعنی ببینی تو ای محمد گنه
کاران را در ان روز با هم بسته شدگان در بندها و غلهای آهنی و پیراهنهای
ایشانرا از قطران بود و گویند قطران چیزیست سیاه که می بزند و بر شتر گرگین
طلا میکنند تا بحدت خود جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان اندازند تا بحدت
و شدت و نتن رایحه دران معذب گردند و فرو گیرند و بپوشند رویهای ایشانرا
آتش و بعضی گنهکاران را در تابوت آتشین کرده در چاه جب الاجواب اندازند
تا فرو میرفته باشند ابدالآباد و بعضی را در چاه تاریک اندازند و حیات و
عقارب را بر ایشان مسلط گردانند تا میگزیده باشند دائما و این را عذاب
الیم گویند و بر سرهای بعضی آب حمیم مریخته باشند که از گرمی آن گوشتهای اندام ایشان
فرو ریزد و دزدان و غاصبانرا دست و پای بریده بر دارهای آتشین کشند

وکلاغها منقر بر الیت ایشان میخورده باشند و از پایین سگهای هاویه میدریده
باشند و بعضی حرام خواران و مفطران را گرسنه دارند سالهای دراز وطعامها
دهند از ضریع که هزار سال در گلوی ایشان باند که قوله تعالی لیس لهم طعام الا
من ضریع لا یسمن ولا یغنی من جوع یعنی نیست مر ایشانرا خوردنی مگر ضریع که گیاهیست
پر از خار فربه نکند کسی را و دفع نمیکند گرسنگی را و گویند ضریع خاریست در دوزخ
که از صبر تلختر و از مردار گنده تر و از آتش گرمتر بود و آب دهند از چشمه نغابه
گرمی رسیده از ان وقت که خدا تعالی آفریده است میجوشد که لایذوقون فیها
بردا ولا شرابا الا حمیما وغساقا نمی چشند در دوزخ یعنی نمی یابند خنکی هوا که
بدان راحت یابند و نمی آشامند شرابی مگر حمیم و غساق و تفسیر حمیم مذکور گردید
وغساق ریم و زرد آبیست که از ریشهای بدن دوزخیان سیلان گردد مرصاد
دوزخیان را پیاده کشان کشان و جوق جوق رانند که و نسوق المجرمین الی جهنم
وردا و برانیم گناهکاران را بسوی دوزخ چنانچه بهایم را رانند تشنگان و
پیادگان و تنها ماندگان وسیق الذین کفروا الی جهنم زمرا و رانده شوند آنانکه
کافر شدند بسوی جهنم گروه گروه بعضی در پی بعضی فیؤخذ بالنواصی والاقدام
یعنی موهای سر ایشان گرفته می کشیده باشند و پایهارا گرفته سرنگون بدوزخ

افکنند

افکنند قال ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن والانس فی النار بگوید
مالک دوزخ ایشانرا که در آیید در میان گروههایی که گذشته اند پیش
از شما از پریان و آدمیان در آتش پس یکدیگر هر که جبارتر و گنه کارتر است
در آمدن دوزخ بیشتر است کلما دخلت امة لعنت اختها حتی اذا ادارکوا
فیها جمیعا یعنی هر باری که در آیند بدوزخ گروهی لعنت کنند گروه دیگر را
یعنی سابقان لعنت بر متأخران که چرا متنبه نشدید از مردن ما و متأ خران
لعنت کنند بر سابقان که ما گمراه کرده شما ایم و چون برسند همه بدوزخ
قالت اخریهم لاولیهم ربنا هؤلاء اضلونا فآتهم عذابا ضعفا من النار
یعنی بگویند این گروه آخر آمده در حق کسانی که پیش از ایشان آمده بودند ای
خداوند ما اینها ما را گمراه کرده بودند پس بکن بر ایشان عذاب دوباره
زیاده از عذاب ما که ایشان سبب کفر ما بودند قال لکل ضعف ولکن لا تعلمون
حق تعالی گوید هر یکی از شما را عذاب زیاده و دوباره است ولیکن شما
نمیدانید مرصد چون از اهل اعراف را بهشت در آرند دوزخیان ز طمع بعضی
کنند و گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم
حق تعالی سبحانه تعالی اذن فرماید که بهشتیان در دوزخ نگرند و خویشان خود را

نشناسند چرا که هیئت ایشان متغیر شده باشد و دوزخیان اهل جنت را
بشناسند که و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء او
مما رزقکم الله یعنی ندا کنند دوزخیان بهشتیان را که بدهید از آب بهشت
بما بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است
خدای تعالی شما را از سایر اشربه و اطعمه تا بخوریم پس چهل سال جواب شنوند
بعد از آن بلسان استحقار جواب شنوند که قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین
گویند بهشتیان در جواب ایشان بدرستی که خدای تعالی حرام کرده است
طعام و شراب بهشت را بر شما گروه کافران پس پیش خزنهٔ جهنم روند و گویند
لخزنة جهنم ادعوا ربکم یخفف عنا یوما من العذاب یعنی بگوئید مر خازنان
دوزخ را که برای ما بخواهید پروردگار خود را تا تخفیف کند از ما مقدار
روزی از عذاب تا استراحت کنیم باز چهل سال جواب نیاید پس بعد از نا
امیدی تمام جواب شنوند که و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال و نیست
خواندن کافران مگر در گمراهی پس از خزنه نیز نا امید شوند و پیش مالک
آیند که و نادوا یا مالک لیقض علینا ربک ای مالک درخواه از خدا تا حکم
کند بر ما بمرگ یعنی بمیراند ما را پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب این جهان

سه بار مرگ

سه بار مرگ خواهند بعد از هزار سال مالک در جواب ایشان گوید انکم
ماکثون بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ ابد الآباد پس حق تعالی
بعد از جواب مالک گوید لقد جئناکم بالحق ولکن اکثرکم للحق کارهون یعنی
بدرستیکه ما آوردیم یعنی فرستادیم سخن راست و درست بر زبان پیغمبر
ولکن بیشتر شما مر سخن حق را ناخواهان بودید و پسند نکردید باز چهل سال
دیگر فریاد و تضرع کنند و گویند ربنا اخرجنا بار خدایا بیرون آر ما را از دوزخ
بعد از آن جواب آید از حضرت عزت که اخسئوا فیها ولا تکلمون یعنی خاموش
باشید در دوزخ و سخن مگوئید با من در دفع عذاب آن بعد از آن هزار
سال دیگر جا بنالند تا ندا آید که فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا یعنی بچشید عذاب
دوزخ را پس نمی افزائیم شما را همیشه مگر عذابی بر بالای عذابی باز دوزخیان
بار دیگر پانصد سال جزع کنند هیچ سود ندهد باز پانصد سال دیگر صبر کنند
هیچ سود ندهد پس گویند سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص یعنی یکسانست
بر ما بخروشیم و جزع نمائیم یا صبر کنیم یعنی از هیچیک فایده نمیرسد نیست ما را گریز
گاهی و پناهی از عذاب دوزخ مرصاد در خبر است که جای ابلیس و لشکر او
در زیر زمین هفتم است و او بر تخت نشسته باشد در یکجانب او دوزخ و جانب

دیگرش زمهریر بود و زمهریر جاییست که چون گناهکاران را در آنجا برند
گوشتهای ایشان از شدت سرما از هم فرو ریزد و بند از بند جدا شود پس
فردای قیامت فرمان شود که هفتاد هزار فرشته زنجیرهای آتشین در گلوی
ابلیس کنند و بدوزخ برند هر هفتاد هزار فرشته زنجیرهای آتشین در گلوی آن
لعین کرده بدل جهدی خویش کنند و یکباره جانب دوزخ کشاکشند نتوانند
که از جای بجنبانند پس عاجز شوند و در حضرت عزت بنالند که خداوندا تو بهتر
میدانی که ابلیس را از جای جنبانیدن نمیتوانیم هفتاد هزار فرشته دیگر
یاری ده ایشان تعیین شوند ایشان نیز نتوانند کشید و عاجز آیند بحضرت
خداوند تعالی ناله کنند هفتاد هزار دیگر مظاهر ایشان تعیین شوند و ایشان
نیز عاجز آیند آخر فرمان الهی شود که شما از میان دور شوید حق تعالی بلا واسطه
داغ لعنت که بر پیشانی او نهاده است برگیرد چون داغ لعنت از جبین او
برداشته شود سگی از قعر دوزخ بیرون آید ابلیس را با ملامت تمام لقمه کند
و در قعر دوزخ برد و در خفیف ترین جای او را معذب گردانند ابلیس ناله
و فریاد کند که خداوندا چه بودی اگر آن داغ لعنتی که بر پیشانی من بود ابدی
بودی تا در میان دوزخیان نیز خواری نکشیدمی پس حق تعالی بفرمایدش زند

و منبری

و منبری از آتش در دوزخ بگذارند و ابلیس بر آن منبر شود و اهل دوزخ در
زیر آن و گرداگرد منبر در آیند و او را ملامت کنند و گویند که ای بدکردار و ای
بدراه تو ما را بدین کارهای بد افگنده کردی که هرگز از عذاب دوزخ خلاصی نداریم
پس ابلیس گوید که مرا ملامت مکنید بلکه نفسهای خود را ملامت کنید که وعده حق تعالی
راست و وعدهای من خلاف آن وما انا بمصرخکم من شما را بفریاد رسم
و شما نیز بفریاد من نتوانید رسید چنانچه حق تعالی میفرماید که من اتبعک منهم
لاملان جهنم منکم اجمعین یعنی هر کسی که پیروی کند ترا ای ابلیس از اولاد
آدم هر آینه پر کنم دوزخ را از تو و از پیروان و متابعان تو مرصاد و بعد از
آنکه اهل دوزخ را بدوزخ برند دوزخ بجوشش آید و شعله کشد یوم نقول
لجهنم هل امتلأت و تقول هل من مزید در آن روز گوید خدای تعالی مر دوزخ
را آیا پر شدی یا نه دوزخ گوید آیا هست چیزی از زیادتی تا پر شوم پس حضرت
واحد القهار بقهر و جلالت خود در وی نگرد از هیبت آن دوزخ بهم آید و
زبانه خود را فرونشانده گرد آرد و گوید که پر شدم موقف نهم در فرع اکرات
چون کار ساخته شود و حساب پرداخته گردد حکم شود که فریق فی الجنة و فریق فی
السعیر و آن آنست که بعد از اتمام حشر و نشر و میزان و حساب کتاب و ثواب و

عقاب مجنبان را در بهشت برند و مستیان را در دوزخ اندازند و درهای آن را
بشبیها و قیر محکم کنند و مابین بهشت و دوزخ کوهی بود بس عظیم که اهل بهشت
و دوزخ میدیده باشند و مرگ عوالم را بیارند بصورت گوسپند املح پنداری
که گوسفند سیاه و سفید است بران کوه بدارند و اهل بهشت و دوزخ را
گویند این را میشناسید که چیست و کیست همه کس او را ببینند و نشناسند پس
فرشتگان گویند که این صورت آن مرگست که حضرت آدم علیه السلام را نیز
نموده بودند آنگه فرمان شود تا ویرا بکشند و این ندا در دهند که یا اهل الجنة
خلود و لا موت ابدا و یا اهل النار خلود و لا موت ابدا یعنی ای اهل بهشت
شما را جاویدانیست که هرگز مرگ نباشد شما را و ای اهل دوزخ شما را جاوید
انیست که دیگر در دوزخ شما را هرگز مرگ نباشد و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی
الامر یعنی ذبح الموت یعنی بیم بده ای محمد کافران و مشرکان و منافقان را
از روز حسرت که دران روز متحیر باشند که چرا بد کردیم پس بهشتیان با فرح
لذت باشند و دوزخیان در طلاطم و فزع اکبر شوند و لا یحزنهم الفزع الاکبر یعنی اهل
بهشت را اندوهگین نمیکرداند فزع اکبر و اهل دوزخ پر از غم و الم و اندوه و
عقوبت در فزع اکبر بند نعوذ بالله غرض که مخبر صادق علیه السلام تا اینجا خبر داد و بعد ازان

الله اعلم

الله اعلم تا چه کنند قطعه نیکمردان را نعیم اندر نعیم * عشق بازان را لقا اندر لقا
حصه آنها وصال حور عین * بهره اینها جمال کبریا * اللهم احینی مسکینا
و امتنی مسکینا و احشرنا فی زمرة المساکین و احینی محبا و امتنی محبا و احشرنی
فی زمرة المحبین برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد و آله اجمعین ٥٥٥

تمام شد کتاب مستطاب معلی القاب المسمی معارج الملکوت ١١٥٥



